





سیری در معارف اسلام

# توصیف سعادت و شقاوت در قرآن

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

مشهد - مکتب الزهراء - شوال - ۱۳۹۴ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ❑ ویرایش: محمدحسین شبانی .....
- ❑ صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان .....
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: بلوار ۱۵ خرداد - انتهای خیابان شهید فراشاهی - خیابان

شعبانیان - بین کوچه ۹ و ۱۱ - مؤسسه دارالعرفان الشیعی

تلفن تماس: ۰۲۵۳۳۵۵۰۸۰۰ - ۰۲۵۳۳۵۵۰۷۰۰ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

جلسه اول: ویژگی‌ها و عاقبت سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان در سوره مبارکه هود.....	۹
ویژگی سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان.....	۱۱
زندگی قرآنی، تضمین استحکام خانواده.....	۱۱
زندگی ابدی زن و مرد مؤمن.....	۱۲
اشتیاق بهشت برای رسیدن به چهار زن.....	۱۳
سخن گفتن بهشت و جهنم.....	۱۴
جهنم، جایگاه اکثر انسان‌ها.....	۱۴
اتمام حجت آسیه بر تمام زنان دوران ما.....	۱۶
ویژگی ممتاز حضرت خدیجه <small>علیها السلام</small> .....	۱۷
توقع بیجای زنان از مردان.....	۱۸
اولین درخواست پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> از خدا در قیامت.....	۱۸
کلام آخر؛ روضه امام حسن <small>علیه السلام</small> .....	۱۹
جلسه دوم: عهدنامه مالک اشتر، منشوری بین‌المللی و بالرش برای همه انسان‌ها.....	۲۱
طرح بحث «سعادت» و «شقاوت» از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح.....	۲۳
پیشینه «سعادت» و «شقاوت» در نگاه دانشمندان.....	۲۳
هدف از ارسال امامان <small>علیهم السلام</small> .....	۲۴
توصیه امام صادق <small>علیه السلام</small> برای نجات مرد مسیحی.....	۲۵
توصیه ارزشمند امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> به مالک.....	۲۵
جایز نبودن اخذ مالیات در برخی زمان‌ها.....	۲۶
صداقت و تمایل مردم برای پرداخت مالیات.....	۲۷
ترجمه عهدنامه مالک اشتر به زبان آلمانی.....	۲۷
کلامی گهربار از امام علی <small>علیه السلام</small> .....	۲۸
آزادی گرایش به تشیع در روسیه.....	۲۹
نهج‌البلاغه، بالرش‌ترین کتاب در کتابخانه لنین‌گرا.....	۲۹



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



- کلام آخر؛ روضه علی اصغر علیه السلام ..... ۳۱
- جلسه سوم: نقش خداوند در سعادت و شقاوت انسان‌ها** ..... ۳۳
- تقسیم انسان‌ها در قیامت ..... ۳۵
- تفاوت سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان ..... ۳۵
- بطلان مسلک جبیره ..... ۳۶
- راهنمایی خداوند به سوی سعادت ..... ۳۸
- دخالت‌نداشتن خدا در شقاوت انسان‌ها ..... ۳۸
- ارزش اعمال در سایه آزادی ..... ۳۹
- بی‌ارزشی عمل با اجبار ..... ۳۹
- قرآن، شاه کلید همه قفل‌ها ..... ۴۰
- متحول شدن دزد با شنیدن آیات قرآن ..... ۴۰
- مراد از «لا إكراه فی الدین» ..... ۴۱
- مصدق «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» ..... ۴۲
- ارزش مؤمن در کلام امام رضا علیه السلام ..... ۴۲
- امتیاز سعادت بر شقاوت ..... ۴۳
- پاسخ به یک شبهه ..... ۴۳
- کلام آخر؛ روضه علی اکبر علیه السلام ..... ۴۴
- جلسه چهارم: انتخاب خانه در بهشت یا جهنم** ..... ۴۷
- واجب بودن تحصیل معرفت دینی ..... ۴۹
- نماز بازدارنده از فحشا و منکرات ..... ۵۰
- سجده نکردن بر غیر خدا ..... ۵۱
- نخواندن نماز و محروم شدن از بهشت ..... ۵۲
- تبلیغ ۲۵ ساله حضرت موسی علیه السلام ..... ۵۲
- رها کردن گناهکاران در دنیا ..... ۵۳
- نتیجه عمل به واجبات در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۵۴
- شناخت علل سعادت‌مندی ..... ۵۵
- دوری از خدا به دلیل دو کلمه غیبت ..... ۵۶
- کلام آخر؛ روضه حضرت عباس علیه السلام ..... ۵۷
- جلسه پنجم: معنا و مصداق سعادت در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله** ..... ۵۹
- سؤال شخص خردمند از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره «سعادت» ..... ۶۱
- فرمان پروردگار به تبعیت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۶۲



## فهرست مطالب



۶۲	..... معنای «عبادت»
۶۳	..... داستان شکسته شدن قفل مسجد
۶۴	..... عبادت کردن شیطان
۶۵	..... تبدیل کننده و تغییردهنده بودن خدا
۶۶	..... تبدیل شکمبه و خون حیوان به شیر سپید
۶۷	..... آثار ارزشمند اشک بر ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۶۷	..... بهترین بهره‌بری از طول عمر
۶۸	..... کلام آخر؛ روضه امام حسین <small>علیه السلام</small>
<b>جلسه ششم: تعریف عبادت و اقسام آن</b>	
۷۱	.....
۷۳	..... پیشینه «سعادت» و «شقاوت»
۷۳	..... تعریف «سعادت» در کلام پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۷۴	..... تعریف «عبادت»
۷۴	..... ارزش «عبادت»
۷۵	..... تکلیف گناهان مهاجر به سوی علم
۷۶	..... ثواب دوازده هزار ختم قرآن برای یک مسئله
۷۶	..... طلب علم، بهترین عمل در شب احیا
۷۷	..... فعالیت پنجاه میلیون کشیش <small>علیه السلام</small>
۷۸	..... ساختن مسجدهای میلیاردی بدون وقفه
۷۹	..... عبادت «عقل»
۷۹	..... عبادت «قلب»
۸۰	..... عبادت «بدن»
۸۱	..... کلام آخر؛ روضه امام حسین <small>علیه السلام</small>
<b>جلسه هفتم: تردید بین دوراهی سعادت و شقاوت</b>	
۸۳	.....
۸۵	..... حقیقت «سعادت» و «شقاوت»
۸۵	..... تقسیم انسان‌ها در قیامت به «سعید» و «شقی»
۸۶	..... جبران کمبودها به دست شافعان
۸۶	..... وجود شفاعت در کل عالم
۸۷	..... معنای «شفع» و «وتر»
۸۷	..... سنخیت بین شفاعت کننده و شفاعت شونده
۸۸	..... جایگاه اهل شقاوت در آخرت
۸۹	..... نبودن اجبار برای اهل شقاوت
۸۹	..... برائت جویی شیاطین از شقاوت‌مندان
۹۰	..... تردید سر دوراهی



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



- ۹۱ ..... علت خلق ابلیس .....
- ۹۱ ..... تردید بین دعوت شیطان و پروردگار .....
- ۹۲ ..... حجاب بین دنیا و آخرت .....
- ۹۳ ..... قطره‌های خون در غذای ناصرالدین شاه .....
- ۹۴ ..... ارزش مجلس علم .....
- ۹۵ ..... کلام آخر؛ روضه امام حسین علیه السلام .....
- ۹۷ ..... **جلسه هشتم: آثار و نشانه‌های تیره‌بختان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله** .....
- ۹۹ ..... خشکی چشم، اولین نشانه «تیره‌بختان» .....
- ۹۹ ..... هجرت واقعی از دیدگاه قرآن .....
- ۱۰۰ ..... گریه بی‌ارزش .....
- ۱۰۱ ..... گریه بارزش .....
- ۱۰۱ ..... گریه دروغ .....
- ۱۰۲ ..... تدبیر حضرت یوسف برای مصریان .....
- ۱۰۳ ..... منشأ رشته‌های علمی .....
- ۱۰۳ ..... گریه حضرت شعیب از ترس خدا .....
- ۱۰۴ ..... اعتراض بیجا به حکمت پروردگار .....
- ۱۰۵ ..... علم امام .....
- ۱۰۵ ..... بی‌قراری، طبع عشق و عاشقی .....
- ۱۰۷ ..... سه نشانه دیگر «تیره‌بختان» در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله .....
- ۱۰۸ ..... کلام آخر؛ روضه امام حسین علیه السلام .....
- ۱۰۹ ..... **جلسه نهم: جذب و تربیت با بیان ارزش‌ها و خوبی‌های دیگران** .....
- ۱۱۱ ..... آشکار کردن ارزش‌ها و خوبی‌های بندگان .....
- ۱۱۱ ..... جنایت ظالمانه بنی‌امیه .....
- ۱۱۳ ..... دلیل سفر امام حسین علیه السلام به عراق .....
- ۱۱۳ ..... فیلم موهن هالیوودی علیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله .....
- ۱۱۴ ..... تهمت ناروا به پیغمبر صلی الله علیه و آله .....
- ۱۱۴ ..... خیانت انگلیس به ایران با مرگ امیرکبیر .....
- ۱۱۵ ..... کتاب با عظمت امالی شیخ طوسی (ره) .....
- ۱۱۵ ..... هزینه دولت انگلستان برای بی‌سواد نگه‌داشتن ملت ایران .....
- ۱۱۶ ..... بیان مستمر ارزش‌ها برای خانواده‌ها .....
- ۱۱۶ ..... داستان توسل مرد تبریزی به امام رضا علیه السلام .....
- ۱۱۸ ..... داستان اتاق سیاهپوش قدیمی .....
- ۱۱۹ ..... کلام آخر؛ روضه حضرت زینب علیه السلام .....





جلسه اول

ویژگی‌ها و عاقبت ساداتمندان

و شقاوتمندان در سوره مبارکه هود



## ویژگی ساداتمندان و شقاوتمندان

بحث «سعادت» و «شقاوت» از مباحث بسیار مفیدی است که قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام مطرح کرده‌اند. کلمه «سعید» و «شقی» در قرآن مجید و روایات ذکر شده و ویژگی‌های «سعادت‌مندان» و «تیره‌بختان» بیان شده است. آیات ۱۰۵ تا ۱۰۸ سوره مبارکه هود،<sup>۱</sup> این بحث را به صورت کلی بیان کرده است. آیاتی که اگر کسی با گوش دل و گوش قبول بشنود، اگر اهل شقاوت باشد، اهل سعادت می‌شود و اگر اهل سعادت باشد، به سعادت خودش اضافه و سعادتش را تقویت می‌کند.

آیات مربوط به شقاوت، کوبنده و دلهره‌آور است. می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَأْتِي لَاتِكَلِمَةٌ نَفْسُ إِلَّا يَذُنُهَا﴾<sup>۲</sup> روز قیامت روزی است که یک نفر از آنهایی که در قیامت حاضرند، نمی‌تواند بدون اجازه خدا حرف بزند. اگر خدا اجازه ندهد، توان سخن گفتن ندارند؛ حتی یک «یا الله» و یک «یا رب» هم نمی‌توانند در عرصه قیامت بگویند. در قیامت گفتار فقط به‌اذن پروردگار عالم صورت می‌گیرد.

### زندگی قرآنی، تضمین استحکام خانواده

در این بخش از آیه به روایت مهمی در جلد دوم اصول کافی اشاره کنیم. امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین کسی که وارد قیامت می‌شود، من هستم و اولین

۱. ﴿يَوْمَ تَأْتِي لَاتِكَلِمَةٌ نَفْسُ إِلَّا يَذُنُهَا فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ \* فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ قَهَّانٌ لَمَّا يُرِيدُ \* وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ يُعْدُودُ﴾

۲. هود: ۱۰۵.



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن

کسی که به او اجازه می‌دهند حرف بزند و سخن بگوید، من هستم». اولین حرفی هم که من با پروردگار عالم می‌زنم، این است: «خدایا، از امت من بپرس که بعد از رحلت من با قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام چه رفتاری داشتند؟» خود مردم جوابت را بدهند. من درباره مردم با تو حرفی نمی‌زنم! از تک‌تک این امت بپرس که بعد از من قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام در زندگی‌شان جریان داشت یا زندگی‌شان خالی از قرآن و خالی از راهنمایی‌های اهل بیت علیهم‌السلام بود!

البته در زندگی‌ای که قرآن و هدایت اهل بیت علیهم‌السلام جریان داشته باشد، مسائل منفی راه پیدا نمی‌کند؛ میدان زندگی، میدان بازیگری‌های هوای نفس و شیاطین و بازیگری‌های ماهواره‌های گمراه‌کننده نمی‌شود. وقتی که میدان زندگی پر باشد از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، در این زندگی ربا، ظلم و جور، حق‌کشی و طلاق رخ نشان نمی‌دهد. جایی که قرآن حاکم بر مردم است، چگونه طلاق وارد این زندگی شود؟! برای چه؟!

## زندگی ابدی زن و مرد مؤمن

یک مرد مؤمن و یک زن باایمان (یعنی مرد و زنی که واقعاً اهل قرآن و عمل به راهنمایی‌های اهل بیت علیهم‌السلام هستند) مثل دو چرخ‌دنده طبیعی می‌مانند؛ با همدیگر می‌چرخند و زندگی را می‌چرخانند تا وارد جهان بعد شوند. پروردگار عالم در سوره رعد و غافر می‌فرماید که این‌گونه زنان و مردان مؤمن، در قیامت هم تا ابد در بهشت با هم زندگی می‌کنند: «وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ»<sup>۱</sup> یعنی از نظر قرآن، عقدی که یک مرد مؤمن و یک زن باایمان می‌خوانند، تا ابد طلاق ندارد. حرف سوره رعد و سوره غافر همین است. در دو آیه هر دو سوره دقت کنید؛ ببینید وضعی بر روان این زن و شوهر حاکم است که با همدیگر دعوایشان نمی‌شود، در دنیا به همدیگر تلخ نمی‌شوند، همدیگر را طرد نمی‌کنند، همدیگر را رد نمی‌کنند، از همدیگر قهر نمی‌کنند، از همدیگر هم جدا نمی‌شوند و با مُردنشان عقدشان باطل نمی‌شود؛ چه در برزخ، چه در قیامت و چه در بهشت. به این عقد دائم می‌گویند.

۱. رعد: ۲۳؛ غافر: ۸.





ولی برای کسی (مرد یا زن یا هر دو) که ایمان ندارد، عقد دائم معنا ندارد. بعد از اینکه عقد خواندند، محضری دائم هم می‌خوانند، ولی دو سال بعد از همدیگر جدا می‌شوند، پنج سال بعد عقد می‌بُرد، بیست سال بعد عقد قیچی می‌شود؛ چون یک طرفشان مؤمن نیست یا هر دو مؤمن نیستند، عقد استحکام ندارد و با وزش یک باد مسموم اخلاقی، با تکبر، غرور و برتری‌جویی و کمک ماهواره‌ها، عقد می‌بُرد. اما عقد مرد و زن مؤمن طلاق ندارد؛ نه در دنیا، نه در برزخ و نه در قیامت.

### اشتیاق بهشت برای رسیدن به چهار زن

شیخ صدوق سیصد جلد کتاب دارد. این سیصد جلد کتاب را ۱۲۰۰ سال پیش نوشته است. یکی از این کتاب‌ها «خصال» (یعنی ویژگی‌ها) است. در خصلت‌های چهارگانه این کتاب، روایتی از قول وجود مبارک رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که پیغمبر ﷺ فرمودند: «بهشت مشتاق چهار زن است». این حرف مهمی است. ممکن است شما سؤال کنید: بهشتی که زمین، مسکن طیبه، آب‌های جاری و درختان میوه است، همچنین طبق قرآن آسمان و هوای مطبوع دارد؛ از کجا شعور دارد که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: «اشْتَأْتِ الْجَنَّةَ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ»<sup>۱</sup> بهشت اشتیاق و رغبت به چهار زن دارد؟! مگر بهشت موجود زنده است! شعور، هوش، فهم و درک برای موجود زنده است. بهشت از کجا شعور، هوش و درک دارد که مشتاق چهار زن باشد؛ آن‌هم مشتاق آنها بود، وقتی که در دنیا بودند، نه وقتی که از دنیا رفتند! در واقع باید بگوییم چهار زن مشتاق بهشت بودند؛ اما اینجا پیغمبر ﷺ برعکس کرده، می‌گویند: بهشت مشتاق چهار زن است.

صیاد پی صید دویدن عجیبی نیست صید از پی صیاد دویدن عجب این است  
آنهایی که اهل خدا هستند، می‌زنند تا به بهشت برسند؛ پیغمبر ﷺ می‌گویند: بهشت می‌زند تا به این چهار زن برسد. آنهایی که اهل خدا هستند، با عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله می‌دوند تا به بهشت برسند؛ اما بهشت می‌دود که به این چهار زن برسد.

۱. این روایت در «بحار الأنوار»، ج ۴۳، ص ۱۹ «نیز آمده است.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



شعور بهشت، هوش بهشت و درک بهشت از کجاست؟ ما که مؤمن به قرآن هستیم، دلیل خیلی از حرف‌ها و ادعاهایمان آیات شریفه قرآن است. کسی که قرآن را قبول ندارد، هیچ چیزی را قبول ندارد. ما که قرآن کریم را قبول داریم، برای اینکه به مردم بگوییم این حرفی که می‌زنیم بتون آرمه است، می‌گوییم دلیلش قرآن است.

### سخن گفتن بهشت و جهنم

پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾<sup>۱</sup> جهان بعد (همه جهان بعد؛ یعنی هرچه جهان بعد را ترکیب و به وجود می‌آورد) به طور یقین جهان زنده‌ای است و حساسیت، درک و هوش، از اختصاصات موجود زنده است. وقتی که به یک حیوان زنده چوب می‌زنند، دردش می‌آید، احساس دارد، ناله می‌کند. وقتی به یک سگ غذا می‌دهند، دُم تکان می‌دهد؛ یعنی احساس دارد. علامت تشکرش دُم تکان دادن است. قرآن می‌گوید: «کل آخرت زنده است. بهشت حیات محض است»؛ وقتی قرآن می‌گوید «بهشت حیات محض است»؛ یعنی احساس، هوش و درک دارد و طبق آیات قرآن شعور دارد. نه تنها بهشت، قرآن مجید می‌گوید جهنم هم درک، هوش و شعور دارد؛ مثلاً قرآن می‌گوید: وقتی جهنمی‌ها را در جهنم می‌ریزند، آتش حس می‌کند اینها چه کسانی هستند، از شدت عصبانیت می‌خواهد تکه تکه شود؛ زیرا آتش و جهنم درک، شعور و حس دارد.

### جهنم، جایگاه اکثر انسان‌ها

بالا تر از این آیه، آیه‌ای است که می‌گوید: بعد از اینکه تمام دوزخیان را در دوزخ ریختند و یک نفر هم برای جهنم رفتن نماند، زمین محشر خالی شد و بعد از اینکه تمام بهشتی‌ها برای ابد به بهشت رفتند، حال جمعیت بهشت بیشتر است یا جمعیت دوزخ؟ طبق صریح قرآن، جمعیت دوزخ بیشتر است: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾<sup>۲</sup> اما اگر شما در قرآن لغت کثیر را



۱. عنکبوت: ۶۴

۲. اعراف: ۱۷۹.



برای بهشت پیدا کردید! قرآن درباره اهل بهشت می‌گوید: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۱</sup> گروهی از گذشتگان شما مسلمان‌ها و گذشتگان قبل از پیغمبر ﷺ به بهشت می‌روند و ﴿وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾<sup>۲</sup> و مقدار اندکی هم از شما امت اسلام؛ یعنی همه امت اسلام بهشتی نیستند.

زنی که تا آخر عمرش بی‌حجاب و نیمه‌عریان بوده، رابطه‌های نامشروع داشته و با لباس، قیافه، مو و بدنش هزاران نفر را به شهوت حرام انداخته یا کسی که رباخوار، ظالم و آدم‌کش بوده (مثل رضاخان و من‌تبعش، شاه و من‌تبعش)، همه اینها که در امت اسلام بودند و نشانی از مسلمانی نداشتند، باید به جهنم بروند. اینها را که خدا به جهنم بریزد، جمعیت کمی از امت اسلام برای بهشت می‌ماند. این ارزیابی پروردگار است: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ\* وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ». بهشت خلوت است؛ این قدر خلوت است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: آن کسی که آخرین نفری بوده که بهشتی شده (به قول ما یک قدمی جهنم بوده، اما بخشیده شده)، جایش در بهشت به اندازه سطح کره زمین است؛ چون مشتری ندارد، به اندازه کره زمین به یک نفر می‌بخشند. این برای آن کسی است که از همه کمتر دارد.

بیشتر انسان‌ها جهنمی هستند. جهنم هم هفت مرحله دارد که به هفت طبقه تعبیر می‌کنند؛ نه اینکه هفت اتاق روی هم ساخته باشند؛ یعنی هفت درجه، هفت جایگاه و هفت محل است. از زمان حضرت آدم ﷺ تا روز قیامت، چقدر به جهنم می‌روند؟ بسیار. الآن چقدر آدم روی کره زمین است؟ هفت میلیارد و تا روز قیامت عدد بیشتر می‌شود. قبل از ما هم همین‌طور بوده است: شش میلیارد، پنج میلیارد و چهار میلیارد، برود تا زمان آدم ﷺ که یک خانواده بودند. از آن زمان تا قیامت، تعداد بسیاری از مرد و زن را به جهنم می‌ریزند. پروردگار متعال می‌فرماید: «خودم با جهنم حرف می‌زنم». معلوم می‌شود جهنم شنوایی دارد که خداوند با او حرف می‌زند. اگر شنوایی نداشته باشد که حرف‌زدن خدا گُتره است! حرف‌زدن خدا بیهوده و باطل است!



۱. واقعه: ۱۳.

۲. واقعه: ۱۴.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



بعد از اینکه کسی نمانده به دوزخ برود، پروردگار متعال به جهنم می‌گوید: «هَلِ امْتَلَأَتْ»<sup>۱</sup> پُر شدی؟ سیر شدی؟ باز هم کام تو، دهانت، معده‌ات، آدمیزاد می‌خواهد؟ جهنم با زبان گفتاری به من خدا جواب می‌دهد: «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»<sup>۲</sup> کس دیگری را نداری در من بریزی! من باز هم می‌خواهم. اگر رسول خدا ﷺ می‌گویند «بهشت مشتاق چهار زن است»، این درست است؛ چون بهشت زنده است و زنده دارای درک، احساس، شعور و فهم است.

### اتمام حجت آسیه بر تمام زنان دوران ما

این چهار زن چه کسانی هستند؟ اولین زنی که پیغمبر ﷺ اسم می‌برند، «آسیه» همسر فرعون است؛ زن یک اعلیحضرت مشرک، یک شاهنشاه کافر، آدم‌کش، شکنجه‌گر، ظالم، ستمگر، حق‌کش. چطور زن او زنی است که بهشت مشتاق اوست. این بالاترین درس برای زن‌های زمان ماست.

در مصر نه یک مسجد بود، نه یک حسینیه، نه یک عالم ربانی، نه یک حوزه علمیه، نه رادیو و تلویزیون، نه کانال قرآن، نه مرجع تقلید و فقیه؛ بلکه فقط دو نفر دین خدا را تبلیغ می‌کردند: «موسی» و برادرش «هارون». آسیه دعوت موسی و هارون را باور کرد. خدا، قیامت و اعمال الهی را نیز باور کرد. وقتی فرعون فهمید، گفت: «از موسی برگرد». آسیه گفت: «من حقی را که پیدا کرده‌ام، نمی‌توانم گم بکنم»؛ بر نمی‌گردم. طبق آیات قرآن (هم در سوره قصص، هم در سوره فجر) فرعون دستور داد این زن را با چهارمیخ به زمین وصل کنند و بدوزند. بعد هم گفت یک سنگ سنگین (صد کیلو دویست کیلو) که به اندازه هیکلش باشد، بلند کنید و از بالا رویش بیندازید که بدنش با زمین یکی بشود. همه را قبول کرد و پیش پروردگار رفت. هیچ زنی در زمان ما (بخصوص اینهایی که در تهران، مشهد، اصفهان، شیراز و مناطق دیگر هستند و حسینیه، مسجد، منبری و عالم ربانی دارند) نمی‌تواند در قیامت به خدا بگوید دین تو به ما نرسید! ما بی‌دین زندگی کردیم! چهارده آیه حجاب قرآن به ما نرسید! ما نیمه‌عریان بیرون رفتیم!

۱. ق: ۳۰: «يَوْمَ نَقُولُ لِهَٰئِهِنَّ امْتَلَأَتْ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»

۲. ق: ۳۰.





آسیه در شهری زندگی می‌کرد که یک مسجد، حسینیه و آخوند به‌دردبخور نداشت، اما بهشت مشتاقش بود.

### ویژگی ممتاز حضرت خدیجه علیها السلام

زن دوم «مریم علیها السلام»، مادر مسیح است. زن سوم «فاطمه علیها السلام» دخترم. زن چهارمی که بهشت مشتاق اوست، «رَوْحَةَ النَّبِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»<sup>۱</sup> همسر من خدیجه در دنیا و در آخرت است. من منظورم فقط این جمله پیغمبر صلی الله علیه و آله است که اگر جامعه قرآنی باشد (یعنی حلال و حرام قرآن، اخلاق قرآن و روش قرآن را بداند و عمل کند؛ اما اگر نمی‌داند، بپرسد)، زن و شوهر مؤمن از زندگی‌شان تا خروج از دنیا، عالی‌ترین لذت را می‌برند و طلاق هم در زندگی‌شان وارد نمی‌شود. با مُردنشان عقدشان نمی‌بُرد، در برزخ هم نمی‌بُرد، قیامت هم نمی‌بُرد و در بهشت هم زن و شوهر هستند.

خدیجه علیها السلام که زن بادب و فهمیده و باوقاری بود، قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله با کسی ازدواج نکرده بود. خیلی‌ها پیغام دادند که با آنها ازدواج بکند؛ ولی می‌دانست که مردم مکه پلید، ظالم، آدم‌کش و حرام‌خوار هستند؛ به همین دلیل جواب نداد. وقتی که خودش به ابوطالب اعلام کرد که حاضرم با برادرزاده‌ات ازدواج کنم، چهل سالش بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم ۲۵ سال داشتند؛ یعنی این خانم پانزده سال بزرگ‌تر از پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. ما نمی‌توانیم بگوییم که پایبندی پیغمبر صلی الله علیه و آله به خدیجه کبری علیها السلام مربوط به قیافه، زیبایی و امور ظاهر دنیایی‌اش بوده. زن چهل ساله آن طراوت جوانی را ندارد. اگر او با پیغمبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، با ارزش‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم با فضایل، کرامات و اخلاق این زن ازدواج کردند. هر دو هم مؤمن واقعی بودند. نتیجه ازدواجشان هم صدیقه کبری علیها السلام شد. نوه‌ها و نبیره‌های این زن و شوهر هم یازده امام شدند. این نمونه دو زن و مرد قرآنی است.

نمی‌شود زن و مرد مؤمن باشند، اما با هم جنگ بکنند، اختلاف داشته باشند، از دست همدیگر بَرَمند، اوقاتشان نسبت به هم تلخ باشد، همدیگر را طرد بکنند. اگر زن برابر قرآن و روایات با شوهر زندگی کند و شوهر هم برابر قرآن و روایات زندگی کند، این زندگی

۱. کشف‌الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۴۶۷.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



بتون آرمه می‌شود. زنان گذشته ما که مادران گذشته ما می‌شوند، اغلبشان در تمام برنامه‌های مثبت مطیع شوهر بودند؛ یعنی با شوهرشان کل‌کل نداشتند، زبان‌بازی، درگیری و دعوا هم نداشتند، برای شوهر احترام قائل بودند و بسیار زنان کم‌توقعی بودند. من بعد از فوت مادرم چند بار به پدرم گفتم: اگر بنا به گریه کردن باشد، ما باید پنج برابر شما گریه کنیم؛ چون مادرمان بوده؛ ولی ایشان همسر شما بوده، چرا این قدر گریه می‌کنید؟ گفت: دلم می‌سوزد. گفتم: مرگ که یک امر الهی است؛ همه می‌میرند. تا حدی گریه کردید، دیگر گریه بس باشد. بچه‌ها دیدن شما می‌آیند، همیشه گریه، غصه، ناله، برای چه چیز مادر ما دلتان می‌سوزد؟ گفت: دلم می‌سوزد که از شب عروسی تا هفت روز پیش که مُرد، این زن یک بار نسبت به من توقع چیزی نکرد.

## توقع بیجای زنان از مردان

چنین زنانی بر شوهرها سلطنت نمی‌کردند و فرمانروا نبودند که به شوهر بگویند حق نداری خانه پدر، مادر، خواهر، عمه و خاله‌ات بروی! به تو چه زن! صله رحم حکم قرآن است. برای چه مقابل قرآن سینه سپر می‌کنید؟ برای چه وقتی مرد شما پول ندارد، توقع بیجا دارید؟ برای چه دائماً ایجاد تلخی می‌کنید؟ امروزی‌ها را می‌گوییم، نه همسران خودمان را. همسرهای ما نسبتاً خوب هستند، اما مثل مادران گذشته ما نیستند. چرا می‌گویی هرچه من دلم می‌خواهد؟ این مرد ناراحت است، نمی‌خواهد دخترش را به این بی‌دین شوهر بدهد؛ بچه‌خواهرت است یا بچه برادرت، چرا می‌گویی می‌خواهم دخترم را به این شوهر بدهم، اگر به این شوهر ندهی، طلاق بگیر و برو؟ برای چه؟ این همه طلاق فقط برای خلأ قرآن و روایات در زندگی مردم است.

## اولین درخواست پیامبر ﷺ از خدا در قیامت

این آیه سعادت و شقاوت را به صورت کلی مطرح می‌کند: ﴿يَوْمَ تَأْتِي لَتَكُمْ نَفْسُ الْإِيذِيهِ﴾<sup>۱</sup> قیامت روزی است که یک نفر بی‌استثنا بدون اجازه خدا حق حرف زدن ندارد. به مناسبت اول



## جلسه اول: ویژگی‌ها و عاقبت سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان در سوره مبارکه هود

آیه آن روایت را خواندم که پیغمبر ﷺ فرمودند: اولین کسی که وارد بر خدا می‌شود، من هستم. به اولین کسی که اجازه حرف زدن می‌دهند، من هستم. اولین حرفی که به خدا می‌زنم، این است که از تک‌تک امت من بپرس بعد از من با قرآن و اهل بیت ﷺ من چه کردند! آن کسی که اهل قرآن و اهل بیت ﷺ نبوده، ظالم، مال مردم‌خور، دزد، اختلاس‌چی و طلاق‌چی شده؛ همه بدی‌ها برایش جمع شده است.

﴿فِيهِمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾<sup>۱</sup> در قیامت گروهی از مردم سعید و گروهی شقی، بدبخت، تیره‌بخت و بیچاره هستند و تمام درهای رحمت و محبت به رویشان بسته است. در حقیقت، قرآن مجید می‌گوید: مردم دو گروه هستند: یا اهل سعادت هستند و خوشبخت می‌شوند؛ اهل نجات، اهل رضای خدا، اهل رحمت خدا و اهل بهشت هستند. کلمه «سعادت» در قرآن این مسائل را دربردارد. گروهی از مردم هم در کمال تیره‌بختی هستند و تمام درهای رحمت به رویشان بسته است. لطف خدا با آنها قهر است و پروردگار با آنها حرف نمی‌زند. اینها در سوره آل عمران است؛ به آنها تصفیه حساب نمی‌دهد، به آنها نگاه رحمت نمی‌اندازد و نهایتاً ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup> دارای عذاب دردناک هستند.

این توضیح آیه ۱۰۵ سوره هود بود. در آیات بعد بینیم نهایت کار سعادت‌مندان و نهایت کار تیره‌بختان و شقاوت‌مندان چیست؟ این را در آیه ۱۰۶ تا ۱۰۸ توضیح می‌دهد.

دلا غافل ز سبحانی، چه حاصل      مطیع نفس و شیطانی، چه حاصل  
بود قدر تو افزون از ملائک      تو قدر خود نمی‌دانی، چه حاصل<sup>۳</sup>

### کلام آخر؛ روضه امام حسن ﷺ

شب دوشنبه به وجود مبارک امام مجتبی و ابی عبدالله الحسین ﷺ متعلق است. می‌خواستند بدن امام مجتبی ﷺ را در خانه مادرش زهرا ﷺ دفن کنند. پانصد نفر از بنی‌امیه آمدند و

۱. هود: ۱۰۵.

۲. آل عمران: ۱۸۸.

۳. شاعر: باباطاهر عریان.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



جلوی دفن بدن را گرفتند. ابی‌عبدالله علیه السلام فرمود: «بدن را بقیع ببرید». همان‌جایی که در سفرهای اولتان وقتی از پشت پنجره‌ها قبر چهار امام را دیدید، تحمل نیاوردید، ناله زدید، گریه کردید. خودش وارد قبر شد و بدن برادر را روی خاک خواباند. در قبر نشست. غارت‌زده به کسی نمی‌گویند که مالش را بردند، غارت‌زده به من می‌گویند که مرگ برادری مثل تو را از من گرفت. هرچه کنار قبر ایستادند، دیدند از قبر بیرون نمی‌آید. آمدند زیر بغل ابی‌عبدالله علیه السلام را گرفتند، از قبر بیرون آوردند و به خانه بردند.

حسین جان، این اولین باری بود که کنار جنازه برادرت آمدی، اما زیر بغلت را گرفتند و برگرداندند. دومین بار وقتی کنار بدن برادر آمدی، دیدی برادر دست در بدن ندارد، فرق شکافته و بدن تیرباران شده، اینجا حرف‌هایت را عوض کردی. آنجا گفתי حسن جان، غارت‌زده به کسی نمی‌گویند که مالش را بردند، غارت‌زده منم که مرگ تو را از دستم گرفت. اما اینجا ناله می‌زدی: «الآن انكسر ظهري» کمرم شکست. «وَ انْقَطَعَ رَجَائِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي وَ الكَمَدُ قَاتِلِي» همین جمله چهارم را معنا کنیم، چقدر جگرسوز است. برادر! اگر تا غروب مرا نکشند، داغ تو من را زنده نخواهد گذاشت.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا»



جلسه دوم

عهدنامه مالک اشتر، مشوری بین المللی

و با ارزش برای همه انسان ها



## طرح بحث «سعادت» و «شقاوت» از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح

کلام درباره «سعادت» و «شقاوت» بود که در آیات قرآن مجید، در سوره‌های متعددی (از جمله سوره مبارکه هود و واقعه) مطرح شده است. روایات اهل بیت علیهم‌السلام هم به دنبال قرآن مجید، این بحث را با همه شئونش مفصل توضیح داده‌اند. البته شروع بحث سعادت و شقاوت با قرآن کریم نبوده؛ بلکه از زمانی که علوم انسانی به صورت مختصر تدوین شده (تقریباً از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح)، این بحث را عالمان مطرح کرده‌اند؛ اما این عالمان چون به وحی و نبوت انبیا اتصال نداشته‌اند، نتوانسته‌اند این بحث را کامل و جامع بیان کنند و بحث آنها ناقص و گاهی هم اشتباه است.

### پیشینه «سعادت» و «شقاوت» در نگاه دانشمندان

اگر به مطالعه این بحث علاقه داشته باشید و بخواهید نگاه دانشمندان را از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح تا زمان ظهور اسلام ببینید، می‌توانید به دو کتاب مراجعه کنید: یکی کتاب «لذات فلسفه» که یک دانشمند امریکایی به نام ویل دورانت نوشته است. او خیلی اهل مطالعه بوده، زحمت کشیده و کتاب عالمانه‌ای نوشته است. ویل دورانت همان کسی است که چند جلد قطور تاریخ تمدن بشر را نوشته. آسان‌تر از آن کتاب، کتاب «سیر حکمت در اروپا» است که حدود هشتاد سال پیش (یا یک مقدار بیشتر) در ایران نوشته شده. بیشترین عالمانی هم که بحث سعادت و شقاوت را مطرح کرده‌اند، عالمان سرزمین یونان قبل از

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



اسلام هستند. البته می‌دانم شما نه حوصله خواندن کتاب لذات فلسفه را دارید، نه کتاب سیر حکمت در اروپا را!

اگر بخواهم دیدگاه‌های بزرگ‌ترین دانشمندان گذشته را برایتان بیان کنم، باید دعوتتان کنم که به حوزه علمیه قم بیایید، عنایت کنید و این بحث را بشنوید. بعد هم این بحث را با مباحثی که اسلام درباره سعادت و شقاوت مطرح کرده است، برایتان مقایسه کنم تا ببینید آنچه اسلام در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام در این باره بیان کرده، یک بحث کامل، جامع، قانع‌کننده، عقلی، فطری و وحیانی است. اما بحث‌هایی که آنها مطرح کرده‌اند، مقداری ناقص، مقداری انحرافی و یک مقدار هم خوب است؛ به همین دلیل امام صادق علیه‌السلام اصرار دارند که علم را از خانه ما اخذ کنید و فرا بگیرید. منظور امام صادق علیه‌السلام این نیست که علم صنعت، مکانیک یا ساخت ابزار را از ما دریافت کنید.

### هدف از ارسال امامان علیهم‌السلام

خداوند متعال هدف از قراردادن ائمه علیهم‌السلام را در قرآن بیان کرده است. اینها نه معلم مکانیک هستند، نه معلم صنعت و نه معلم علوم مادی دیگر. تأویل این آیه سوره انبیاء «ائمه طاهرین» هستند: «جَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»<sup>۱</sup> من این امامان را برای شما قرار دادم که شما را به راه خیر و سعادت دعوت کنند و برایتان بیان بکنند که «خیر و سعادت چیست»؛ برایتان بیان بکنند که «شقاوت چیست» و شما را از افتادن در راه شقاوت باز دارند. «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»<sup>۲</sup> من به این امامان الهام و وحی کردم که در این عالم هرچه کار خیر برایتان پیش می‌آید، انجام بدهید و نگذارید از زندگی تان حذف شود. این آیه به صورت مطلق می‌گوید هرچه کار خیر است، آیه را عنایت کنید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»<sup>۳</sup> کار

۱. انبیاء: ۷۳: «وَجَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ».

۲. انبیاء: ۷۳.

۳. انبیاء: ۷۳.







خیر در حق چه کسی؟ نمی‌گویند در حق چه کسی؟ فعل «خیر» را برای خودتان و برای همه انسان‌ها انجام بدهید.

### توصیه امام صادق علیه السلام برای نجات مرد مسیحی

امام صادق علیه السلام از مکه برمی‌گشتند. ایام حج هم در تابستان بود. هوا در نهایت گرمی، جاده هم گرم‌تر از شهر؛ چون بیابان، کویر، تپه، ماهور، سنگلاخ و کوهستان‌های سخت است. حضرت سوار بر مرکب بودند، چند کیلومتری مدینه دیدند یک نفر روی خاک افتاده، نفس نفس می‌زند و مُشرف به مرگ است. نفسش به شماره افتاده و عمرش دارد تمام می‌شود. حضرت دیدند تا از مرکب پیاده شوند و به دادش برسند، مُرده؛ بنابراین به شخصی که از مرکب پیاده شده بود، فرمودند: سریع برو و قمقه آب را در دهانش بریز. تا حدی که می‌تواند بچشد؛ به او بچشان. گفت: یابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله، من این شخص را (که دارد می‌میرد) می‌شناسم؛ مسیحی است. بگذار بمیرد! به نظرش آمده بود این آدم که مسلمان نیست، من برای چه بالای سرش بنشینم، دهانش را باز کنم، قمقه آب را خالی کنم که تشنگی‌اش برطرف شود؟ یک مسیحی کمتر، بهتر! امام صادق علیه السلام رنجیده‌خاطر شدند؛ رنجیده‌خاطر یعنی چه؟ یعنی از حرف این آدم بدشان آمد، متنفر و ناراحت شدند و فرمودند: در کمک به مستحق، دردمند و از پافتاده به دینش چه کار دارید؟ مگر به ما گفتند فقط در حق شیعه کار خیر بکنید؟ در کار خیر، «انسان» مطرح است.

### توصیه ارزشمند امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک

امیرالمؤمنین علیه السلام یک جمله دارند که برای انسان‌هایی که اهل آن هستند، بهت‌آور و طلای ۲۴ عیار است. هنگامی که حضرت مالک اشتر نخعی را مأمور کردند تا استاندار مصر شود، با قلم مبارکش یک دستورالعمل مفصل برای مالک نوشتند و فرمودند که مالک، در استان مصر این برنامه‌ها را پیاده کن. حضرت گروه‌گروه جامعه را در این دستورالعمل اسم بردند و بیان کردند که با صنعت‌گران، کشاورزان، عالمان، قاضیان، اداری‌ها و صاحبان مشاغل



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



چگونه باید برخورد بکنی؛ حتی ریز مسائل را هم نوشتند. نوشتند سالی که فراوانی است و تاجر تجارت می‌کند، کشاورز می‌کارد، چرخ صنعت کار می‌چرخد و مردم و اصناف درآمد دارند، از آنها عادلانه مالیات بگیر. مالیات عادلانه یعنی چه؟ یعنی تنها به مأمور مالیاتی گوش نده؛ نباید مصر را منطقه منطقه کنی و به کارگزاران دولت بگویی این منطقه امسال باید یک میلیارد مالیات بدهد! درآمد دارد یا ندارد، به دولت چه! شما موظف هستی یک میلیارد مالیات از این منطقه به خزانه بریزی؛ فلان منطقه، ششصد میلیون، فلان منطقه هشتصد میلیون. چنین رده‌بندی ظالمانه‌ای نکردند. به مالک فرمودند: از تمام اصناف برای کشور مالیات بگیر؛ ولی عادلانه. مالیات را کجا خرج کنید؟ فرمودند:

- «اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا»<sup>۱</sup> یک بخش از مالیات را برای کار فرهنگی اختصاص بده تا مردم در علم، ادب و تربیت، مردم والایی بشوند؛ یعنی بخشی از مالیات را خرج ادب، صلاح و تربیت مردم کن؛

- «عِمَارَةَ بِلَادِهَا»<sup>۲</sup> یک بخش را خرج آباد کردن شهرها کن. بهترین خیابان، کوچه، فرعی، محل تفریح و پل را برایشان درست کن؛

- یک بخش از مالیات را ذخیره کن که اگر دشمن به مصر حمله کرد، پول داشته باشی جنگ را بگردانی، به گدایی نیفتی و شکست نخوری.

## جایز نبودن اخذ مالیات در برخی زمانها

اما اگر خشک‌سالی آمد، کشت کشاورز کم شد، کار صنعت کار به یک‌سوم، نصف یا یک‌پنجم رسید و با نبود کشاورزی و صنعت، خریدوفروش تاجران محدود شد، آن سال از مردم درآمد و مالیات نگیر؛ چون مردم بدهکار می‌شوند و به مشکل می‌خورند؛ در نتیجه باید گردن‌بند، انگشتر و گوشواره دخترها و زن‌هایشان را بفروشند و به تو بدهند. این کار ظالمانه‌ای است مالک!

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. همان.





## صداقت و تمایل مردم برای پرداخت مالیات

اگر مردم در رفاه بودند، مالیات برای هر صنفی عادلانه باشد. وقتی که به این صورت رفتار کنی، همه راست می‌گویند. هر صنفی می‌گوید بین خود و خدا، این قدر درآمد صنفم است و این هم مالیاتش؛ در نتیجه، مردم فراری، پشت‌هم‌انداز و دروغ‌گو نمی‌شوند، با مأموران مالیات زدوبند نمی‌کنند و رشوه نمی‌دهند. اگر بفهمند که تو عادلانه مالیات می‌گیری و مالیاتشان را خرج فرهنگ مردم و آبادشدن شهرها می‌کنی، راست می‌گویند و با جان‌ودل مالیات می‌دهند. اما سالی که درآمد نبود، کاری به مردم نداشته باش. اگر مردم گفتند: استاندار! مالک! ما درآمد نداشتیم، به اندازه بخورونمیر درآوردیم، اضافه نیاوردیم که مالیات بدهیم؛ درجا حرف مردم را قبول کن که مردم به دروغ‌گویی نیفتند. به آنها بگو باشد. حالا که ندارید، ان شاء الله خدا لطف کند، فراوانی بیاید، خشکسالی از بین برود، چرخ اصناف بچرخد، سال دیگر مالیات بدهید. امیرالمؤمنین علیه السلام به‌گونه‌ای مالک را هدایت می‌کنند که تمام مردم استان به دولت راست بگویند؛ دیگر زدوبند، دروغ، رابطه‌کاری، دیدن دم مأموران و رشوه در کار نباشد. ملت با استانداری صادق باشند، استانداری هم با ملت صادق و پاک باشد.

## ترجمه عهدنامه مالک اشتر به زبان آلمانی

امروزه عهدنامه مالک اشتر در تمام کشورها هست. من یک روزی (۳۳ سال پیش) کنار دریاچه آلستر هامبورگ آلمان (که یکی از گران‌ترین مناطق هامبورگ است و مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در آنجا یک مسجد بسیار عالی ساختند) با همین لباس داشتم پیاده می‌رفتم. یک آلمانی‌الأصل که زبانش را نمی‌فهمیدم، به مترجم همراه من (که یکی از دانشجویان خوب دانشگاه آخن آلمان بود) گفت: دوست دارم یک ساعتی کنار شما بنشینم. گفتم: تشریف بیاورید. روی نیمکت پارک نشستیم. وقتی به ایران برگشتم، دیدم عکس من و این شخص در مجلات آلمان چاپ شده است. گفت: من مسلمان هستم. البته اول شیعه نشدم، اما وقتی که عهدنامه مالک اشتر را در نهج‌البلاغه علی‌این‌ابی‌طالب علیه السلام شما خواندم،



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



با همه وجود شیعه شدم. صحبت‌هایش که تمام شد، گفت قرار بگذارید و فردا به منزل من بیایید. من یک همسر شیعه و دو تا بچه دارم.

فردا که منزلش رفتم، یک جزوه به قلم آلمانی به من داد و گفت: این عهدنامه مالک اشتر است که از عربی به آلمانی ترجمه کرده‌ام و به همه مراکز علمی داده‌ام. به هر دانشمندی که داده‌ام و خوانده، بهت‌زده شده که این مغز ۱۵۰۰ سال قبل چه مغزی بوده که از مغز کل دانشمندان امروز جلوتر است! البته معلوم است که چرا جلوتر است؛ به همین دلیل هم به او امام می‌گویند. خدا به این دلیل به او امام می‌گوید. ﴿جَعَلْنَا هُرَّائِمَةَ﴾<sup>۱</sup> امام، یعنی پیشرو، مقدم، جلوتر. چرا ما به امام دوازدهم می‌گوییم «امام عصر<sup>علیه السلام</sup>»؟ زیرا جلوتر از زمان است؛ یعنی الآن که جمعیت کره زمین هفت میلیارد است، او در علم، عدل، درایت، مدیریت و کارگردانی، از همه پیش‌تر است. اصلاً علت اینکه به انبیا و چهارده معصوم «امام» می‌گویند، همین است که از هر نظر از همه مردم عالم در کار خیر جلوتر و پیشروتر هستند.

### کلامی گهربار از امام علی<sup>علیه السلام</sup>

حضرت جمله‌ای به مالک می‌فرمایند که این جمله طلای ۲۴ عیار است. مالک، کل مردمی که در استان تو (مصر) هستند: «إِنَّمَا أَخٌ لَكَ»<sup>۲</sup> یا برادر دینی تو، مسلمان و شیعه هستند یا اگر متدین به دین قرآن و دین خدا نیستند، در انسان بودن هم‌نوع تو هستند. حق طرد احدی را نداری! انسان است، شکم دارد، گرسنه، نیازمند و مشکل‌دار می‌شود، می‌خواهد دو تا دختر شوهر بدهد. آنها هم‌دین تو نیستند، اما هم‌نوع تو که هستند. همه‌جوره به آنها کمک بکن. این اخلاق در ایران ما عمومی نیست؛ ای کاش عمومی می‌شد!

ما شیعه‌ها نرم و آرام هستیم و فرق ما با وهابیت، تکفیری‌ها، طالبان، القاعده و داعش (که همه زاییده‌شده سقیفه و عربستان وهابی هستند) بین حق و باطل است. جنایاتی که اینها



۱. انبیاء، ۷۳.

۲. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.



کردند، باعث شد که صددرصد به نفع ما تمام شود. در تمام کشورهای اروپایی و امریکایی، رشد وهابیت تکفیری و سنی‌گری متوقف شده، جوامع بیرون به طرف تشیع خیز برداشته‌اند و گروه‌گروه دارند شیعه می‌شوند. می‌گویند: شیعیان مردمی آرام، نرم، درست، بزرگواری و با کرامت هستند. اینها آدم‌کش، آدم‌سوز و غارتگر نیستند. ای کاش این اخلاقی که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند (یا برادر دینی‌ات است یا هم‌نوعت، دست همه را بگیر) عمومی‌تر می‌شد تا مردم دنیا بهتر ما را می‌شناختند.

### آزادی گرایش به تشیع در روسیه

رئیس روسیه اعلام کرده که انتخاب دین شیعه در تمام روسیه آزاد و انتخاب دین وهابیت و تکفیری ممنوع است. همه‌جا فهمیده‌اند که تربیت‌شدگان اهل بیت علیهم السلام مردمی درست، خوب، خدمتگزار، بامحبت و باعاطفه هستند.

سعادت و شقاوت را این دین به‌طور کامل بحث کرده است، نه ادیان دیگر، نه مکتب‌های دیگر. چون در این زمینه مطالعه‌ام زیاد است (این را باید انصاف بدهم)، می‌گویم که واقعاً علمای قبل از اسلام مطالب خوبی درباره سعادت و شقاوت دارند؛ اما کامل و جامع نیست و گاهی هم اشتباه دارند. اما مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام در این زمینه کامل است.

این یک جمله از یک نامه امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه است. من کل این کتاب را ترجمه کرده‌ام و تاکنون بیش از چهل بار چاپ شده است. چهار بار قرآن را ترجمه کرده‌ام، اما فرصت نکرده‌ام در ترجمه نهج‌البلاغه تجدیدنظر بکنم؛ با اینکه خیلی علاقه دارم یک بار دیگر ترجمه کنم.

### نهج‌البلاغه، باارزش‌ترین کتاب در کتابخانه لنینگراد

یک مطلب دیگر هم درباره نهج‌البلاغه دارم. یادم نیست در این سی‌چهل ساله (که سالی یکی دو بار در مشهد منبر رفته‌ام) گفته باشم. برایتان می‌گویم؛ خیلی شیرین است.

این مطلب (برای ۴۵ سال پیش است) را قبل از انقلاب در یک مجله خوانده‌ام. اینکه در یک مجله قبل از انقلاب این مطلب نوشته شده، خیلی مهم است. یکی از چهره‌های برجسته



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



دولت شاه که فرهنگی و دانشمند بود، برای مأموریت (آن وقت که شوروی سرپا بود) به شوروی می‌رود. بعد از برگشت سفرنامه‌اش را قطعه‌قطعه در این مجله نوشته بود. این مجله را خودم داشتم؛ ولی الآن در انبوه کتاب‌هایم نمی‌دانم کجاست. این سفرنامه پُر قیمت در چهارپنج مقاله چاپ شده بود.

می‌گویند من را به لنینگراد بردند که بعد از مسکو (که پایتخت بود) دومین شهر مهم آن روزگار شوروی بود. از جمله جاهای دیدنی که به من نشان دادند، کتابخانه لنینگراد بود که در آن زمان، پانزده میلیون کتاب داشت؛ درحالی‌که کل کتاب‌های آستان قدس به هفتصد هزار نمی‌رسید! گفت: مدیر کتابخانه سالن مطالعه، انبار کتاب، قفسه‌های عظیم و این پانزده میلیون کتاب را به من نشان داد. سپس به من گفت: دنبال من بیا، ما یک کتاب هم داریم که در قفسه نیست و برایش یک اتاق مخصوص گذاشته‌ایم. کلید انداخت و درِ اتاق را باز کرد. رفتیم داخل، اتاق خیلی تمیزی بود؛ نوربندی، ظاهر اتاق، شکل اتاق و صورت اتاق زیبا بود. یک میز گران‌قیمت وسط این اتاق بود و روی آن هم یک بشقاب (یا طلا یا آب طلا بود) که به یک موتور کوچک وصل بود و آرام‌آرام می‌چرخید. کلید موتور را که زد، چرخ ایستاد. گفت: «بین این پانزده میلیون کتاب، این کتاب باارزش‌ترین کتاب است»؛ شما برو نگاه کن. کتاب به زبان روسی بود و من هم کم‌وبیش به زبان روسی وارد بودم؛ به همین دلیل به من مأموریت دادند شوروی بروم. گفت: جلد کتاب را آرام بلند کن و ببین چیست. جلد کتاب را بلند کردم، دیدم با خط درشت، پشت جلد (درون کتاب) نوشته بود: «نهج البلاغه علی ابن ابی طالب علیه السلام». گفت: این مهم‌ترین کتاب بین پانزده میلیون کتاب است. البته بگویم باعث تأسف و غصه من است؛ غصه و تأسف هم دارد! الآن همه ما شیعه هستیم. اگر امشب از کل ما آمار بگیرند، چند نفر از اول تا آخر نهج البلاغه را دقیق و باتفکر خوانده‌اید و به دست آورده‌اید که علی علیه السلام در این دنیا حرفش چه بوده است؟! این تأسف ندارد؟! غصه ندارد؟!

بیا تا دست از این عالم بداریم	بیا تا پای دل از گل برآریم
بیا تا بردباری پیشه سازیم	بیا تا تخم نیکویی بکاریم
بیا تا از فراق کوی قرآن	چو ابر نوبهاری خون بباریم





بیا تا همچو مردانِ ره دوست      سراندازی کنیم و سر نخاریم  
این کلی مطلب امشب که این مغزها، علم‌ها و قلب‌ها سعادت و شقاوت را برای ما توضیح  
داده‌اند و ما اگر از زبان اینها سعادت و شقاوت را نفهمیم، زندگی‌مان را قاتی می‌کنیم؛ فکر  
می‌کنیم این راهی که می‌رویم، راه سعادت است! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند: بعد از مرگ  
چشمتان را که باز می‌کنید؛ می‌بینید کل هفتاد ساله را در راه شقاوت آمده‌اید.

### کلام آخر؛ روضه‌ علی اصغر علیه السلام

در خیابانی که به حرم ابی‌عبدالله علیه السلام منتهی می‌شود، رودخانه‌ وسیعی است که آب فراوانی  
در آن جریان دارد. این رودخانه شعبه‌ای از رود بزرگ فرات است. لشکر در همین منطقه  
بودند (بین صحن ابی‌عبدالله علیه السلام و این رودخانه) که دیدند ابی‌عبدالله علیه السلام بچه‌ شش‌ماهه‌ای  
را از زیر عبا بیرون آوردند: «أَمَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَطَّأُ عَطْشًا»<sup>۱</sup>.

شیرخوارم گرچه من شیرِ حقم	زهرة شیران بَدَرْد ابلقم
قابل شه ارمغان کوچک است	کو به قیمت بیش و در وزن اندک است
گر ندارم گردن شمشیرجو	تیر عشقت را سپر سازم گلو
شاهباز وحدتم من در نشست	عیب نبود شامم ار گیرد به دست
نیست دست از بهر دفع دشمنت	دست آن دارم که گیرم دامت

دارد با مردم حرف می‌زند. دید عزیزش می‌لرزد و دست‌وپا می‌زند. برگشت دید تیر سه‌شعبه  
سر را از بدن جدا کرده. شش‌ماهه‌ سر از بدن جدا را پشت خیمه‌ها برگرداند؛ برای اینکه مادر  
این وضع را نبیند، شروع کرد به کندن یک قبر کوچک. هنوز عزیز خون‌آلودش را دفن  
نکرده بود، دید مادر دارد می‌دود!

مچین خشت لحد تا من بیایم      تماشای رخ اصغر نمایم  
«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علينا، اللهم اید قائدنا،  
اهلک اعدائنا، واحفظ و انصر امام زماننا»

۱. این عبارت در «لهوف، ص ۱۵۰» نیز به این صورت آمده است: «و قد بقی هذا الطفل يتلطف عطشاً،  
فأسقوه شربة من الماء».





جلسه سوم

نقش خداوند در سعادت

و شقاوت انسان ها



## تقسیم انسان‌ها در قیامت

بحث سعادت و شقاوت یکی از پرمفعت‌ترین مباحثی است که در قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم‌السلام مطرح شده. قرآن مجید در سوره مبارکه هود بحث «قیامت» را مطرح می‌کند و می‌فرماید: تمام مردان و زنان از زمان آدم تا آخرین مردوزنی که آفریده شدند (و خدا آفریدن را از جنس انسان ختم کرد)، در قیامت بر دو گروه هستند: ﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾<sup>۱</sup> یک گروه شقاوتمند هستند و گروه دیگر سعادتمند. اگر خدا لطف کند، در جلسات بعد علت و آثار سعادت‌مند شدن را برایتان عرض می‌کنم؛ شقاوت هم علت و آثاری دارد. کسی بی‌علت و بیهوده سعادت‌مند یا شقاوت‌مند نمی‌شود.

### تفاوت سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان

تنها فرقی بین سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان (در علت سعادت و شقاوت) این است که پروردگار راهنمای مردم به سوی سعادت است، ولی خداوند مهربان ابداً راهنمای مردم به سوی شقاوت نیست. خداوند متعال در سعادت انسان نقش دارد، اما نه نقش عملی؛ به این معنا که خداوند با اجبار کسی را به عرصه سعادت نمی‌کشد. این‌طور نیست که خداوند از گروهی از مردم خوشش آمده باشد و به این دلیل آنها را به سعادت کشیده باشد. نگاه خداوند به تمام بندگانش مساوی



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



است. خداوند متعال همه مردم را به سعادت راهنمایی می‌کند، اما تنها یک بخش راهنمایی او را می‌پذیرند. اینکه خداوند دست عده‌ای را بگیرد و به طرف سعادت بکشد، چنین کاری نکرده و نمی‌کند؛ هر چند اگر بخواهد، می‌تواند مردم را با اجبار به سعادت بکشد. در این صورت، دیگر مردم را به دو گروه تقسیم‌بندی نمی‌کند و اگر بخواهد این کار را بکند، برای همه انجام می‌دهد. خداوند این معنا را در قرآن مجید تذکر داده است: ﴿وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup> اگر بخواهم، بی‌استثنا همه انسان‌هایی را که خلق می‌کنم، به عرصه سعادت می‌کشم.

### بطان مسلک جبریه

یک بار دیگر آیه را عنایت کنید؛ زیرا بحث خیلی لطیف و دقیقی است. قرآن مجید در این گونه آیات جواب خیلی‌ها را می‌دهد. با این آیات مظهر باطل بر جبر می‌زند و اعتقاد تمام معتقدین به جبر را باطل اعلام می‌کند. آنهایی که تابع مذهب جبر هستند، می‌گویند: ما هیچ اختیاری از خودمان نداریم و هر کاری که او بخواهد، می‌شود؛ اگر خوب یا بد عمل کنیم، کار اوست.

مسئله جبر سابقه تاریخی طولانی دارد. عده‌ای از فلاسفه پیش از اسلام (تا سه هزار سال قبل از اسلام) به جبر اعتقاد داشتند. یکی از چهره‌های سرشناس جبری، «عمر خیامی نیشابوری»<sup>۲</sup> است؛ نه این عمر خیام که در نیشابور دفن است و با خواجه نظام‌الملک طوسی و حسن صباح معاصر بوده. اینها سه یار مدرسه‌ای بودند و هر سه معروف شدند. عمر خیام از چهره‌های برجسته ریاضی، نجوم و تنظیم تقویم است. تقویم جلالی منتسب به اوست و همه تقویم‌های ایران بعد از هفتصد سال تحت تأثیر کار عمر خیام است. همچنین در مباحث جبر، ریاضی‌دان بسیار مهمی بوده است. البته نه این جبری که بحث می‌کنیم، بلکه مثلثات جبر الگوریتم که در روزگار خودش حرف اول را می‌زد. او شاعر نبوده است.

۱. نحل: ۹.

۲. معروف است که دو خیام در تاریخ ایران زمین وجود دارد: یک خیام، «حکیم عمر خیامی نیشابوری» که فیلسوف، دانشمند و ریاضی‌دان است و دیگری شاعری که شعرهای او به نام خیام مشهور شده و نام او را «خیام خراسانی» گفته‌اند.





شخص دیگری به نام «عمر خیامی نیشابوری» در نیشابور بوده که زمانش با ایشان فرق می‌کند. رباعیات (که هشتاد درصد آن نشان‌دهنده جبری مسلک بودن است) برای اوست، نه برای این ریاضی‌دان معروف. این مطلب که برایتان عرض کردم، مربوط به تحقیقات شخصیت‌هایی مانند استاد محیط طباطبایی است که در این رشته بسیار آدم محققى بوده و جالب این که خودم فرق بین «عمر خیام» و «خیامی نیشابوری» را از ایشان شنیدم.

خواجه نظام‌الملک هم به وزارت سلجوقیان رسید و یک دوره طولانی وزیر آنها بود. او در زمان خودش با فکر، درایت و دانش سیاسی که داشت، ایران را به ده برابر ایران امروز رسانده بود و کامل اداره می‌کرد. حسن صباح هم به یک مذهب شیعی افراطی گرایش پیدا کرد و پایه‌گذار «اسماعیلیه» یا به قول دشمنانش «ملاحده» شد. البته این نظر خود من و قابل نقد است؛ می‌توانید قبول نکنید. من حسن صباح را یک شیعه دوازده‌امامی می‌دانم. آنچه در کتاب‌ها درباره او نوشته‌اند، به قلم دشمن است. کسی شیطان را به صورت هیولای عجیبی در خواب دید که دم، سُم و شاخ داشت و قیافه‌اش از دیو خطرناک‌تر بود! به او گفت: اصل خلقت تو این شکلی بوده؟ خداوند از اول تو را دم‌دار، سُم‌دار و با چهره‌ای مانند دیو خلق کرده است؟ گفت: نه. گفت: ما در کتاب‌ها عکس تو را آن‌جوری می‌بینیم. گفت: قلم دست دشمن است و تو هم از نگاه قلم دشمن من را در خواب دیدی! وگرنه من نه شاخ دارم، نه دم، نه قیافه زشتی! معمولاً دولت‌ها (چه در اروپا و آفریقا و چه در شرق) با هر چهره معروف اثرگذاری که مخالف می‌شدند، با انواع تهمت‌ها او را بی‌آبرو، کافر و ملحد نشان می‌دادند.

در هر صورت بدنه عظیمی از این رباعیات مشهور، بوی جبر می‌دهد؛ به این معنا که می‌گوید: هر کاری که انسان می‌کند (حتی زنا، شراب، ربا و دروغ) دست خود آدم نیست. خدا این کارها را می‌کند و ما مثل یک پیچ‌گوشتی، آچار یا ابزار، دست قدرت خدا هستیم؛ یعنی خدا یکی را به سمت نماز، یکی را به سمت زهد و یکی را به سمت زنا می‌برد. در قارون مسلکی یکی را فرعون و یکی را موسی بار می‌آورد؛ نه موسی شدن کار موسی است، نه فرعون شدن کار فرعون! آیات قرآن مجید و فرهنگ انبیا با این مسلک صددرصد مخالف بودند؛ چون این مطلب و این اعتقاد خلاف عقل، علم و حکمت است. درواقع، جبری در کار نیست.



## راهنمایی خداوند به سوی سعادت

تنها چیزی که پروردگار در بحث سعادت و شقاوت بر عهده دارد، این است که چون مردم راه، اوصاف و ویژگی‌های سعادت‌مند شدن را نمی‌دانند، راهنمایی می‌کند. در بحث سعید شدن خود انسان دخیل است و خدا فقط راهنماست. این من هستم که به راهنمایی او دل می‌دهم، می‌پذیرم و خودم را به انسانی تبدیل می‌کنم که تا آخر عمرم در عرصه عبادت حق قدم بردارم و به خلق خدمت کنم. او راهنمایی کرده که چگونه عبادت کنی. در خدمت به خلق او راهنمایی کرده که با آبرو، قدرت، پول و صندلی‌ات چگونه به مردم خدمت کنی. او دست من را نمی‌گیرد که در عرصه سعادت بیاورد و من را سعادت‌مند کند؛ بلکه فقط به سوی سعادت راهنمایی می‌کند.

## دخالت‌نداشتن خدا در شقاوت انسان‌ها

در مسئله شقاوت اصلاً پروردگار عالم دخیل نیست و در طول تاریخ حیات انسان نه تنها احدی را به شقاوت راهنمایی نکرده، بلکه دائم از شقی شدن نهی کرده است. در قرآن هم اعلام کرده: «فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي وَعَنْكُمْ وَلَا يُرِضِي لِعِبَادِهِ الْكَفْرَ»<sup>۱</sup> من برای بندگانم کفر و محبوب شدن از رحمت، رضایت و بهشتم را نخواستم. شمر خودش شمر شد، فرعون خودش فرعون شد، یزید خودش یزید شد؛ مجرمین دیگر هم همین‌طورند و رباخور، عرق‌خور، ظالم، بدکار و مال‌مردم‌خور، خودشان این‌گونه شده‌اند و خدا نخواسته؛ اصلاً اینها به خدا ربطی ندارد! زیرا در قرآن اعلام کرده که من کفر، جرم، شرک و بدکاری را برای بندگانم رضایت ندارم و نمی‌خواهم؛ بنابراین جبر باطل است. قرآن مجید هم می‌گوید: اگر می‌خواستم با اجبار مردم را به سعادت بکشانم، یک نفر را هم حذف نمی‌کردم؛ نه شمر، نه یزید، نه فرعون، نه زناکار، نه عرق‌خور، نه ورق‌باز و نه ظالم را.

«وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۲</sup> اگر در سعادت‌مند شدن اجبار در کار بود، همه سعادت‌مند می‌شدید. اگر خداوند این کار را می‌کرد که یک آدم بد، بیراه و منحرف در عالم نباشد، چه می‌شد؟ اگر شمر،

۱. زمر: ۷.

۲. نحل: ۹.





یزید، قارون، فرعون، اوباما، داعش و آل سعود یهود در دنیا نباشند، چه می‌شد؟ اگر خداوند این کار را می‌کرد، اعمال، اخلاق و عقاید سعادت‌مندانۀ ما کمترین ارزشی نداشت و لازم نبود انبیا و ائمه علیهم‌السلام برایمان فرستاده شوند و بهشتی هم در کار نبود! ما می‌شدیم سعادت‌مندی که در هشتادونود سال عمرمان حمالی مفت می‌کردیم؛ بدون هیچ مزدی، حتی رحمت و رضوان خدا را نیز طلب نداشتیم!

## ارزش اعمال در سایه آزادی

اگر به پروردگار می‌گفتیم طلبکار هستیم، می‌گفت غلط کردید! شما نبودید که کار خوب کردید، من شما را با اجبار به کار خوب و عبادت کشاندم؛ به شما ربطی ندارد که توقع مزد داشته باشید! اگر پای اجبار در سعادت‌مندی همه به میان می‌آمد، محال بود که اوضاع این‌گونه باشد؛ در نتیجه ما موجودی بودیم عین جمادات، خورشید و ماه، گیاهان و حیوانات. در این صورت ما در دایره اجبار بودیم و ارزشی نداشتیم، اما خدا نمی‌خواست ما بی‌ارزش، حمال مفت، بی‌مزد و محروم از رحمت بمانیم؛ همه اینها در سایه آزادی و اختیار ما به دست می‌آید. اینکه من با اختیار و انتخاب خودم توحید، نبوت، امامت، حلال و حرام و اجرای اینها را قبول می‌کنم و عبادت می‌کنم، موجود باارزش می‌شوم؛ چراکه می‌توانستم این کارها را نکنم.

﴿وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup> یعنی می‌توانستم هدایت کنم، اما نخواستم؛ چراکه کار مؤمن زمانی ارزش دارد که با اختیار و انتخاب خودش باشد. گرچه عبادات سنگین است و خدمت به خلق نیز جود، سخاوت، کرم و آقایی می‌خواهد؛ ولی کسی که اینها را با اختیار و انتخاب خودش قبول کند، باارزش می‌شود.

## بی‌ارزشی عمل با اجبار

حال که من آزادی و اختیار دارم و می‌توانم عبادت، خوبی و خدمت به کسی نکنم، اما انجام می‌دهم؛ مثلاً در تیرماه شانزده ساعت روزه می‌گیرم و تحمل می‌کنم؛ صبح زود از بستر گرم

۱. نحل: ۹.



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



زیر کولر خنک بلند می‌شوم و نماز می‌خوانم؛ سر سال دویست‌هزار تومان از یک میلیونی که برایم مانده، برای دین خدا می‌دهم. این با اختیار انجام‌دادن عبادات و خدمت به خلق به من عرضه شده؛ اما اگر با اجبار بود، من هیچ ارزشی نداشتیم. اگر خدا همه انسان‌ها را با اجبار به عبادت و کار خیر می‌کشید، قیمت انسان با گوسفند، گاو، مار و خرس یکی بود؛ چون آنها هم در دایره اجبار هستند. مابه‌الامتياز ما نسبت به تمام موجودات عالم، این آزادی و اختیار ماست که از آن درست استفاده می‌کنیم، در مسیر هدایت خدا به کار می‌بریم، ارزش پیدا می‌کنیم و مؤمن می‌شویم.

### قرآن، شاه کلید همه قفل‌ها

درباره ارزش مؤمن یک آیه و یک روایت می‌خوانم.

آخرین آیه از سوره بینه، چه آیه فوق‌العاده‌ای است! آدم شاد، مسرور، خوشحال و امیدوار می‌شود، احساس مثبتی پیدا می‌کند و به آرامش می‌رسد؛ البته تمام آیات قرآن همین‌طور است. همه آیات کلید است. هر قفلی که در زندگی مردم هست، با آیات قرآن قابل گشوده‌شدن است؛ اما مردم از قرآن اطلاع ندارند! بیشتر مردم در مشکلات به عالم ربانی واجد شرایط وارد به قرآن مراجعه نمی‌کنند؛ وگرنه مشکلشان در مدت پنج یا ده دقیقه قابل حل است؛ البته اگر قرآن را قبول کنند.

### متحول شدن دزد با شنیدن آیات قرآن

یک شب در ماه رمضان (فکر کنم شب‌های سیزدهم چهاردهم بود) از منبر پایین آمدم. همه رفتند، اما من یک ساعت بعد از منبر بودم که یک کسی جلو آمد و گفت: برای من یک کاری می‌کنی؟ گفتم بله، اگر از دستم بریاید، انجام می‌دهم؛ برایت چه کار بکنم؟ گفت: من دزد هستم! از اینجا رد می‌شدم تا بروم دزدی کنم؛ اول کار دزدی‌ام است. چشمم به این جمعیت و رفت‌وآمد افتاد، گفتم ببینم چه خبر است؛ دوازده شب این‌همه مردم برای چه آمده‌اند! گفت بین مردم نشستم و در طول منبر، به حرف‌هایی که از شما می‌شنیدم، فکر می‌کردم. امشب را با خدا قرار بستم دزدی نکنم! اصلاً نمی‌خواهم دیگر دزدی بروم؛ ولی باید برایم یک







کاری بکنی. گفتم چه کار بکنم؟ گفت: چند روز پیش در سهراهی بازار تهران یک پاساژ آتش گرفته بود. هنوز آتش فراگیر نشده بود؛ فقط دود بود و تازه داشت شعله‌ور می‌شد. تمام مغازه‌های پاساژ هم فرش‌فروشی دست‌بافت بود. در آن شلوغی توانستم دو لنگه‌فرش گران‌قیمت (که بافت تبریز بود) از یک مغازه بدزدم. این فرش‌ها را هم هنوز نفروخته‌ام. تلفن آن مغازه را پیدا می‌کنم و فرش‌ها را به حسینه می‌آورم. شما به صاحبش تلفن کن که بیاید آنها را ببرد؛ ولی من را ببیند و من را معرفی نکن. گفتم مانعی ندارد، تلفنش را بیاور.

به آن مغازه زنگ زدم و گفتم مغازه شما چند روز پیش آتش گرفته بود؟ گفت: پاساژ آتش گرفت، ولی آتش‌نشانی نزدیک بود و آمدند خاموش کردند. در این گیرودار دو لنگه‌فرش قیمتی من دزدیده شده. گفتم دزدش پیش من است و فرش‌ها را هم آورده. شما بیا این دو فرش را ببر یا اگر می‌خواهی، من یک وانت آشنا بگیرم که برایت بیاورد. گفت: نه. گفتم دل‌م نمی‌خواهد این دزد را ببینی. گفت: نه، نمی‌خواهم ببینم و کاری هم به او ندارم. من می‌فرستم یکی از فرش‌ها را بیاورند و یکی را هم به این دزد بده؛ بگو بفروشد و برای خودش سرمایه حلال قرار دهد، کاسبی کند و دیگر لقمه نجس نخورد.

آدمی که داشت به جهنم می‌رفت، آن شب چه آیه‌ای را از من شنیده بود؛ بلد نبود، وارد نبود، اما آیه با او کاری کرده بود که از دزدی، ابلیسی‌شدن و مال حرام‌خوردن نجات پیدا کرده بود. این در صورتی است که مردم آیات را قبول بکنند.

### مراد از «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

یک نکته خیلی مهم برایتان بگویم. اینکه گاهی امر به معروف می‌کنیم و به کسی می‌گوییم آقا کار بد نکن، نماز بخوان، حرام نخور یا می‌گوییم خانم حجابت را درست کن؛ می‌گویند: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> دین اجباری نیست! این آیه ارتباطی به اینجا ندارد. اصل آیه مربوط به پروردگار است؛ مربوط به انسان نیست که شما می‌گویید، علم می‌کنی و برای جنایات خودت توجیه می‌آوری! خود این هم (که با تکیه بر قرآن گناه را ادامه می‌دهی) یک گناه است.

۱. بقره: ۲۵۶.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



خدا در این آیه می‌گوید: «در دین من نسبت به شما اجباری نیست». من با اجبار شما را وارد دین نمی‌کنم. ﴿قَدَّبَيْنَ الرُّشْدَ مِنَ الْعَيِّ﴾<sup>۱</sup> من راه سعادت و شقاوت را نشانتان دادم، اما شما را با اجبار به این دو جاده نمی‌برم. بنابراین ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾<sup>۲</sup> اصلاً ارتباطی به ما ندارد که علم بکنیم که قرآن گفته دین اجباری نیست و من می‌خواهم بی‌حجاب و زناکار باشم. آیه ربطی به این مسئله ندارد؛ بلکه در ارتباط با خداست که می‌گوید: من دین اجباری قرار ندادم؛ نه اینکه من گناه بکنم و بگویم دین اجباری نیست.

### مصدق «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾<sup>۳</sup> در این آیه ارزش کسی که با اختیار، آزادی و انتخاب خودش دین و عمل به دین را پذیرفت، بیان شده است. این آیه شادی‌آفرین و امیدآفرین است، انسان را از افسردگی و بدحالی درمی‌آورد و به او نوید بهترین آینده را می‌دهد. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾<sup>۴</sup> آنانی که دارای ایمان و عمل صالح هستند، از تمام جنبندگان من در کل عالم هستی بهترند. البته مصداق اتم و اکمل این آیه انبیا، ائمه و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام است، ولی پیر آیه به سر تمام مؤمنین دارای عمل صالح گسترده است. اگر اعمال ما اجباری بود، ما این ارزش را نداشتیم و قیمتیمان مساوی گاو و گوسفند بود! اما الآن که مؤمن دارای عمل صالح هستیم، قیمتیمان از کل جنبندگان عالم بالاتر است.

### ارزش مؤمن در کلام امام رضا علیه‌السلام

(و اما روایت درباره ارزش مؤمن) وجود مبارک حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرماید (از پدرم موسی بن جعفر علیه‌السلام شنیدم که ایشان از امام صادق علیه‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام، از زین‌العابدین علیه‌السلام،

۱. بقره: ۲۵۶.

۲. بقره: ۲۵۶.

۳. بینه: ۷.

۴. بینه: ۷.



از امام حسین علیه السلام شنیده‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقْرَبٍ»<sup>۱</sup> قیمت انسان مؤمن از فرشتگان مقرب (میکائیل، جبرئیل، اسرافیل و عزرائیل) بالاتر است. این نتیجه آن آزادی و اختیار است.

## امتیاز سعاد بر شقاوت

دو نکته که از آیات سوره هود درآوردیم، این است که سعاد و شقاوت اجباری نیست؛ اما امتیاز سعاد به این است که پروردگار عالم هدایت به سوی سعاد را بر عهده گرفته، درحالی که هیچ دخالتی در شقاوت ندارد. آیه می‌گوید: «وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا»<sup>۲</sup> فعل «سعدوا» مجهول است؛ «سعدوا» نیست، نمی‌گوید «کسانی که سعادتمند می‌شوند»؛ بلکه می‌گوید: «کسانی که سعادتمندشان کردم»؛ یعنی خدا به سمت سعاد هدایت‌شان کرد. اما در شقاوت می‌گوید: «وَأَمَّا الَّذِينَ شُقُوا»<sup>۳</sup> در اینجا فعل معلوم است؛ یعنی آنهایی که شقاوت‌مند شدند، کسی آنها را شقی نکرد؛ خودشان شقی شدند.

## پاسخ به یک شبهه

این آیه جواب خیلی از سؤالات را می‌دهد. گاهی جوان‌ها می‌گویند: نمی‌شد خدا در گودال قتلگاه جلوی شمر را می‌گرفت تا سر امام حسین علیه السلام را نمی‌برید؟ نه، نمی‌شد. برای چه خدا جلوی شمر را بگیرد؟ یعنی شمر را به دایره اجبار بکشد که کشتن ابی‌عبدالله علیه السلام هیچ گناهی برایش نداشته باشد یا نکشتن حضرت برایش ثواب داشته باشد؟! اگر مثل حر برمی‌گشت، اهل بهشت بود، اما دلش نمی‌خواست برگردد. خدا هم از روی سینه امام حسین علیه السلام نه بلندش کرد، نه مچش را گرفت؛ آزادش گذاشته بود؛ چون او هم مثل بقیه مردم دنیا آزاد

۱. این روایت در «صحیفه الإمام رضا علیه السلام» ص ۴۶ به این صورت نقل شده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقْرَبٍ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَكْبَرُ مِنْ مَلِكٍ مُقْرَبٍ».

۲. هود: ۱۰۸.

۳. هود: ۱۰۶.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



بود؛ می توانست سر را ببُرد، می توانست نبُرد؛ می توانست توبه کند، می توانست نکند، به خدا ربطی ندارد! شمر امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و هدایتگری این دو بزرگوار را زیاد دیده بود؛ چشمش کور، می خواست قبول کند! اصلاً به خدا ربطی ندارد.

کسی که سعادت مند می شود، برای هدایت الهی است؛ آن هم نه هدایت اجباری، هدایت تشریحی. خدا می گوید: بنده من! اگر دلت می خواهد سعادت مند شوی و راهش را بلد نیستی، من راهش را جلوی پایت می گذارم؛ قرآن و اهل بیت علیهم السلام راه سعادت مند شدن هستند. اگر انسانی سعادت مند شود، خودش خود را به سعادت رسانده و اگر جهنمی شود، خودش خودش را به جهنم برده؛ به خدا ربطی ندارد.

بعضی از جوان ها دلشان می سوزد و می گویند: روز قیامت میلیاردها نفر جهنم بروند! چرا خدا اینها را جهنم می برد؟ قرآن می گوید: خدا اینها را جهنم نمی برد، به خدا چه! خودشان دلشان خواسته جهنم بروند، چرا تو دلت می سوزد؟ برای چه دلت می سوزد؟ میلیاردها نفر گفتند ما دوست داریم جهنم برویم؛ آنها به تو می گویند به تو چه! تو دلت می سوزد، می گویی نمی شود خدا اینها را جهنم نبرد؟ مگر خدا جهنم می برد؟! این نکات قرآنی است که اگر همه بدانند، هم جواب وسوسه ها را می توانند بدهند، هم جواب اشکال ها و ایرادها را و هم برای خودشان ایجاد وسوسه، شک و تردید نمی شود.

دین نگذارد که خیانت کنی	ترک درستی و امانت کنی
صدق و سعادت ثمر دین بُود	هر که خوش اخلاق خوش آیین بُود
فتنه آفاق ز بی دینی است	زشتی اخلاق ز بی دینی است

### کلام آخر؛ روضه علی اکبر علیه السلام

حربن یزید با اختیار و انتخاب خودش از راه شقاوت بیرون می آید و در راه سعادت قرار می گیرد؛ ولی مُنْقَذِ عبدی با انتخاب و اختیار خودش قسم می خورد و می گوید: من تا داغ علی اکبر علیه السلام را بر جگر حسین علیه السلام نگذارم، از پا نمی نشینم. وقتی جوان ابی عبدالله علیه السلام را محاصره کردند و هر کسی با هر اسلحه ای حمله کرد، علی اکبر علیه السلام را خلع سلاح کردند؛



## جلسه سوم: نقش خداوند در سعادت و شقاوت انسان‌ها

منقذ از پشت سر با شمشیر سنگین به فرق علی اکبر علیه السلام حمله کرد، با بدن قطعه قطعه روی زمین افتاد.

پس بیامد شاه معشوق الست	بر سر نعل علی اکبر نشست
سر نهادش بر سر زانوی ناز	گفت کی بالیده سرو سرفراز
ای درخشان اختر برج شرف	چون شدی سهم حوادث را هدف
ای نگارین آهوی مشکین من	با تو روشن چشم عالم بین من
ای به طرف دیده خالی جای تو	خیز تا بینم قدوبالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست	کایمن از صیاد تیرانداز نیست
بیش از این بابا دلم را خون مکن	زاده لایلا مرا محزون مکن
خیز و تا بیرون از این صحرا رویم	تک به سوی خیمه لایلا رویم

بدن قطعه قطعه‌ها را نمی‌توانم بلند کنم و انتقال بدهم. سر دو زانو بلند شد؛ «یا فِئْتِیَانِ بنی‌هاشیم!»<sup>۱</sup>

جوانان بنی‌هاشیم بیایید	علی را بر در خیمه رسانید
خدا داند که من طاقت ندارم	علی را بر در خیمه رسانم

اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا، اللهم اهلك الداعش و آل سعود اليهود اللهم انصر قائدنا



۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.



جلسه چهارم

انتخاب خانه در بهشت یا جهنم





## واجب بودن تحصیل معرفت دینی

بحث «سعادت» و «شقاوت» از مباحث مهم قرآن کریم است. ائمه طاهرين عليهم السلام نیز در این زمینه روایات فراوان استوار و محکمی دارند. کسی که به مصادیق این بحث آگاه نباشد، چگونه می‌تواند سعید شود و از چنگال خطرناک شقاوت فرار کند؟ اینکه رسول خدا صلى الله عليه وآله (بنا بر کتاب‌های معتبری مانند کتاب باعظمت کافی) اعلام کرده‌اند: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»<sup>۱</sup> به این دلیل بوده که وقتی انسان معرفت پیدا کند و خواهان سعادت باشد، یقیناً سعید می‌شود. وقتی که معرفت پیدا کند که شقاوت چه دیو خطرناکی است، تا آخر عمرش از آن فراری می‌شود. علمی که پیغمبر صلى الله عليه وآله در این روایت می‌فرمایند، یقیناً معرفت دینی است؛ یعنی علم به همه علل سعادت و شقاوت. حضرت فرموده‌اند من بر شما طلب این معرفت را واجب کرده‌ام؛ زیرا واجب نبوی نیست؛ بلکه فرموده‌اند: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ». در قرآن و روایات لغت «فریضه» فقط در ارتباط با پروردگار عالم است. آنچه پیغمبر صلى الله عليه وآله یا ائمه عليهم السلام واجب کرده‌اند، به صورت امر است؛ یعنی فرموده‌اند: «وَجِبْتُ عَلَيْكُمْ» یا «لَزِمَ لَكُمْ». در روایات پیغمبر صلى الله عليه وآله تا امام عسکری عليه السلام سابقه ندارد که بگویند «این فریضه ماست»؛ چراکه فریضه ویژه پروردگار است. «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»، یعنی دنبال



۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص ۶۸.



معرفت رفتن واجب الهی است. چرا خدا طی این جاده را بر انسان‌ها واجب کرده است؟ زیرا خدا ارحم الراحمین، اکرم الأکرمین، لطیف بعباده و ودود است و از بس که عاشق بندگانش است، می‌خواهد آنها به خیر دنیا و آخرت برسند. خدا به دلیل ارحم الراحمین بودنش، طلب معرفت را واجب کرده تا مردم در دنیا زندگی سالمی داشته باشند و راحت از دنیا بروند؛ در برزخ نیز شاد و در آخرت زندگی راحتی داشته باشند. متأسفانه خیلی از بندگانش زیر بار این فرایض الهی نمی‌روند؛ زیرا دوست ندارند یا قبول ندارند یا حوصله ندارند! امروزه نود درصد انسان‌های کره زمین از فرایض الهی روگردان هستند!

### نماز بازدارنده از فحشا و منکرات

یکی از فرایض پروردگار «نماز» است. نماز معدنی است که از دل آن در دنیا سلامت نیت، عمل و اخلاق درمی‌آید؛ چنان که در قرآن فرموده: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾<sup>۱</sup> معنای آیه این نیست که اگر نماز بخوانید، من شما را از فحشا و منکر باز می‌دارم؛ بلکه خدا بازدارندگی از فحشا و منکرات را برعهده خود نماز گذاشته و خود نماز این کاره است. خواندن دو رکعت نماز واقعی، مانع از هر کار زشتی (ظاهری یا باطنی) برای من می‌شود. خداوند می‌گوید: دو رکعت نماز سالم قابل قبول، به این است که حتماً لباس نمازگزار مباح و حلال باشد. وقتی می‌خواهم شرایط لباس را رعایت کنم، باید پول پارچه پارچه فروش را داده باشم؛ نباید بیش از زمانی که به او قول داده‌ام، معطلش کنم و از موعد معینش عقب بیندازم؛ زیرا اگر توان داشتم و پرداخت نکردم، حقی از فروشنده پیش من است و معامله و خرج کردن یا به تقلب مهلت گرفتن آن شرعی نیست. همین مسئله در فرش یا خانه‌ای که می‌خواهم در آن نماز بخوانم یا آبی که می‌خواهم با آن غسل کنم و وضو بگیرم یا خاک و سنگ پاکی که می‌خواهم روی آن تیمم بکنم، نیز جریان دارد. همچنین نباید لقمه حرام در شکم آن بدنی باشد که می‌خواهم وارد نماز بکنم. اگر مال غصبی، دزدی، تقلب، اختلاس و رشوه را





حذف بکنم، می توانم دو رکعت نماز درست بخوانم. با حذف آنچه گفته شد، یک انسان بدون فحشا و منکرات می شوم و از دل این نماز رضایت خدا و بهشت درمی آید. با اینکه از این معدن باعظمت الهی رضایت خدا، بهشت، مال سالم، برخورد سالم و پاکی شکم درمی آید؛ اما عده ای می گویند: ما این نماز و خیر خودمان را نمی خواهیم! یا می گویند منکر نماز نیستیم؛ اما حال نداریم بخوانیم؛ یعنی حال نداریم این همه خیر را به طرف خودمان جلب کنیم! درحالی که این فریضه پروردگار و علم هم «فریضة الله» است.

### سجده نکردن بر غیر خدا

خداوند پدر آدمیان را که آفرید، اسمش را آدم گذاشت و به او بدن و جان عنایت کرد. سپس به فرشتگان گفت: به او سجده کنید. اگرچه قبله سجده فرشتگان آدم بود، اما سجده بر خدا بود؛ مثل ما که قبله سجده مان کعبه است. بنابراین، ملائکه به غیر از خدا سجده نکردند، شرک نورزیدند و امر خدا را اطاعت کردند.

یعقوب علیه السلام، همسرش راحیل (مادر واقعی یوسف علیه السلام) و پسرانش بر یوسف علیه السلام سجده کردند: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»<sup>۱</sup>. یعقوب پیغمبر علیه السلام و یازده برادر یوسف علیه السلام به آدمیزاد سجده نکردند؛ زیرا سجده بر آدمیزاد حرام است. راحیل به بچه اش سجده نکرده؛ بلکه آنها یوسف علیه السلام را قبله قرار دادند و بر پروردگار مهربان عالم، برای شکر پیداشدن یوسف علیه السلام، از بین رفتن خشکسالی و شهرنشینی در مصر سجده کردند.

در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی (ره) (اواخر قرن سوم)، تفسیر عیاشی (می گویند از کتاب کافی معتبرتر است) و تفسیر برهان سیدهاشم بحرانی (ره)، از وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام روایت شده که سجده حضرت یعقوب علیه السلام و مادر یوسف علیه السلام، سجده بر پروردگار عالم و سجده شکر و سپاسگزاری نجات از گرفتاری ها بوده است. در این آیه بحث مادر یوسف است، نه خاله او؛ زیرا آیه می گوید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ» و در زبان عرب به پدر و مادر اصلی «أَبَوَيْهِ» می گویند. اینکه می گویند (وقتی کاروان یوسف علیه السلام را از چاه درآورد و در راه مصر خودش

۱. یوسف: ۱۰۰.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



را از روی شتر روی قبر مادرش انداخت، هوا تیره‌وتار شد و کاروانیان از ناله یوسف علیه السلام ترسیدند و از روی قبر مادر بلندش کردند) کسی که به مصر آمده، خاله یوسف بوده؛ هم خلاف صریح قرآن و هم روایاتی که در این زمینه نقل شده، بسیار ضعیف، بی‌پایه و مردود است؛ من نمی‌دانم خاله را از کجای این آیه درآورده‌اند!

## نخواندن نماز و محروم‌شدن از بهشت

وقتی که انسان این نماز و سجده را نخواهد، معنایش این است: ای خدایی که من را آفریدی و در اعلام واجبات خیر من را خواستی؛ تو خواستی که زندگی پاکی داشته باشم و در دنیا نماز را به من ارائه کردی که رشوه نگیرم؛ دزدی، اختلاس و تقلب در جنس نکنم؛ مال مردم و ارث خواهر و برادرم را نخورم؛ و نیز خواستی که با قدرت نماز پاک شوم و رضایت تو را از دل نماز متوجه خودم کنم و از این معدن باعظمت به بهشت برسم؛ من هیچ کدام از اینها را نمی‌خواهم! کسی که می‌گوید من «عبادت‌الله» را نمی‌خواهم، یعنی این خیری که خدا به دلیل ارحم‌الرحمینی‌اش می‌خواهد در دنیا و آخرت مجانی به دامن من بیندازد، نمی‌خواهم! خدا هم با اینها درگیر نمی‌شود و روزی، صبحانه، ناهار و شام، بچه و در کاسی پول خوب به آنها می‌دهد؛ اما روز قیامت یک وجب جا در بهشت ندارند و در جهنم هرچه دلشان می‌خواهد، جا دارند! خداوند متعال می‌گوید: بروید سر جایی که خودتان برای خودتان فراهم کردید. شما در بهشت جا ندارید؛ خودتان جا نگذاشتید! در جهنم جا دارید؛ خودتان جا را درست کردید و به من هیچ ربطی ندارد! خدا با آنها کاری ندارد؛ زیرا خدا غیر از ماست که وقتی با کسی درگیر می‌شویم، کتک‌کاری می‌کنیم و کلاتتری و دادگاه می‌رویم، تا آخر عمر هم با همدیگر قهر هستیم. خدا این طور نیست و ارحم‌الرحمین است.

## تبلیغ ۲۵ ساله حضرت موسی علیه السلام

موسی‌بن‌عمران علیه السلام و برادرش هارون، ۲۵ سال هر روز به دربار فرعون می‌آمدند و هدایتش می‌کردند، اما او قبول نمی‌کرد. موسی علیه السلام با زبان نرم، با محبت، با عاطفه و بدون عصبانیت، خشم و ابرو درهم کشیدن تمام حقایق را برای فرعون و فرعونیان می‌گفت. در این ۲۵ سال جواب اینها فقط مسخره کردن موسی علیه السلام بود! حتی فرعون دل‌تکی را استخدام کرده بود که





لباسی شبیه لباس موسی عَلَيْهِ السَّلَام می پوشید و با یک چوبدست، هر روز خیلی زشت و خنده‌دار ادای موسی عَلَيْهِ السَّلَام را درمی آورد و آنها هم به این دلچک که خودش را به شکل سومین پیغمبر اولوالعزم خدا (کلیم الله) درآورده بود، می خندیدند و رفع خستگی می کردند. اما خدا با آنها کاری نداشت؛ چون به آنها آزادی، اختیار و عقل داده بود. خدا می گوید: باید انتخابگر نیکو و عاقلی می بودی و با عقلت می فهمیدی که این راه راه گمراهی و این راه راه هدایت است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند: «جهل بدترین تهی دستی است». یعنی آدمی که عقل دارد و می فهمد، اما فهمش را به کار نمی گیرد؛ با اینکه راه را از چاه تشخیص می دهد، ولی در چاه می رود، چنین کسی تهی دست ترین و بدترین فقیر در این عالم هستی است. نهایتاً موسی عَلَيْهِ السَّلَام با آن اوضاع به پروردگار عالم گفت: این به دعوت من گوش نمی دهد، هدایت تو را قبول نمی کند، واجبات تو را نمی پذیرد، دست از ظلم و آدم کشی بر نمی دارد؛ عمرش را تمام کن! انبیا خیلی کم نفرین می کردند و اگر هم نفرین می کردند، خدا به نفرین شده ها مهلت می داد. خدا خیلی خدای خوبی است و بیشتر مردم هم خیلی مردم بدی هستند؛ یعنی بدترین ها رودرروی خوب ترین های عالم هستند. بدترین ها رودرروی خوب ترین وجود هستند. هر روز مال و رزقش را می خورند؛ از خورشید، ماه، ستاره، دریا و صحرایش استفاده می کنند؛ اما تا جایی که قدرت دارند، علیه او جفتک می اندازند!

## رها کردن گناهکاران در دنیا

گاهی از روزنامه ها و خبرنامه ها اخباری می آورند که شخصی یک شیشه مشروب خارجی خورده و می گوید: عجب حالی می دهد! یک شیشه دیگر و یک شیشه دیگر. زیاد اتفاق افتاده که به دلیل افراط در مشروب خوری، قلبش سنکوپ کرده و با شکم پر از شراب مُرده است! یعنی تا جایی که این دوپای بی دین بتواند جفتک اندازی بکند، می کند تا بمیرد! ولی خدا در دنیا کاری به کارشان ندارد. **﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾**<sup>۱</sup> همه اینها به من برمی گردند. **﴿مُرَّانَ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ﴾**<sup>۲</sup> آن وقت حساب کشی شان برعهده خودم است.

۱. غاشیه: ۲۵.

۲. غاشیه: ۲۶.



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



حالا آدمی که با شکم پر از شراب یا در حال زنا مُرده یا رباخوری که در حال رباخوری مُرده، فکر می‌کنید روز قیامت خدا باید با اینها چه کار کند؟ اینها در جهنم جا دارند، خدا جایشان را نمی‌گیرد؛ چون خدا غاصب نیست. خودشان جا را ساخته‌اند و ملکشان است، برای چه بگیرد؟ در دنیا زمین‌ها را به زور غصب می‌کنند و به هر قیمتی دلشان می‌خواهد، برمی‌دارند و صاحبش را بیرون می‌کنند. پروردگار عالم یک سانتی‌متر یا یک میلی‌متر از ملک کسی را نمی‌گیرد. اینها در دنیا جهنم‌ساز بودند؛ به همین دلیل در جهنم جای ابدی دارند. پروردگار هم جای آنها را غصب نمی‌کند و می‌گوید: جایتان برای خودتان! اگر بگویند ما را به بهشت ببر، می‌گوید: جا ندارید، به من ربطی ندارد که شما را به بهشت ببرم!

### نتیجه عمل به واجبات در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

یک جمله در نهج‌البلاغه است که من اول طلبگی‌ام حفظ کردم. یک سخنرانی خیلی پُرمایه از امیرالمؤمنین علیه السلام است (در سن ۵۹ سالگی در مدینه ایراد کرده‌اند) که می‌فرمایند: «الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ، أَدُوهَا إِلَى اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ»<sup>۱</sup> من شما را سفارش می‌کنم به عمل کردن به واجبات خدا و دوباره سفارش می‌کنم به عمل کردن به واجبات خدا. واجبات خدا را ادا کنید تا شما را به بهشت برساند؛ یعنی بهشت در دل خود واجبات است. حضرت نمی‌گویند عبادت کنید تا خدا شما را بهشت ببرد؛ بلکه می‌گویند: عبادت کنید و واجبات را انجام دهید که این واجبات شما را به بهشت ببرد؛ یعنی این اعمال در قیامت برایتان جا درست می‌کنند. اما آدمی که روز قیامت جا ندارد، به خدا می‌گوید: خدایا، تو کریم، ارحم‌الراحمین، غفور، ودود، و رحیم هستی؛ من را نجات بده! خدا نیز در پاسخ می‌گوید: راست می‌گویی، من ارحم‌الراحمین، کریم، ودود و غفورم هستم، اما تو جا نداری؛ به من چه! به ارحم‌الراحمینی من ربطی ندارد! من چون که ارحم‌الراحمین بودم، این واجبات را به تو ارائه دادم تا در بهشت برایت جا بسازد؛ اما جا نساختی! اصلاً به ارحم‌الراحمینی من چه کار داری؟ من ارحم‌الراحمین هستم، مگر از ارحم‌الراحمینی‌ام استعفا داده‌ام؟ به جهنم





برو؛ زیرا آنجا جا داری و من هم جای تو را نمی‌گیرم! اگر هم نرود، برای اینکه ملک این بدبخت خالی نماند، پروردگار عالم به ملائکه می‌گوید: ﴿خُذُوهُ فَعَلُوهُ﴾<sup>۱</sup> بگیرید با زنجیر ببندید. ﴿تُرَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ﴾<sup>۲</sup> ببرید در ملک خودش مستقرش کنید. این برای چه می‌خواهد در صحرای محشر تک‌وتنها بماند؟! آنجا خیلی رفیق دارد؛ معاویه، یزید، فرعون، نمرود، اوباما و شاه. آنجا این همه رفیق دارد! به زور او را در خانه خودش (جهنم) ببرید.

من فارسی حرف می‌زنم و برای جمله‌به‌جمله‌ام می‌توانم آیه بخوانم. در هر منبری می‌شود چهل آیه بخوانم؛ چون هرچه می‌گویم، کاملاً ذهنم وصل به آیات قرآن و روایات است؛ مگر اینکه برایتان یک منبر عربی خالص خالص بروم. برادران و خواهرانم، اینها را به همین عمقی که برایتان می‌گویم، واقعاً دقت کنید. خیلی از مسائل الهی، چه در دنیا و چه در آخرت، صاف و به قول لات‌های تهران بی‌شیله‌پيله است! خداوند می‌فرماید: بنده من، اگر در بهشت خانه داری، ﴿ادْخُلْهَا سَلَامًا آمِنِينَ﴾<sup>۳</sup> و اگر خانه نداری، به جهنم برو و اگر نمی‌روی، ﴿خُذُوهُ فَعَلُوهُ﴾<sup>۴</sup> ببرید تا در آنجا مقیم شود.

## شناخت علل سعادت‌مند شدن

به اول سخن برگردم. «طَلَبُ الْعِلْمِ قَرِيبَةٌ» به دست آوردن معرفت، واجب الهی است، نه واجب پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين (علیهم‌السلام). آنها دنبال معرفت دینی رفتن را بر ما واجب نکرده‌اند؛ بلکه ارحم الراحمین خدا طلب معرفت را بر ما واجب کرده تا بفهمیم علل سعادت‌مند شدن و آثار آن در قیامت چیست؟ همچنین علل تیره‌بخت شدن و آثار آن در قیامت چیست؟ این

۱. الحاقه: ۳۰.

۲. الحاقه: ۳۱.

۳. حجر: ۴۶.

۴. الحاقه: ۳۰ و ۳۱.



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



معرفت واجب الهی است، وگرنه آدم از کاروان سعادت‌مندان عقب می‌ماند و خدای ناکرده، آدم بر اثر جهالت گرفتار جمع شقاوت‌مندان می‌شود؛ چراکه این جاده خیلی دقیق است.

این نفس بداندیش به فرمان‌شدنی نیست      این کافر بدکیش مسلمان‌شدنی نیست  
جز با قدم خضر حقیقت که دلیل است      این وادی پر بیم به پایان‌شدنی نیست  
جز با نفس پیر طریقت که خلیل است      این آتش نمرود گلستان‌شدنی نیست  
آبادتر از کوی خرابات ندیدم      کان خانه داد است که ویران‌شدنی نیست<sup>۱</sup>

## دوری از خدا به دلیل دو کلمه غیبت

قبری در قم هست که (من هم شنیده‌ام) می‌گویند بعد از حضرت معصومه علیها السلام، این قبر قابل زیارت کردن است؛ قبر مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (ره) در شیخان قم. قبرستانی که در میدان حضرت معصومه علیها السلام است و دورش مغازه ساخته‌اند. حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (ره) هم استاد حضرت امام (ره)، هم استاد مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عباس تهرانی (ره) و هم استاد مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین فاطمی (ره) بود. من پیش این دو استاد درس خوانده‌ام که باید در فرصتی برایتان بیان بکنم چه درسی خوانده‌ام؛ درس فقه و اصول نخوانده‌ام. از افتخاراتم این است که با یک واسطه، شاگرد حاج میرزا آقای ملکی تبریزی (ره) هستم و می‌توانم روز قیامت به پروردگار بگویم اگر هیچ چیزی ندارم، اگر هیچ چیزی از من قبول نمی‌کنی، اما من پیوندی روحی با حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (ره) دارم! ببینید اینها چقدر با معرفت و چطور عاشقانه دنبال سعادت بودند.

روزی ایشان در جلسه‌ای نشستند بودند که معمولاً در آن جلسه هفت‌هشت‌ده تا روحانی و دوسه تا از بازاری‌های معتبر قم هم بودند. شخصی در این مجلس شروع به غیبت از کسی کرد که حاج میرزا جواد آقا (ره) نگذاشت ادامه دهد. از مطلبش معلوم بود که غیبت است. همین که خواست شروع کند، حاج میرزا جواد آقا (ره) از داخل جلسه بلند شد، گره در ابرویش



۱. شاعر: میرزا حبیب خراسانی.



افتاد و محزون و غصه‌دار به غیبت‌کننده گفت: بدان همین یکی‌دو کلمه که از دهانت درآمد، چهل شبانه‌روز من را از خدا دور کرد! این چه معرفتی است؟ این چطور عشق به سعادت است؟ این چه روحیه‌ای است که ضرر و خطر را به این خوبی درک می‌کند؟ این است داستان «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»<sup>۱</sup>.

### کلام آخر؛ روضه حضرت عباس علیه السلام

وَ اللَّهُ إِنْ قَطَعْتُمُو يَمِينِي      إِنْ أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي  
وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ      نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ<sup>۲</sup>

به خدا سوگند! اگر دستم را از بدنم جدا کنید، من از یاری دین خدا دست برنمی‌دارم!  
والله قسم! اگر من را قطعه‌قطعه کنید، از حسین علیه السلام جدا نمی‌شوم!

چنان خوابید، نمود از باده مستش	که داد از فرط مستی هر دو دستش
در آن مستی که حال این چنین داشت	الهی عاشقم، عاشق‌ترم کن
الهی عاشقم، عاشق‌ترم کن	سرم را غرق خون چون پیکرم کن
اگر دستم ز دستم رفت، غم نیست	سرم را می‌دهم، کز دست کم نیست
بزن تیری به چشم نازنینم	که غیر از دوست چیزی را نبینم

لشکر دیدند ابی‌عبدالله علیه السلام دارد می‌آید، ولی به بدن نرسیده پیاده شد! دیدند دست بریده  
قمر بنی‌هاشم علیه السلام را برداشت و بوسید.

چهار امامی که تو را دیده‌اند

دست علم‌گیر تو بوسیده‌اند

آمد فرق شکافته را روی دامن گذاشت.

دیده بگشا که طبیعت سر بالین آمد	دیده بگشا که حسین با دل خونین آمد
دیده بر هم منه ای سرو به خون غلتیده	تا نگویند حسین داغ برادر دیده

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص ۶۸.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص ۴۰.

توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



«صلی الله علیک یا ابا عبد الله».

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا اللهم اهلك اعدائنا اللهم اید قاتدنا واحفظ

وانصر امام زماننا واجعل عاقبه امرنا خیرا».



جلسه پنجم

معنا و مصداق سعادت

در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله



## سؤال شخص خردمند از پیامبر ﷺ درباره «سعادت»

خداوند در چند آیه از سوره مبارکه هود بحث «سعادت» و «شقاوت» را مطرح فرموده و به پایان کار سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان اشاره کرده است. آیه مربوط به اهل شقاوت، مفصل‌تر از آیه سعادت‌مندان است؛ زیرا در این آیات بحث عذاب سنگین اهل شقاوت مطرح است. باید این آیات را قرائت کنم، اما نه امشب که شب جمعه و شب رحمت خداست؛ چراکه نمی‌خواهم در این شب دل‌نگران و غصه‌دار شوید. ان شاء الله ترجمه و توضیح آیات را جلسه بعد می‌گویم. از وجود مبارک رسول خدا ﷺ سؤال بسیار مهمی درباره «سعادت» شده که پاسخ آن خیلی مهم‌تر است. هرچند مشخص نیست که سؤال‌کننده کیست، اما از سؤالش پیداست که آدم فهمیده و خردمندی بوده؛ آن هم ۱۵۰۰ سال پیش و در ابتدای طلوع اسلام. معلوم می‌شود او اسلام را خوب گرفته، شناخته و به اسلام معرفت پیدا کرده؛ وگرنه چنین سؤالی نمی‌پرسید. به پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام عرض کرد: «مَا السَّعَادَةُ؟» یا رسول الله، (اینکه می‌شنویم «سعادت»، «سعادت‌مند» و «سعادت‌مندان») منظور از «سعادت» چیست؟ وجود مبارک رسول خدا ﷺ با دو کلمه به این سؤال جواب دادند؛ حضرت فرمودند: «طَوْلُ الْعُمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» سعادت این است که انسان عمر طولانی داشته باشد و این عمر طولانی را در بندگی خدا و گوش‌دادن به فرمان‌ها، خواسته‌ها، دستورها و احکام پروردگار هزینه کند؛ این معنای عبادت است.



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



این معنا را مرحوم کلینی (ره) در کتاب شریف کافی نقل می‌کند که وجود مبارک امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «مَنْ أَصْعَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ»<sup>۱</sup> کسی که به حرف گوینده‌ای (خواه گوینده پدر، مادر، همسر یا قوم و خویشش باشد) گوش بدهد و حرف او را قبول و عمل کند، آن گوینده را عبادت و بندگی کرده است. حضرت در ادامه می‌فرمایند: اگر گوینده مطالب الهی، اخلاقی، انسانی و تربیتی بگوید و این مستمع گوش دهد، قبول و عمل کند، خدا را عبادت کرده است.

### فرمان پروردگار به تبعیت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله معبود نیست؛ بلکه عبدالله و فرستاده پروردگار است. پروردگار عالم درباره گوش دادن به حرف‌ها، دستورها و راهنمایی‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله در آیه فوق‌العاده‌ای می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۲</sup> کسی که به حرف پیغمبر صلی الله علیه و آله گوش دهد و از او اطاعت کند، یقیناً از خدا اطاعت کرده است؛ با اینکه حرف‌ها را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده است. اگر کسی از گوینده‌ای حرف درست، خوب و هدایت‌گرانه‌ای بشنود و اطاعتش کند، خدا را اطاعت کرده؛ این معنای عبادت است.

### معنای «عبادت»

کلمه «عبادت» تنها به معنای نماز و روزه نیست؛ بلکه به این معناست که به تمام مسائل مثبت گوش دهد و به آنچه بر عهده‌اش است، عمل کند؛ مثلاً کسی می‌گوید که می‌خواهند مریضی را از بیمارستان مرخص کنند و دومیلیون تومان نیاز دارند، اما خانواده‌اش دوهزار تومان هم ندارند! ما به حرف این آدم خوب گوش می‌دهیم و با پرداخت پول بیمارستان، بیمار را ترخیص می‌کنیم. با گوش دادن به این راهنمایی، خدا را عبادت کرده‌ایم؛ زیرا حرف خدا این

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۳۵.

۲. نساء: ۸۰.





است: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾<sup>۱</sup> همه با هم به تمام نیکی‌ها کمک بکنید. پروردگار به هزینه کردن مال در نیکی‌ها امر کرده است. من هم دلم می‌خواهد نیکی کنم، اما نمی‌دانم نیکی چیست! این قدر درگیر کارخانه، مغازه و کار هستم که نمی‌دانم پولم را کجا هزینه کنم! آدم خوبی به من می‌گوید: فلان مسجد که جای خوبی است و محله هم تراکم جمعیت دارد، با پنجاه میلیون تومان کامل می‌شود. من هم پول را می‌دهم و مسجد را کامل می‌کنم. کاری ندارم که کسی بفهمد یا نفهمد، باخبر بشود یا نشود. پروردگار گفته به نیکی‌ها کمک بکنید و هدف من هم این است که حرف خدا را گوش بدهم. با پرداخت این پول، من خدا را عبادت کرده‌ام؛ ولو اینکه کس دیگری من را راهنمایی کرده باشد.

### داستان شکسته شدن قفل مسجد

داستان کوتاهی برایتان بگویم که بسیار شیرین و جالب است. شخصی در محله‌ای که نیاز به مسجد داشت، مسجد ساخت. از هیچ‌کس هم کمک نگرفت. اهل محل هم او را می‌شناختند و می‌دانستند که مسجد می‌سازد. مسجد را موکت کرد و با دعوت از یک امام جماعت خوب راه انداخت؛ هم ظهر پُر می‌شد، هم شب. ظهرها را کاسب‌های محل پُر می‌کردند (چون محل کسب گسترده‌ای بود) و شب‌ها هم اهل محل می‌آمدند. خادم خوبی آورد و قرار گذاشت که روزها پیش زن و بچه‌اش برود و شب‌ها آنجا بماند تا آدم نابابی وسایل مسجد را نبرد. یک شب خادم مسجد در محله دوری مهمان شده بود. شب که نماز جماعت را خواندند، امام جماعت هم صحبت کرد و افراد تک‌تک نماز فرادا خواندند و رفتند؛ در مسجد را قفل کرد و به مهمانی رفت. زمستان بود و مهمانی طول کشید؛ مثلاً ساعت نه شب رفت و ساعت دو نصفه شب برگشت. دید قفل را شکسته‌اند و یک زنجیر و قفل معمولی به در مسجد زده‌اند. بُهتتس برد! گفت: اگر دزد به مسجد زده، باید در را باز می‌گذاشت. برای چه در را با زنجیر بسته و یک قفل به آن زده! خادم قفل را شکاند و وارد مسجد شد. کلید کنتور



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



را که زد، دید از کنار محراب تا دم در خروجی یکدست فرش دستبافت دوازدهمتری پهن است! شخصی که این جریان را برای من نقل کرد، نمی‌دانست پول این فرش‌ها چند میلیون است؛ اما می‌گفت: بهترین فرش دستبافت بود.

گوشه مسجد هم هفتادهشتاد کارتن بسته روی همدیگر گذاشته و یک دست‌نوشته روی کارتن‌ها چسبانده بود. روی کاغذ نوشته بود: چند شب است آن طرف خیابان می‌نشینم که تو از مسجد بیرون بروی، اما نمی‌رفتی. خوشبختانه دیشب دیدم در را قفل کردی و رفتی. به نظرم آمد خانه، مهمانی یا بیرون شهر رفته‌ای. خیلی خوشحال شدم! قفل مسجد را شکستم و کل مسجد را فرش کردم. این فرش‌ها و کارتن‌ها (استکان، نعلبکی، لیوان، بشقاب، دیس، قاشق، چنگال و تمام وسایل پذیرایی برای ششصدهفتصد نفر) وقف مسجد است. چون می‌دانم خیلی دلت می‌خواهد من را ببینی و بشناسی؛ اما بدان من اسم و آدرس ندارم! دیر نمی‌شود؛ روز قیامت اگر خدا خواست، من را نشانت می‌دهد؛ چون هیچ آرزویی ندارم که من را ببینی!

## عبادت کردن شیطان

چه کسی آدرس مسجد را به این شخص داده است؟ این شخص که حرف آدرس‌دهنده را به این زیبایی گوش داده و این کار را کرده، طبق فرموده امام صادق علیه السلام، «خدا را عبادت کرده است». حضرت در ادامه می‌فرماید: «فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ»<sup>۱</sup> کسی که حرف بدان، گمراهان، نامردان، پلیدان و مجرمان را گوش بدهد (مثلاً بگوید یکی از رفیق‌هایم فیلم خیلی لذت‌بخشی از لندن، واشنگتن یا تل‌آویو آورده؛ امشب بیا تماشا کنیم! یا امشب یک‌جا عرق‌خوری باحالی است، بیا برویم! یا فلان‌جا مردوزن قاتی هستند و من را دعوت کرده‌اند، تو هم بیا برویم!)، شیطان را عبادت کرده است. چنین شخصی در برابر پروردگار سینه سپر کرده و به جای عبادتی که حق خداست، شیطان را پرستیده.



۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «مَنْ أَصْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ» (الكافی ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۳۵.





خدا انسان را آفریده، نه ماه در رحم مادر حفظ کرده و به او تغذیه، سلامتی، دندان و زن و بچه داده و مرگ و حیات انسان به دست پروردگار است؛ به همین دلیل عبادت حق خداست و بندگان باید حرف او را گوش بدهند؛ اما آدمی که وسوسه پلیدان و گنهکاران را گوش می‌دهد (این بیست سالی که نماز خواندی، در این جلسات رفتی و برای حسین بن علی علیه السلام که ۱۵۰۰ سال پیش کشته شده، گریه کردی، چه به دست آوردی؟) به فرموده امام صادق علیه السلام، دارد شیطان را عبادت می‌کند. اگر بخواهم طبق آیات قرآن و روایات برایتان بگویم که از نماز، روزه، رفت‌وآمد در این مجالس و گریه بر ابی عبدالله علیه السلام چه گیرمان آمده، بهت زده می‌شوید! فقط یک گوشه‌اش را برایتان می‌گویم. گریه بر ابی عبدالله علیه السلام مستحب است؛ در حالی که نماز، روزه و خمس واجب. ببینید پروردگار عالم برای این کار مستحب چه پاداشی قرار داده است.

### تبدیل کننده و تغییر دهنده بودن خدا

در قرآن کریم پروردگار عالم خودش را تبدیل کننده و تغییر دهنده معرفی می‌کند. پروردگار عالم خاک، آب، هوا و نور را (چهار عنصر آزاد است) با هم قاتی کرده و نتیجه‌اش می‌شود سیب، هلو، تیل و خربزه مشهدی یا انگور کاشمیری یا گندم، جو و یونجه استان خراسان. اینها همه تبدیل است. شما در یک گوشه زمین یک دانه گندم را لای خاک می‌کارید، اما فصل درو آن یک دانه به چند صد دانه (بسته به شرایط محیطی) تبدیل می‌شود. شما یک نهال ده مثقالی سیب را می‌کارید و بعد از چهار پنج سال به یک نهال بزرگ با هشتصد، نهصد تا هزار سیب قرمز تبدیل می‌شود. بنابراین یکی از کارهای عظیم پروردگار «تبدیل» است. شما بادام، پسته و فندق خشک می‌خورید؛ اما پروردگار اینها را به فسفر مغز، رنگ مو، خون، سلول زنده و انرژی تبدیل می‌کند. این کار خداست؛ وگرنه اگر تبدیل در کار نبود، بادام‌ها، پسته‌ها و فندق‌های سفت در معده ما می‌ماند.

اصلاً اگر در این عالم تبدیل نبود، زندگی و حیات هم وجود نداشت. ما که می‌دانیم در ابتدا چه بودیم! از بوی آن فرار می‌کردیم! یک ذره آب گندیده از بدن ما بیرون می‌آید، اما قرآن می‌گوید: «فَاغْسِلُوا» کل بدنت را بشور و غسل کن. ما اول کار یک نطفه بودیم. آب روان



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



غلیظ بدبوی کثیف نجس که پدر ما این آب گندیده نجس بدبوی کثیف را به رحم مادر ما انتقال داده است. خدا نیز این عنصر بدبوی کثیف لجنی را گرفت و انسانی خوشگل، زیبا، بانشاط، تروتازه، عالی و احسن تقویم خلق کرد. اگر خداوند ما را تبدیل نمی کرد و از رحم مادر بیرون می ریخت، مادر ما مسممتر و متنفر می شد. پروردگار عالم در تبدیل کردن غوغا می کند. در این عالم حتی یک نفر هم نمی تواند کار تبدیل خدا را انجام دهد.

### تبدیل شکمبه و خون حیوان به شیر سپید

در کشور ما صنعت شیر یکی از صنایع بسیار مهم غذایی است؛ به گونه ای که تمام خانه ها (از مرجع تقلید گرفته تا رئیس جمهور، وکیل مجلس، وزیر، استاندار و...) به شیر نیازمند هستند. این شیری که به دلیل ویتامین و انرژی اش هفتاد میلیون نفر برای استخوان بندی و معده شان به آن نیازمند هستند، از گاو، گوسفند و شتر به دست می آید. سینه این حیوانات را که پُر از شیر می شود، می دوشند. آنهایی که در روستاها هستند، می جوشانند و شهرنشین های متمدن پاستوریزه می کنند و می خورند.

قرآن مجید می گوید: می دانید من این شیر را در بدن گاو و گوسفند با چه درست می کنم؟ این شیر سپید، خوش رنگ، روان و خوش گوار را که فرآورده های عظیمی (مانند ماست، دوغ، کشک، پنیر، کره، سرشیر، خامه، روغن زرد حیوانی و...) دارد، از دو عنصر می سازم: ﴿مِنْ بَيْنِ قَرْتٍ وَدَوْبَتَيْنِ﴾<sup>۱</sup> سرگین معده گاو و گوسفند (زرد، بدبو و آلوده است) و خون قرمز پُررنگ شان را قاتی می کنم و شیر خوش گوار، نوشیدنی و دل چسب برایتان درست می کنم! این کار تبدیل خداست! تا حالا فکر کرده بودید شیری که ما می خوریم، از کجا درست می شود؟! خونی که از بدن حیوان بیرون می آید، درجا دَکمه می بندد و باید دور بریزند. اگر یک خرده بماند، بوی گند بدی پیدا می کند. وقتی در قصاب خانه شکمبه حیوانات را خالی می کنند (البته آنها عادت دارند)، اگر شما بخواهید به آنجا بروید، ده تا دستمال جلوی دماغتان می گذارید که بوی گند شکمبه به دماغتان نخورد. خداوند متعال این کارخانه را درون گاو و



گوسفند قرار داده و با قاتی کردن خون به آن قرمزی و شکمبه به آن زردی، برایتان شیر درست می‌کند. این کار تولیدی، تغییری و تبدیلی خداست! اینها را که باور کردید و باور هم می‌کنید. علم هم همین را می‌گوید و قابل شک نیست.

### آثار ارزشمند اشک بر ابی‌عبدالله ﷺ

در کتاب کامل‌الزیارات حدیثی از امام صادق ﷺ نقل شده است. اگر بخواهم درباره این کتاب برایتان حرف بزنم، باید نیم ساعت پیرامون مؤلف (ابن قولویه قمی) و اعتبار آن بگویم. شما اگر در این ۳۳ ساله سی‌دی‌های دهه عاشورای من را شنیده باشید، بیشتر روایاتی که روی منبر گفته‌ام، از این کتاب است؛ هنوز هم آن روایات را تمام نکرده‌ام! امام ششم ﷺ می‌فرمایند: وقتی شما گریه می‌کنید (این گریه پاک است و خون قرمز یا شکمبه زرد گند بدبوی گاو و گوسفند که نیست؛ بلکه اشک پاک است)، چون برای ابی‌عبدالله ﷺ اشک می‌ریزید، قیمتی‌ترین اشک است. خدا این اشک را برای شما به سه چیز تبدیل می‌کند: یکی آمرزش گناهان، یکی شفاعت ائمه در قیامت و یکی هم (خیلی مهم است) رحمت ویژه خودش؛ یعنی در قیامت می‌بینید که صدیقه کبری ﷺ، پیغمبر ﷺ یا ائمه خیلی راحت از شما شفاعت می‌کنند و خدا گناهان بین شما و خودش را که خیلی هم گناهان سنگینی نبوده، می‌بخشد و رحمتش را نصیبتان می‌کند. این تبدیل گریه به این سه حقیقت است. این را می‌شود انکار کرد؟ جهان، جهان تغییر و تبدیل است.

امام صادق ﷺ می‌فرمایند: اگر به وسوسه‌ها و بدان عالم گوش بدهی (مثلاً سی سال گریه کردی، به چه درد خورد؟! چهل سال نماز خواندی، اما هنوز گرفتاری!)، شیطان را و اگر به خوبان عالم گوش بدهی، خدا را عبادت کرده‌ای.

### بهترین بهره‌بری از طول عمر

یا رسول‌الله، سعادت چیست؟ «طُولُ الْعُمُرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ». اینکه ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۵ یا ۱۱۰ سال عمر کنی و خرج عبادت خدا بشوی. «عبادت» کلمه جامعی است؛ مثلاً اگر در خیابان

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۶۶

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



یک میخ بزرگ، حلبی، خُرده آهن یا تکه آجر بیینی و در سطل زباله شهرداری بیندازی، طبق روایت پیغمبر ﷺ ثواب صدقه را برده‌ای و خدا را عبادت کرده‌ای؛ زیرا خدا گفته صدقه بده و این هم یک جور صدقه است.

اگر انسان عمرش طولانی شود، با خدا بسازد، با خدا زندگی کند و با خدا بماند، بالاترین تجارت را کرده است. البته درباره سعادت بحث زیادی در روایات و قرآن آمده است و با پایان این مجلس به پایان این بحث نمی‌رسیم. بعضی از مباحث را در تهران شروع کردم و ادامه بحث را (حدود شش یا هشت دهه) در مجالس دیگر تهران یا در شهرستان‌ها دنبال کردم؛ مثلاً در شهری توحید را شروع کردم که این بحث نزدیک هشتاد سخنرانی شد (هشت دهه). البته بخش عمده‌ای از آنها چاپ شده، بقیه هم چاپ می‌شود. این بحث هم اینجا تمام نمی‌شود؛ زیرا من هنوز در مقدمات مطلب هستم.

### کلام آخر؛ روضه امام حسین علیه السلام

این حسین است کز پی تعظیم او	عرش قامت را دوتایی می‌کند
این حسین است کز برایش جبرئیل	وحی را نغمه‌سرایی می‌کند
مقتدای اولین و آخرین	از حسینش مقتدایی می‌کند
این حسین است کز غبار خاک او	حور جنت توتیایی می‌کند
این حسین است که آنچه دارد از خدا	در ره عشقش فدایی می‌کند
کشتی ایمان ز طوفان ایمن است	تا حسینش ناخدایی می‌کند

هیچ خواهری در دنیا از زمان آدم علیه السلام تا الآن، داغی را که زینب دیده، ندیده. بدنی را که زینب دیده، هیچ خواهری از برادرش ندیده.

کسی گل را به چشم تر نبوسید	کسی گل را ز من بهتر نبوسید
کسی چون من گلش نشکفت در خون	کسی چون من گل پرپر نبوسید
به عزم بوسه لعل لب نهادیم	به آن جایی که پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> نبوسید



حسین من، چه دو روز عجیبی را از تو دیدم. یک بار آمدم خانه جدم، دیدم پیغمبر ﷺ خوابیده و تو را روی سینه‌اش خوابانده: «يَوْمَ صَدْرِ الْمُصْطَفَى»<sup>۱</sup> امروز هم دارم می‌بینم که با بدن قطعه‌قطعه روی خاک بیابان افتاده‌ای: «وَيَوْمَ وَجَّهَ الشَّرَّاءِ»<sup>۲</sup> حسین من، پدر و مادرم فدایت بشوند که با لب تشنه سر از بدنت جدا کردند. پدر و مادرم فدایت بشوند که با دل پُرغصه از دنیا رفتی.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علينا، اللهم اهلك اعدائنا و استر عیوبنا و اغفر لموتانا اید و احفظ امام زماننا واجعل عاقبت امرنا خیرا»



۱. مدینة معاجز الأئمة الإثنی عشر، ج ۴، ص ۱۹۲.

۲. همان.



جلسہ ہشتم

تعریف عبادت و اقسام آن





## پیشینه «سعادت» و «شقاوت»

«سعادت» و «شقاوت» دو بحث بسیار مفید است که سابقه بسیار طولانی در تاریخ زندگی انسان دارد. به نظر می‌رسد از روزگاری که علم را تدوین و نوشتن را اختراع کرده‌اند، این بحث هم مطرح شده است. دیدگاه‌های زیادی دربارهٔ اینکه «سعادت و شقاوت چیست»، «سعادت چه آثاری دارد» و «شقاوت چه تبعاتی دارد» مطرح شده است. یقیناً کامل‌ترین مطالب دربارهٔ این دو مسئله، مربوط به وحی و روایات بسیار باارزش پیغمبر اسلام ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ است؛ چراکه پیغمبر ﷺ و ائمه ﷺ نسبت به وجود انسان شناختی کامل و نسبت به حقایق عالم دانشی فراگیر داشته‌اند؛ به گونه‌ای که هیچ زاویه‌ای از زوایای حقایق در وجود مقدس آنان پنهان نبوده است؛ چه بسا اگر پنهان بود، معنا نداشت رسول خدا ﷺ و پیغمبر و ائمه طاهرين ﷺ هم امام باشند.

### تعریف «سعادت» در کلام پیامبر اکرم ﷺ

مطالب مهم در این دو مبحث خیلی زیاد است که یکی از آنها را شب گذشته عرض کردم، اما فرصت توضیحش پیش نیامد. شخصی از وجود مبارک رسول خدا ﷺ پرسید: «ما السَّعَادَةُ؟» یا رسول الله، حقیقت و عمق سعادت چیست؟ پیغمبر اکرم ﷺ در پاسخ کامل و زیبایی فرمودند: «طَوْلُ الْعُمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»<sup>۱</sup> سعادت عبارت است از «عمر طولانی»؛ البته عمری که در ظرف عبادت پروردگار قرار بگیرد.

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۶۶



## تعریف «عبادت»

اول ببینیم «عبادت» یعنی چه؟ قبل از بیان معنای عبادت، باید سراغ خودمان برویم و ببینیم وجود ما مرکب از چه حقایقی است! آیا ما فقط بدن هستیم یا حقایق دیگری هم داریم! وجود ما مرکب از چند حقیقت است و هیچ خردمندی در طول تاریخ منکر این چند حقیقت نبوده. این حقایق عبارت‌اند از: «عقل»، «قلب» و «روان». هر کدام از اینها هم ظرف یک سلسله حقایق باارزش است. «عقل» ظرف «علم»، «قلب» ظرف «حقایق الهیه» (مثل ایمان به خدا، قیامت، فرشتگان، قرآن، انبیای الهی و ائمه طاهرين علیهم‌السلام) و «روح‌روان» یا به تعبیر قرآن مجید «نفس»، ظرف «حقایق اخلاقی» است.

عبادت حقیقتی است که شامل عقل، قلب، نفس و بدن می‌شود. کسی که در حد وقت، حوصله و عشق و علاقه خودش دنبال علم، معرفت و هر علم سودمندی باشد (علمی که وقتی به دست می‌آورد، درست به کار می‌گیرد)، دارد با عقلش عبادت می‌کند؛ به عبارت دیگر، عبادت عقل، «تحصیل علم و معرفت» است.

## ارزش «عبادت»

این عبادت آن قدر ارزش دارد که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: کسی که به قصد شرکت در یک جلسه علمی از منزلش بیرون بیاید تا چیزهایی را که نمی‌داند، فرا بگیرد (مثل امشب شما)؛ اگر قبل از رسیدن به مجلس علم عمرش سرآید (مثلاً سگته کند یا تصادف یا ...)، مرگ او مرگ معمولی نیست؛ بلکه شهادت در راه پروردگار است! به این آیه از سوره نساء دقت کنید، ببینید پادشاه این آدم چیست. «مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ»<sup>۱</sup> کسی که از خانه‌اش برای رفتن به سوی خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیرون برود (یک معنای آیه این است که دارد به جلسه علمی می‌رود تا خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بشناسد)، سپس مرگ را درک کند (نرسد





به جایی که می‌خواست برود؛ **﴿فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾**<sup>۱</sup> پاداش این آدم بر عهده شخص پروردگار است! دیدید که آیه شریفه کیفیت پاداش این شخص را بیان نکرد؛ فقط می‌فرماید: **﴿فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾** پاداش این آدم فقط بر عهده پروردگار عالم است. آدمی که در حال رفتن به مجلس علم مُرده، معصوم، پیغمبر و امام نبوده؛ بلکه در جوانی گناہانی بین خودش و پروردگار عالم داشته است؛ همان‌طور که همه ما هم داریم. اگر هفت میلیارد نفری را که روی کره زمین زندگی می‌کنند، جمع کنیم و بگوییم هر کسی که از اول تکلیفش تا الآن هیچ گناه باطنی و ظاهری نداشته (وقتی می‌گوییم «گناه»، ذهن مردم سراغ عرق، ورق، زنا، ربا و زدن به‌ناحق در گوش مردم می‌رود؛ درحالی‌که بدتر از اینها، گناہان نفس است؛ مثل حسد، کبر، نفاق، کینه، دورویی، بخل و حرص)، دستش را بلند کند، فقط یک نفر می‌تواند دستش را بلند کند؛ آن هم امام دوازدهم **علیه السلام** است. کس دیگری را نداریم که از ابتدای زندگی تا الآن باطن و ظاهرش پاک مانده باشد!

### تکلیف گناہان مهاجر به سوی علم

**﴿مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ﴾**<sup>۲</sup> بالاترین هجرت، هجرت به سوی علم و هجرت از گناه و آلودگی هاست. اگر شخصی در مسیر رفتن به مجلس علم بمیرد، تکلیف گناہانش چه می‌شود؟ آخر آیه می‌گوید: **﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾**<sup>۳</sup> خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. وقتی عزرائیل جانش را گرفت، ما هم گناہانش را برمی‌داریم و هم او را در رحمت خودمان قرار می‌دهیم. همانا او **﴿فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ﴾**<sup>۴</sup> این ارزش عبادت عقل است.

خیلی حیف است که مجالس تعلیم مسائل الهی تشکیل شود و یک عده زحمت بکشند، کفش جفت کنند، وسایل پذیرایی درست کنند، آبرو خرج کنند، ساختمان بسازند و این

۱. نساء: ۱۰۰.

۲. نساء: ۱۰۰.

۳. نساء: ۱۰۰.

۴. آل عمران: ۱۰۷.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



مجالس را تقویت کنند؛ همچنین عالم ربانی هم دعوت کنند که مسائل الهی را تعلیم دهد، اما مردم نسبت به آن بی‌اهمیت باشند، شرکت نکنند و بگویند شب است نمی‌رویم، حال نداریم یا فقط یک شب می‌رویم!

### ثواب دوازده هزار ختم قرآن برای یک مسئله

مرحوم امین‌الاسلام طبرسی (ره) که در قرن نهم کنار حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام دفن شده، در تفسیر کم‌نظیر مجمع‌البیان (احتمالاً این کتاب در سبزوار نوشته شده) روایتی نقل کرده است. جالب است بدانید که قبل از انقلاب، مرجع تقلید سنی‌ها در مصر دستور داد این تفسیر ده‌جلدی عالم شیعه، در قاهره با پول اوقاف مصر چاپ و برای همه علمای سنی فرستاده شود. در جلد اول این کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: اگر هر مردوزنی در جلسه‌ای فقط یک مسئله یاد بگیرند (مثلاً عالم ربانی ده یا بیست مطلب برای مردم می‌گوید و قصد یادگیرنده هم این بوده که مثلاً وضو را یاد بگیرد و عمل کند)، پروردگار عالم در پرونده آنها ثواب دوازده هزار ختم قرآن می‌نویسد! اگر ما اینها را باور کنیم، خیلی خوب است. من خودم از آنها بی‌بوم بودم که در سن هفت‌هشت‌سالگی تا شانزده‌سالگی این حرف‌ها را از عالمان و منبری‌های مهم تهران شنیدم، باور کردم و طلبه شدم؛ بنابراین همیشه باید در این جلسات با شوق و عشق شرکت کنیم.

### طلب علم، بهترین عمل در شب احیا

شیخ صدوق (ره) (اواخر قرن سوم) می‌فرماید: علمای ما (فقه‌های شیعه قبل از شیخ صدوق) می‌گویند بهترین عمل در شب احیا «طلب العلم»<sup>۱</sup> است؛ یعنی عالمان مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌گویند «بهترین عمل» در شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم (این شب به احتمال قوی لیلۃ‌القدر است) ماه رمضان «طلب علم» است؛ به همین دلیل برای من سخت‌ترین

۱. این روایت در «الأمالی (للصدوق)، ص ۶۴۹» به این صورت آمده است: «و من أحیا هاتین اللیلتین بمذاکرۃ العلم فهو أفضل».



## جلسه ششم: تعریف عبادت و اقسام آن



منبر، منبر شب‌های احیاست؛ زیرا باید ده شب مانده به احیا هجده یا بیست کتاب را ورق بزنم و از کتاب‌های قرن سوم تا الآن بهترین مطالب را برای مردم پیدا کنم تا شب احیایشان به علم بگذرد و کلاس شب احیا بشود کلاس درس، یادگیری حقایق و واقعیات اسلام. شماها باید به این مجالس کمک بکنید. شرکت شما بالاترین کمک و دست‌به‌جیب‌شدن نیز باعث حفظ این مجالس است. البته دوستان مکتب‌الزهرای علیهم‌السلام می‌بخشند؛ هیچ‌کدام به من نگفتند که درباره مسائل مالی صحبت بکنم. من دارم عبادت را برایتان می‌گویم. به‌پاکردن و حفظ این جلسات عبادت است. با نشستن در این جلسات داریم خودمان را مقابل بیش از هزار کانال صهیونیستی که تمامشان تا بغل رختخواب‌هایمان نفوذ کرده‌اند، واگسینه می‌کنیم! بنابراین حفظ و برپاکردن این مجالس واجب است.

### فعالیت پنجاه‌میلیون کشیش علیهم‌السلام

شما می‌دانید کلیسا در دنیا چقدر هزینه دارد! من در شهر رم (در واتیکان) با وزرای پاپ ملاقات داشتم؛ ملاقات خیلی خوبی هم بود. بعد از این جلسه برای دیدن رئیس دانشگاه پاپی گریگوریان زمانی تنظیم کرده بودند (الآن یادم نیست که طبقه چهارم یا پنجم دانشگاه بود؛ زیرا دوسه‌سال گذشته است). رئیس این دانشگاه به من گفت: ما در کره زمین (در تمام شعبه‌های این دانشگاه) پنجاه‌میلیون دانشجو داریم! اینها بعد از اینکه تا مقطع دکتری درس خواندند و کشیش شدند، برای تبلیغ دین مسیح به سراسر دنیا سفر می‌کنند. پنجاه‌میلیون دانشجو خرجشان از کجاست؟ گفت: ما تمام خرجشان را (خوراک، صبحانه، ناهار، شام، کرایه، لباس و ...) می‌دهیم. از کجا می‌دهید؟ گفت: تمام مسیحیان یک درصد از درآمدشان را به حساب کلیسا می‌ریزند تا پنجاه‌میلیون کشیش برای نابودی اسلام درست شود! آنچه برای خودم اتفاق افتاده، این است که گاهی در اصفهان، مشهد، تهران و شیراز به تریلیارد مراجعه می‌کنم، می‌گویم شما حساب پولت را نداری! برای این کار خدا، دهه عاشورا، جلسه علمی یا مدرسه علمی پنجاه‌میلیون بده. این قدر برایشان سنگین است که آدم ناچار می‌شود خداحافظی کند و برود! چرا مقابل مکتب پاپ و ماهواره‌ها زورمان می‌آید پول



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



خرج کنیم؟ پول‌ها را می‌خواهیم چه کار کنیم؟ شما تا حالا شنیده‌اید که تریلیاردی را دفن کنند و کل اسکناس‌هایش را بغلش بچینند؟! چقدر باباطاهر زیبا می‌گوید:

به قبرستان گذر کردم کم‌وبیش      بدیدم حال دولتمند و درویش  
نه درویش بی‌کفن در خاک رفته      نه دولتمند برده یک کفن بیش

من به شخصی مراجعه کردم، گفتم: فلان مجمع دینی و مؤسسه مذهبی به این مقدار پول نیاز دارد، گفت: ببینم چه می‌شود! چه را ببینی؟ من را داری می‌بینی! ماهواره‌ها و تبلیغات صهیونیسم را داری می‌بینی! حسینیه‌ها را داری می‌بینی! وقتی گفت ببینم، از شکل کت‌وشلوار و کفشش به نظرم آمد واقعاً نمی‌تواند کمک کند و به من اشتباه آدرس داده‌اند! دوسه ماه بعد، همین شخص به دستشویی رفت، اما به او مهلت داده نشد کمر بندش را باز کند و روی کاسه توالت بنشیند! به بهشت‌زهرها بردند و دفنش کردند. اطلاعیه ختم او را دست یکی از رفقاییش که به خانه ما آمده بود، دیدم. گفتم: یک بار پیش این آقا آمده‌ام؛ مُرد؟ گفت: بله. کارهایش را هم من انجام می‌دهم. گفتم: چیزی از او مانده است؟ گفت: چند قطعه زمین و مغازه در لندن، ایتالیا و اسپانیا؛ ۲۶۰ میلیارد تومان هم در بانک دارد! ورثه‌اش هم یک زن و دو تا دختر هستند! این شخص گفت «ببینم»! چیز خوبی هم دید؛ مرگ و جهنم را دید. چرا ما نسبت به مکتب ائمه‌مان این قدر سست هستیم؟

## ساختن مسجدهای میلیاردی بدون وقفه

به کشورهای اهل سنت (امارات، ابوظبی، قطر، بحرین، امارات) رفته‌اید؟ دبی و عربستان را بیشتر رفته‌اید. مسجدهای میلیاردی ساخته‌اند! وقتی شروع به ساخت می‌کنند، متوقف نمی‌شود تا آخر را می‌گذارند؛ اما ما یک مسجد و حسینیه در مشهد و اصفهان می‌خواهیم بسازیم، بیست‌سال طول می‌کشد؛ چند سال دیگر شما باید طاق این حسینیه را ببینید که شکل مادر فولادزهره است؟! چند سال دیگر باید این قیافه سیاه، تاریک، زشت و بدنما را ببینید؟! یعنی یک نفر در این شهر نیست اینجا را تمام کند؟

ما نسبت به مسیحی‌ها و یهودی‌ها خیلی در دینمان شل‌تر هستیم. الان اردوغان صهیونیست بزرگ‌شده سازمان سیا دارد برای ظاهرکاری، طبق نقشه مسجد ایاصوفیه استانبول در تمام





اروپا (هلند، نروژ، اسکاندیناوی آلمان) مسجد می‌سازد. هزینه مسجدها هم بالای بیست میلیارد دلار است. اینهایی که این کارها را می‌کنند، همه از مریدان ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه هستند. ما هم از مریدان امیرالمؤمنین علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام، صدیقه کبری علیه السلام و سیدالشهدا علیه السلام هستیم! کار ما را ببینید، کار آنها را هم ببینید!

### عبادت «عقل»

این مساجد و حسینیه‌ها را مدیرانش می‌خواهند چه کار کنند؟ می‌خواهند به فرزندانشان ارث بدهند؟ اینها می‌شود مجالس علم. مجلس علم این قدر ارزش دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: اگر مردوزنی در مسیر این خانه بمیرند، «مات شهیدا»<sup>۱</sup> اگر من یک شب حداقل یک مسئله فقهی (مثلاً محل مسح پا را) یاد بگیرم، ثواب دوازده هزار ختم قرآن را دارد. این بناها چقدر ارزش دارد؟ وجود عالم چقدر ارزش دارد که به مردم درس می‌دهد و راه بهشت را به رویشان باز می‌کند؟ وجود اینهایی که برای خانه‌های خودشان این‌گونه حمالی نمی‌کنند، چقدر ارزش دارد؟ هیچ کدام از این تاجرها و کاسب‌ها کفش زن و بچه‌شان را جفت یا فرششان را جارو نمی‌کنند، بلکه کلفت و نوکر می‌آورند؛ اما در این مجالس کفش جفت می‌کنند، جارو می‌زنند و توالی تمیز می‌کنند؛ برای اینکه دوسه هزار مردوزن بیایند و احکام و معارف الهی را یاد بگیرند. پس سعادت «طَوْلُ الْعُمَرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»<sup>۲</sup> است و یکی از عبادات، عبادت عقل و رفتن به دنبال علم است.

### عبادت «قلب»

یک عبادت، عبادت قلب است. آدم قلبش خالی از باورهای درست است و با حضور پنج یا ده شب در جلسات علم، قلبش تحصیل باور می‌کند و بعد از چند شب، خدا باور، پیغمبر باور، قرآن باور، امام باور و معاد باور می‌شود. چنین شخصی دارد با قلبش عبادت می‌کند و در این جلسات، حسنات

۱. این روایت در «نهج الفصاحة، ص ۱۹۲» به این صورت آمده است: «إِذَا جَاءَ الْمَوْتَ بِطَالِبِ الْعِلْمِ مَاتَ وَهُوَ شَهِيدٌ».

۲. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۶۶

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



اخلاقی (مانند جود، کرم، مهر، آقایی، بزرگواری، شرافت، کرامت، انسانیت و جوانمردی) کسب می‌کند؛ یعنی از جلسه بیرون می‌رود، درحالی که حسود، متکبر و حریص نیست؛ با مردم و زن و بچه‌اش مهربان می‌شود و هنگام به دست آوردن پول حرص نمی‌زند. همچنین بیرون می‌رود درحالی که بخلش معالجه شده و دست به جیب می‌شود؛ این عبادت نفس است.

### عبادت «بدن»

عبادت بدن هم که معلوم است. ظاهر عبادت بدن نماز، روزه، حج، دنبال کار مردم دویدن، عبادت مریض، تشییع جنازه مؤمن و خرج کردن آبرو برای حل مشکل مردم است که با قدمش از این خیابان به آن خیابان برود، آبرو گرو بگذارد و مشکلی را حل کند. این هم می‌شود عبادت بدن. به فرموده پیغمبر ﷺ، سعادت یعنی داشتن عمر طولانی «فی طاعة الله عزوجل»<sup>۱</sup>. این بهترین معنای سعادت از نظر وجود مبارک رسول مطهر اسلام ﷺ است؛ به همین دلیل زین العابدین علیه السلام، بنا به نقل صحیفه سجادیه، با اشک چشم به پروردگار می‌گوید: مرگ من را نرسان؛ زیرا دوست ندارم بمیرم! می‌خواهم زنده باشم! «عَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِدَلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ»<sup>۲</sup>. خدایا، تا زمانی که لباس بندگی تو را در بر دارم، مرگ مرا نرسان! من هیچ علاقه‌ای به مردن ندارم! آیا زین العابدین علیه السلام از مردن می‌ترسید؟ چه ترسی داشته؟ حضرت می‌دانست مرگ در اسلام، یعنی پل عبوری که یک سرش دنیا و یک سرش آخرت است و نفس آدم باید از روی این پل عبور کند. زین العابدین علیه السلام که خدا از او راضی بوده، چه ترسی از مرگ داشته است؟ آدمی که از مرگ نمی‌ترسید و می‌دانست بعد از مرگ جایگاه او بهشت است، می‌گوید من مرگ را نمی‌خواهم! می‌خواهم در همین خاک و خل‌ها، زمین‌ها، خانه‌ها و تراکم جمعیت‌ها بمانم! تا وقتی که اهل عبادت هستم، من را نگه دار. «عَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِدَلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ»<sup>۳</sup>؛ یعنی داشتن لباس بندگی در اندام وجود.

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۶۶

۲. صحیفه سجادیه، ص ۹۴.

۳. همان.







## کلام آخر؛ روضه امام حسین علیه السلام

ساعات متعلق به وجود مبارک امام دوازدهم علیه السلام است.

نگویم آب و گل است آن وجود روحانی      بدین کمال نباشد جمال انسانی  
اگر تو آب و گلی همچنان که سایر خلق      گل بهشت مخمر به آب حیوانی  
وجود هر که نگه می‌کنم ز جان و جسد      مرکب است و تو از فرق تا قدم جانی  
به هر چه خوب‌تر اندر جهان نظر کردم      که گویمش به تو ماند، تو خوب‌تر از آنی

وقتی که صدای ناله‌ات بلند شد: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي وَ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينِنِي وَ هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ»،<sup>۱</sup> اگر من کربلا نبودم جواب غربتت را بدهم؛ به خدا قسم، شب و روز برایت گریه می‌کنم؛ روز گریه می‌کنم، شب گریه می‌کنم. گریه می‌کنم بر آن وقتی که ذوالجناح بدون تو به خیمه‌ها برگشت. زن و بچه میان خیمه صدای شیهه‌اش را شنیدند، اما دیدند ثن صدا عوض شده. محکم شم به زمین می‌کوبید و همه‌مه می‌کرد.

همه از خیمه‌ها بیرون دویدند      ولی سالار زینب علیه السلام را ندیدند

همه دور ذوالجناح را گرفتند، اما دیدند ذوالجناح آرام ندارد و رو به میدان می‌رود. زن و بچه با پای برهنه، درحالی که موهای سرشان را می‌کندند و با دست به سروصورت می‌زدند، دنبال ذوالجناح آمدند؛ اما چه لحظه سختی به میدان رسیدند! «وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ»<sup>۲</sup> صدای ناله زن و بچه بلند شد: «وَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا». به اشاره ابی‌عبدالله علیه السلام برگشتند. هنوز به خیمه‌ها نرسیده بودند، دیدند لشکر دسته‌جمعی تکبیر می‌گویند. زن و بچه رو به میدان برگرداندند، دیدند سر بریده ابی‌عبدالله علیه السلام بالای نیزه است.

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار      خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

۱. این عبارت در «غم‌نامه کربلا، ترجمه الهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۴۱» به این صورت نقل شده است: «هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ، هَلْ مِنْ مَوْحِدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مَغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بَاغَاثِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي اعَانَتِنَا؟».

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۸، ص ۳۲۳.

## توصيف سعادت و شقاوت در قرآن



«اللهم اغفر لنا و لوالدينا، و لوالدي والدينا و لمن وجب له حق علينا، اللهم اهلك الداعش  
و آل سعود، اللهم ايد قائدنا و ارحم شهدائنا و اجعل عاقبة امرنا خيرا، ايد و انصر و احفظ  
امام زماننا»



جلسه، مقوم

تردید بین دوراهی سعادت و شقاوت



## حقیقت «سعادت» و «شقاوت»

«سعادت» شعاعی است که از ملکوت عالم (از عالم غیب) بر انسان می‌تابد و انسان آزاد است و اختیار دارد که این شعاع و نور را بپذیرد یا رد کند. پذیرفتن آن کاری عاقلانه و خردمندانه است؛ چراکه عقلِ عنایت‌شده به انسان درک می‌کند که این شعاع و هرچه همراه آن به انسان می‌رسد، حق و درست است.

«شقاوت» ظلمتی است که از جانب ابلیس به انسان حمله می‌کند؛ البته حمله‌اش در ظاهر دردآور نیست. ظاهر این ظلمت و تاریکی پُر از لذت است؛ اما به فرموده قرآن کریم و روایات، حقیقت و باطن این لذت، آتش دوزخ است.

### تقسیم انسان‌ها در قیامت به «سعید» و «شقی»

این دو مقدمه را در عمق آیات ۱۰۵ تا ۱۰۸ سوره مبارکه هود که برایتان قرائت می‌کنم، مشاهده می‌کنید. اگر فرصت باشد، یکی دو نکته شنیدنی هم کنار هر سه آیه برایتان عرض می‌کنم.

آیه ۱۰۵ تمام انسان‌ها را در قیامت به «سعید» و «شقی» تقسیم می‌کند. ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَكْفُرُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۱</sup> قیامت روزی است که احدی جز به خواست و اذن خدا، یک کلمه هم نمی‌تواند حرف بزند. درواقع، تمام انسان‌ها از زمان حضرت آدم علیه السلام تا شروع قیامت که گردآوری



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



می‌شوند، در سکوت محض هستند؛ مگر اینکه پروردگار عالم اجازه بدهد فرد، خانواده یا امتی حرف بزنند. در آنجا فرمانروایی فقط دست خداست؛ قیامت غیر از دنیاست که هم خدا فرمانروایی دارد و هم زمینه برای فرمانروایی انسان‌ها برقرار است. خداوند در قیامت خیمه همه فرمانروایی‌ها را جمع می‌کند: ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>۱</sup> آنجا کسی حکمرانی ندارد و فرمانروایی فقط ویژه پروردگار عالم است.

### جبران کمبودها به دست شافعان

شفیعان قیامت (قرآن، اولیا، عالمان ربانی، شهیدان، انبیا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام) هم با اجازه خداوند می‌توانند شفاعت کنند: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۲</sup> پس در قیامت شفاعت هست، اما به اذن الله است؛ این طور نیست که هرکسی را شفیعان دلشان خواست، شفاعت کنند، بلکه شفاعت‌شونده باید دارای شرایطی باشد؛ مثلاً شخصی در دنیا اهل عبادت، خدمت به خلق و آدم خوب و درستی بوده، اما در قیامت کمبودی دارد. حال این کمبود را آبروداران روز قیامت جبران می‌کنند. پروردگار عالم اراده فرموده که اگر از پاکان رده‌بالا بخواهند به کسی نظر لطفی بیندازد، بیندازد. کسانی هم که می‌گویند شفاعت نیست یا پارتی‌بازی است، قرآن را نفهمیده‌اند! زیرا شفاعت هست، پارتی‌بازی هم نیست. آبرومندان رده‌بالا عاشق عباد خدا هستند؛ به همین دلیل از خدا می‌خواهند بعضی از عباد را که معطلی دارند، ببخشند.

### وجود شفاعت در کل عالم

شفاعت حقیقتی است که در کل عالم هستی حاکم است؛ مثلاً ما تمام مواد غذایی و میوه‌جاتی که می‌خوریم، این رزق به شفاعت درختان از زمین به ما می‌رسد. اگر خداوند متعال کل درختان را یک سال جمع کند (شفیعان وجود نداشته باشند)، هیچ چیزی گیر ما نمی‌آید. طفلی که به دنیا می‌آید، با شفاعت سینه مادر به شیر می‌رسد. اگر سینه مادر نباشد،



۱. غافر: ۱۶.

۲. بقره: ۲۵۵.



طفل هم شیر ندارد. ما به شفاعت قلبمان زنده هستیم؛ زیرا قلب است که بازوبسته می‌شود و خون را به تمام بدن پمپاژ می‌کند. اگر قلب شفاعت نکند، ما درجا می‌میریم! بنابراین کل جهان به شفاعت پیچیده است و هیچ‌کس نمی‌گوید شفاعت نیست یا پارتی‌بازی است! درخت‌ها چگونه پارتی‌بازی می‌کنند؟ آنها وسیله بین خدا و بندگان هستند. درختان از خاک، آب، نور و هوا برای ما مواد تولید می‌کنند و به این صورت شفیع ما هستند. قیامت هم شفاعت وجود دارد؛ نمی‌شود وجود نداشته باشد. معنای شفاعت هم پارتی‌بازی نیست.

### معنای «شفع» و «وتر»

کلمه «شفع» یعنی «جفت» و «وتر» یعنی «تک». «شفیع» به این معناست که من عبادت دارم و در حد خودم با انبیا و ائمه علیهم‌السلام هماهنگ هستم؛ یعنی با آنها جفت هستم؛ هر دو خدمت و عبادت داریم و خدا را قبول داریم. با نبوت، قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام جفت هستم، ولی جفتی که زخم و کمبود دارم. اهل جهنم نیستیم، اما در محشر معطل می‌شوم و باید زجر بکشم. حال آنهایی که با آنها جفت و هماهنگ هستم، از وجود مقدس پروردگار عالم درخواست می‌کنند که کار من زودتر انجام بگیرد. خدا هم خواسته و دعای آنها را در حق من مستجاب می‌کند. این معنای شفاعت است.

### سنخیت بین شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده

اما اگر صدمیلیارد نفر جزو امت اسلام باشند و هیچ‌گونه هماهنگی (مانند عبادت، خدمت، درستی، فضیلت، کرامت و ارزش) با خدا، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام نداشته باشند، شفاعت شامل آنها نمی‌شود؛ زیرا نمی‌توانند با مقام و آبروی شفیعان جفت شوند و شفیعان هم سراغ اینها نمی‌آیند: «فَمَا تَتَّعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»<sup>۱</sup> در حقیقت، ما در قیامت به شفاعت عبادت، توبه، توحید و محبتمان به اهل‌بیت علیهم‌السلام که در وجود پاکان رده‌بالا تجلی آتم دارد و به ما نظر می‌کنند، نجات پیدا می‌کنیم؛ این معنایش پارتی‌بازی نیست.





## جایگاه اهل شقاوت در آخرت

آیه می‌گوید: در قیامت احدی حق حرف‌زدن ندارد، مگر اینکه خدا اذن بدهد. سپس می‌فرماید: ﴿فِيهِمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾<sup>۱</sup> در قیامت گروهی اهل سعادت هستند و درهای رحمت خدا به رویشان باز است؛ گروهی هم اهل شقاوت‌اند، درهای رحمت خدا به رویشان بسته است و تیره‌بخت هستند.

این بخش بعد جالب است که البته کمتر هم به آن توجه می‌شود؛ یعنی اگر گوینده و مفسر قرآنی به ادبیات آیه دقت کند، می‌تواند عمق آیه را بفهمد. ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ﴾<sup>۲</sup> این جمله در ادبیات عرب «جمله اسمیه» است؛ چون با اسم شروع شده. «الَّذِينَ» اسم موصول و «شَقُوا» فعل ماضی است. «فِي النَّارِ» نیز جزء جمله اسمیه است. «شَقُوا»، یعنی آنان که شقی شدند. مطلب لطیفی که در کلمه «شَقُوا» هست، این است: کسی در شقاوت این گروه دخیل نبوده، بلکه خودشان دخالت داشتند. اینها روز قیامت می‌توانند به پروردگار بگویند باعث شقی شدن ما شیطان بوده است؟ شیطان ما پدر، مادر، دایی، عمو، برادر و رفیقمان بود و آن شیطانی (ابلیس) بود که تو در قرآن گفتی؛ چون در قرآن مجید کلمه «شیطان» جمع می‌آید: ﴿جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ﴾<sup>۳</sup> در قرآن مجید خدا شیاطین را به دو قسم «انسی» و «جنی» تقسیم کرده است. شیطانی انسی یعنی شیطانی که می‌بینم و رفیق، پدر، مادر، همسر، برادر هم‌محله‌ای و همسایه‌مان است! شیطان یعنی «موجود زیان‌زننده گمراه‌کننده»، اسم عام است و شامل هر گمراه‌کننده‌ای می‌شود؛ اما ابلیس اسم خاص است. یک نفر اسمش ابلیس است که به خاطر گمراه‌کنندگی به او شیطان گفته می‌شود.

این ابلیس همانی است که در سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ با پروردگار عالم درگیر شد. او دیده نمی‌شود و شیطان جنی است. قرآن هم می‌گوید: ابلیس جزو ملائکه نبوده است: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ»<sup>۴</sup>

۱. هود: ۱۰۵.

۲. هود: ۱۰۶.

۳. انعام: ۱۱۲.

۴. کهف: ۵۰.







جن یعنی «پنهان»؛ او یک موجود غیرعنصری بوده که با چشم ما دیده نمی‌شود. شیطان‌های آشکار، همین‌هایی هستند (از صهیونیست‌ها، عربستان و مناطق دیگر) که ماهواره‌ها دستشان است و گمراهی در دین، اخلاق و شهوات می‌آورند.

## نبودن اجبار برای اهل شقاوت

قرآن مجید می‌گوید: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا﴾<sup>۱</sup> آنهایی که خودشان شقی و تیره‌بخت شدند؛ یعنی کسی در شقی شدنشان دخالت نداشته است. من همه آیه را نمی‌خوانم و آدرس آیه را می‌دهم، بعد از منبر خودتان آیه را ببینید: سوره ابراهیم آیه ۲۲. یک بخش آیه این است که روز قیامت تمام اهل شقاوت که یک‌جا جمع هستند، صدای شیطان را (هرکسی هر نوع شیطانی داشته) می‌شنوند. شیطان اسم عام است و یک فرد نیست. قرآن به هر گمراه‌کننده‌ای می‌گوید «شیطان». آیه می‌گوید: تمام اهل شقاوت صدای شیطان خودشان را (در هر قرنی که بوده، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا کنون) می‌شنوند.

## برائت جویی شیاطین از شقاوت‌مندان

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ﴾<sup>۲</sup> بعد از اینکه کار از کار گذشته و اهل شقاوت راهی برای نجات ندارند، به تمام شقی‌ها می‌گویند: شقاوتتان را گردن ما نیندازید، شقی شدن شما هیچ ربطی به ما ندارد! این متن قرآن است: ﴿إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾<sup>۳</sup> ما فقط شما را دعوت کردیم. زنجیرتان نکردیم، دست‌وپایتان را که نیستیم و بیندازیم در عرق خوری، زناکاری، رباخواری و کشتن آدم‌ها؛ من یک نفر بودم. ابن‌زیاد شیطان به این سی‌هزار نفری که در کربلا ۷۲ تن از عزیزترین عباد خدا را قطعه‌قطعه کردند، می‌گوید: من شما را دعوت کردم و پول دادم که در کربلا حسین ابن‌علی علیه السلام و یارانش را بکشید، شما هم دعوت من را اجابت کردید. من تسلطی

۱. هود: ۱۰۶.

۲. ابراهیم: ۲۲.

۳. ابراهیم: ۲۲.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن

بر شما نداشتم. می‌توانستید دعوت من را قبول نکنید! شما سی‌هزار نفر بودید، اما من یک نفر! می‌گفتید نمی‌رویم. اگر هزار نفرتان هجوم می‌آوردید و من را می‌کشتید، من کاری نمی‌توانستم بکنم؛ به من چه! اتفاقاً همین شیطان در دنیا هم این «به من چه» را گفته است.

یکی از قاتلان (قاتل قمر بنی‌هاشم، علی اکبر، قاسم ابن حسن علیهم‌السلام یا ابی‌عبدالله علیه‌السلام) به ابن‌زیاد گفت: رکاب من را طلا بچین. ابن‌زیاد گفت: چرا طلا بچینم؟ برای چه ده کیلو شمش طلا در رکاب راست و ده کیلو در رکاب چپ بچینم؟ گفت: برای اینکه من کسی را کستم که پدرش، مادرش، جدش، عمویش و مادر بزرگش از بالاترین بندگان خدا و بارزش‌ترین انسان‌ها بودند. به او گفت: تو که حسین ابن‌علی (علیهما السلام) را به این شکل می‌شناختی، غلط کردی که کشتی! بیرون بیندازیدش.

## تردید سر دوراهی

ما می‌توانیم سعادت‌مان را بر عهده خدا بگذاریم و بگوییم اگر سعید شدیم، علتش این است که خدا ۱۲۴ هزار پیغمبر، دوازده امام، قرآن و عالم ربانی فرستاد، ما نیز دعوت اینها را قبول کردیم. آنها هم ما را مجبور نکردند. خداوند به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید: ﴿فَذَكَرْنَا أُمَّاتٌ مُذَكَّرَاتٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيَّبٍ﴾ حبيب من، من بر بندگانم تسلطی نسبت به تو ندادم؛ کار تو فقط دعوت کردن است. این تسلط را به تو ندادم که به اجبار کسی را که نمی‌خواهد، به سمت نماز و روزه بیاوری. من چنین قدرتی به تو ندادم که به اجبار حکم کنی. من تو را فرستادم تا بندگانم را دعوت کنی. بنابراین ما هستیم و دو دعوت: یکی دعوت حق ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ﴾<sup>۲</sup> و دیگری دعوت باطل. ما سر دوراهی ایستاده‌ایم و با گوشمان دعوت خدا، ماهواره‌ها و شیاطین خانوادگی و داخلی‌مان را می‌شنویم. اگر دعوت شیاطین را بپذیریم، خودم، خودم را به شقاوت کشانده‌ام؛ به همین دلیل

۱. غاشیه: آیات ۲۱ و ۲۲.

۲. رعد: ۱۴.



است که می‌گوید: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا﴾<sup>۱</sup> هرکسی بدبخت، تیره‌بخت، مجرم، جهنمی و دوزخی شده، خودش مقصر بوده؛ من مجبور و زمینه‌سازی نکردم.

## علت خلق ابلیس

ممکن است این سؤال به ذهنتان بیاید: اصلاً چرا خدا ابلیس را خلق کرد که ما را به بدی دعوت کند؟ چرا شیاطین را خلق کرد که ما را به بدی دعوت کنند؟ صریح آیات قرآن این است که پروردگار عالم به هیچ عنوان خالق شر نیست. «بِئْسَ الْبَدِئَةُ الْخَيْرِ»<sup>۲</sup> هرچه از او صادر می‌شود، خیر است. خدا ابلیس را ابلیس نیافریده، عبد آفریده؛ اما او در مسیر عمرش انحراف را قبول کرد. اگر او هم هنگام امر خدا به تمام فرشتگان ﴿اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾<sup>۳</sup> بر آدم سجده می‌کرد، بد نمی‌شد. قرآن می‌گوید: ﴿كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۴</sup> کافر شد. او بد، شیطان، کافر و ابلیس پلید نبوده؛ خوب بوده، بعداً بد شده! حالا من چه مرضی دارم که دعوت این بد را قبول کنم؟ عقل که دارم، دعوت خدای خوب را قبول کنم. پروردگار می‌گوید: به بهشت بیا؛ هشت در بهشت به رویت باز است. ابلیس هم آن طرف می‌گوید: تنور جهنم آماده است، با سر به آنجا برو.

## تردید بین دعوت شیطان و پروردگار

پروردگار عالم می‌گوید: نسبت به خودت و ناموس مردم پاکی پیشه کن. ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾<sup>۵</sup> به ناموس مردم چشم ندوز و با شهوتت آلوده نکن. چرا حرف خدای خوب را گوش ندهم؟! ابلیس یا شیطان می‌گوید: نه. چشم‌چرانی کن، اگر پسندیدی،

۱. هود: ۱۰۶.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص ۲۱۰.

۳. بقره: ۳۴.

۴. بقره: ۳۴.

۵. نور: ۳۰.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن

شماره و نامه بده و زنا کن! از ما دو دعوت می‌شود. قرآن به آنهایی که دعوت شیطان‌ها را جواب می‌دهند، می‌گوید: ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مَّجْهُلُونَ﴾<sup>۱</sup> شما کسانی هستید که عقل را که بالاترین نعمت است، لگدکوب کردید و ظلمت جهل را بستر زندگی خود قرار دادید.

کسی که الآن صهیونیست است و دوپست کانال ماهواره دارد، وقتی به دنیا آمده که صهیونیست نبوده؛ آفریده خدا بوده و خدا هم که بد نیافریده: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»<sup>۲</sup> یا در سوره روم می‌گوید: ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ﴾<sup>۳</sup> هرکسی را عبد ساختم، بعد خودش خراب شده!

بنده من، دنبال این خراب‌شده نرو، حرفش را گوش نده، فرهنگش را قبول نکن! تو که می‌خواهی قبول کنی، حرف من را قبول کن؛ تو که داری جاده را می‌روی، صراط مستقیم را برو. کسانی که شقی شدند، بر عهده خودشان است. بعضی خیال می‌کنند می‌توانند در قیامت شقاوتشان را بر دوش پدر، مادر، عمه، رفیق، معلم، استاد دانشگاه و دیگر شیاطین بیندازند؛ خدا هم دلش می‌سوزد و می‌گوید: بله بنده من، عیبی ندارد اگر گیر افتادی، من همه آنها را به جهنم می‌برم و تو را به بهشت! کجای بهشت؟ اینها را کنار انبیا، ائمه علیهم‌السلام و اولیا می‌نشانند؟ کجا می‌برد؟ این نکته مهمی است که در سوره هود می‌گوید: شقی خودش شقی شده است. جایشان کجاست؟ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ﴾<sup>۴</sup>

## حجاب بین دنیا و آخرت

همین الآن که من آیه را می‌خوانم، قرآن می‌گوید: مردوزن شقی در آتش هستند. فقط بین اینها و آتش، حجاب دنیا مانع است؛ نمی‌بینند که آتش است و حس نمی‌کنند که درد دارد و

۱. نمل: ۵۵.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۳.

۳. روم: ۳۰.

۴. هود: ۱۰۶.





عذاب است. وقتی من پرده دنیا را کنار بزنم، آنها می‌بینند که سراپای وجودشان در آتش هستند. همچنین خداوند در سوره توبه می‌گوید: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾؛ این جمله هم اسمیه است و می‌گوید: همین الآن دوزخ بر کافرانی که در دنیا هستند، احاطه دارد؛ یعنی اینها در محیط دوزخ هستند و دوزخ بر آنها محاط است.

### قطره‌های خون در غذای ناصرالدین شاه

بین تهران و حضرت عبدالعظیم علیه السلام قبر آدم عالم، عارف، درست و اهل حالی است که من هر وقت فرصت داشتم، به آنجا می‌رفتم. این شخص در زمان ناصرالدین شاه (تهران بیست‌هزار جمعیت نداشت) به سلامت، پاکی، درستی و اینکه دعایش مستجاب است و نفس، دم، نگاه و نظر دارد، معروف بود. خدا به او در حد خودش چیزهایی عنایت کرده بود. ناصرالدین شاه گفت: این مرد الهی را برای نهار به کاخ دعوت کنید. کسی هم نباشد؛ می‌خواهم با این مرد خدا خلوتی داشته باشم. دعوتش کردند، گفت: من با شاه کاری ندارم، خانه شاه هم نمی‌آیم. اولیای خدا آدم‌های آزادی هستند؛ اصلاً شاه برایشان شاه نیست، کاخ برایشان کاخ نیست، پول برایشان پول نیست، صندلی برایشان صندلی نیست؛ وقتی از مادر به دنیا آمدند، به همه اینها فاتحه خواندند. ناصرالدین شاه هم آدم قدر قدرتی بود؛ البته برای ما ایرانی‌ها. برای انگلیس‌ها و روس‌ها نوکر بدبخت بی‌اختیار بود؛ اما برای کشور ما گرگ فوق‌العاده‌ای بود و جرئت نداشتند به او بگویند نمی‌آید. بالأخره گفتند: دعوت ما را قبول نمی‌کند. گفت: باید بیاوریدش. دوباره نزد عالم آمدند و گفتند: شما مجبوری به این مهمانی بیایی. تهدید شد به اینکه اگر نیاید، خطر دارد. اگر جا برای کشته شدن و شهادت نباشد، خطر را باید رد کرد؛ بنابراین گفت می‌آیم.

سفره را پهن کردند؛ سفره اعلیحضرت هم که معلوم است چیست! من، شما و پدرهایمان آن سفره‌ها را حتی در خواب هم ندیده‌ایم! ناصرالدین شاه گفت: شروع کنیم. عالم گفت: من میل ندارم. پرسید: نهار خورده‌اید؟ گفت: نه. من نهار نخورده‌ام. اولیای خدا دروغ هم نمی‌گویند. پرسید: گرسنه نیستید؟ چرا نمی‌خورید؟ گفت: خیلی گرسنه‌ام، اما میل ندارم.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



بعضی چیزها را من خودم با چشمم دیده‌ام، اما متأسفانه الآن زمانه‌ای است که با این هجوم تبلیغات، مردم کمتر باور می‌کنند؛ و گرنه بعضی از مشاهدات خودم از اولیای خدا را برایتان می‌گفتم. گفت: من گرسنه هستم، ولی اصلاً میل ندارم. شاه پرسید: چرا؟ گفت: به علتش کار نداشته باشید. شاه گفت: نمی‌شود! باید بگویی.

عالم یک مشت برنج از دیس برداشت و انگشت‌هایش را بست. برنج‌ها را فشار داد، چند قطره خون از لای انگشتانش چکید! گفت: اعلیحضرت، کل این سفره خون‌دل مردم مظلوم این مملکت است! پولی که تو داری، ارث پدرت نیست! مأمورهایت ظالمانه پول، زمین، باغ و خانه‌های مردم را می‌گیرند؛ من چطوری این غذا را میل کنم؟ خوردن خون در قرآن حرام است! شاه گفت: بلند شو برو.

## ارزش مجلس علم

چرا برود؟ الآن که متوجه شدی تمام زندگی‌ات خون نجس است، توبه کن و زندگی‌ات را عوض کن. بنابراین کسی که شقی می‌شود، خودش شقی می‌شود و کسی هم که سعید می‌شود، خودش سعید می‌شود؛ اما با اجابت دعوت پروردگار؛ چون هرچه خدا اراده کرده، مایه سعادت و هرچه هم شیاطین اراده می‌کنند، مایه شقاوت است. الآن اهل شقاوت در آتش هستند و شما در بهشت هستید. فقط بین شما و بهشت پرده دنیا حائل است؛ و گرنه امام علی علیه السلام درباره جلسه علم می‌فرمایند: «مجلس العلم روضة الجنة»<sup>۱</sup>. الآن باغی از باغ‌های بهشت است؛ ولی پرده دنیا بین بهشت و چشم ما حائل است. ما الآن اینجا را یک حسینیه می‌بینیم، اما اگر خدا پرده را کنار بزند، خودمان را در بهشت می‌بینیم.

با خضر دانش یار شو، ای موسی دل	شاید کز این صحرا کنی طی منازل
در چاه تن تا کی بر آیی یوسف جان	مصر تجرد را تویی سلطان عادل
از شهر تن جانا بیاید رخت بستن	زادی طلب تا فرصتی داری به منزل



۱. الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة (ط - القديمة)، ص ۲۰.

جز طاعت و خدمت نباشد زاد این راه      بر دانش و دین کوش و منشین هیچ غافل  
جز ذکر الله است هر ذکری ز شیطان      جز عشق حق هر سود و سودایی است باطل<sup>۱</sup>

### کلام آخر: روضه امام حسین علیه السلام

شب یازدهم محرم آب را آزاد کردند؛ چون به عمر سعد خبر دادند: اگر آب به این باقی ماندگان نرسد، همه از تشنگی می میرند. چند مشک آب آوردند. بچه ها، زن ها و دخترها آمدند دور مشک های آب، اما با اینکه در اوج تشنگی بودند، نمی خوردند. یاد عمو، ابی عبدالله علیه السلام یا علی اکبر می کنند. عده ای می گویند: عمو بیا! آب آزاد شده، دیگر ما از تو آب نمی خواهیم. یک عده می گویند: بابا آب را آزاد کردند. مادر شش ماهه هم یک گوشه نشسته است و می گوید: عزیزدلم آب را آزاد کردند.

بخواب ای نوگل پژمان و پرپر	بخواب ای غنچه افسرده اصغر
بخواب آسوده اندر دامن خاک	ندیده دامن پُرمهر مادر
نمی آید صدای تیر و شمشیر	نه دیگر نعره الله اکبر
نترس ای کودک شش ماهه من	که اینجا خفته هم قاسم هم اکبر
خدایا بشکند آن دست گلچین	که کرده این غنچه را نشکفته پرپر

عزیزدلم، اگر برادرت اکبر، عمویت قمر بنی هاشم، عموزادهات قاسم به میدان رفتند، همه جنگیدند و شهید شدند؛ اما تو که دست جنگ کردن با مردم را نداشتی! تو که با مردم کاری نداشتی! تو که به مردم حمله نکردی! چه شد با تیر سه شعبه گلوی نازکت را هدف قرار دادند؟! «اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن و جب له حق علينا اللهم اید قائدنا و ارحم شهدائنا و اجعل عاقبة امرنا خیرا، اید و انصر و احفظ امام زماننا».







جلسه، مقوم

آثار و نشانه‌های تیره بختان

در کلام رسول خدا ﷺ



## خشکی چشم، اولین نشانه «تیره‌بختان»

بحث درباره «اهل شقاوت» در یکی از آیات سوره هود بود. اهل شقاوت کسانی هستند که فرهنگ استوار مستدل علمی عقلی حکیمانه پروردگار را قبول نکرده‌اند و با اختیار خودشان خود را در حوزه مکتب‌های بشری، شیطانی و ناقص انداخته و از عبادت پروردگار عالم و خدمت به خلق خدا روی گردان شده‌اند.

امروز در روایات باب شقاوت دیدم که پیغمبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ و ائمه طاهرين  نشانه‌های زیادی را برای اهل شقاوت بیان کرده‌اند. در روایتی از رسول خدا ﷺ آمده که «تیره‌بختان» چهار نشانه دارند<sup>۱</sup> البته نشانه‌های تیره‌بختان منحصر به این چهار خصلت نیست (اینها از باب نمونه است)؛ در روایات خصلت‌های منفی دیگری هم بیان شده است. یک نشانه اهل شقاوت (تا وقتی که شقی، تیره‌بخت و بدبخت هستند)، «خشکی چشم» است. ابتدا ببینیم در قرآن مجید نظر پروردگار عالم درباره «چشم‌گریان» چیست و آیا چشم‌گریان و گریه برای چه و که را می‌پسندد.

### هجرت واقعی از دیدگاه قرآن

در سوره مبارکه مائده از افرادی که در مدینه گرایش قلبی به دین خدا پیدا کرده بودند، داستان جالبی را نقل می‌کند. مشرکانی که با شناخت اسلام، اسلام را با جان‌ودل قبول

۱. «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ: جُمُودُ الْعَيْنِ، وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَشِدَّةُ الْحَرِّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا، وَالْإِصْرَارُ عَلَى الدُّنْبِ» (شرح الکافی - الأصول و الروضة للمولی صالح المازندرانی)، ج ۹، ص ۲۷۰.



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



کردند. آنها دیدند آیین خودشان، آیین درست و حق نیست. کارگردانان آیینشان آدم‌های پول‌پرستی هستند که دهانشان برای خوردن مال مردم با فریب‌کاری و حيله و خدعه باز است. بنابراین به این نتیجه رسیدند که فرهنگی که متدین به آن هستند، باطل است و عقل اقتضا می‌کند که این مکتب باطل را رها کنند و دنبال حق بروند. از نظر ارزش و سود، بالاترین سفر برای انسان این است که از باطل به حق، از ظلمت به نور، از بخل به جود و سخاوت، از حرص به قناعت، از بدخلقی و تنگ‌خلقی و خشم‌و غصب به خوش‌خلقی و مهربانی و نرم‌خویی سفر کند. چنین سفری به تعبیر قرآن کریم هجرت «الی‌الله» و «الی‌الرسول» است.

### گریه بی‌ارزش

اینها هم دیدند مکتبشان باطل و ناقص است و سازنده و اثرگذار نیست و درون انسان تغییر و تحول ایجاد نمی‌کند. بنابراین با تکیه بر عقل، باطل را رها کردند. وقتی مؤمن شدند، ویژگی‌هایی را در حوزه ایمان (باور کردن خدا و قیامت) پیدا کردند که یکی از آن ویژگی‌ها «گریه» بود. آنها قبلاً گریه نداشتند و اگر هم داشتند، قیمتی نبوده؛ چون گریه علل مختلفی دارد: گاهی انسان پولی را گم می‌کند، کم‌ظرفیتی نشان می‌دهد و گریه می‌کند یا وقتی که پدر و مادر به آدم تذکر می‌دهند، آدم ناراحت می‌شود و گریه می‌کند یا زن و شوهرش (به‌حق یا به‌ناحق) با یکدیگر درگیر می‌شوند و گریه می‌کنند. این گریه‌ها هیچ ارزشی ندارد! وقتی متعلق گریه من پول باشد، خود عنصر وجودی پول در این عالم چقدر ارزش دارد؟ یک کاغذ رنگی است که پشتوانه‌ای از طلا و نقره دارد. طلا و نقره دو فلز معدنی است. در برابر هستی و عالم آفرینش، یک کاغذ رنگی یا دو فلز سفید و زرد چه ارزشی دارد؟ ارزشی هم که بشر برای طلا و نقره قرار داده، اعتباری است؛ زیرا از قدیم گفته‌اند: آهن، فولاد و مس این مقدار ارزش دارد؛ ولی طلا و نقره چون در زینت به کار گرفته می‌شود، ارزشش از آهن، فولاد، مس و روی بیشتر است. حالا من که چند مثقال طلا یا یک بسته اسکناس گم کرده‌ام، از ناراحتی گریه می‌کنم. این گریه و قطره‌های اشک هیچ‌جا حساب نمی‌شود.



## گریه با ارزش

اما اگر متعلق گریه من (منبعی که در اتصال به آن منبع گریه می‌کنم) دارای ارزش و قیمت غیرقابل حساب باشد (چشم بر دلی تکیه کند که آن دل به خدا، خوف از عذاب خدا یا به وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام تکیه دارد)، اشک من یک اشک فوق‌العاده قیمتی و ارزشی می‌شود.

مرحوم ملا احمد نراقی (ره) در کتاب طاق‌دیس روایتی نقل کرده‌اند که من چند بار خوانده‌ام. ملا احمد آدم فوق‌العاده‌ای است و از لحاظ علمی و معنوی شخصیت والایی دارد. ایشان نقل می‌کند: حضرت شعیب (پدرزن حضرت موسی‌بن‌عمران) سال‌ها گریه کرد. گریه زیاد به نور چشم صدمه می‌زند. در قرآن مجید خوانده‌اید که حضرت یعقوب سی سال از فراق یوسف این قدر گریه کرد تا **﴿اَيَّصَّبَتْ عَيْنَاهُ﴾**<sup>۱</sup> کور شد! عیبی ندارد که آدم از فراق بچه‌اش گریه کند؛ اما جایی حساب نمی‌شود! گریه یعقوب در فراق یوسف، عبادت خدا نبود؛ دلش می‌سوخت که بچه‌اش گم شده بود. پروردگار عالم به او خبر نداد که بچه‌ات را در چاه انداخته‌اند (همین امشب برو او را بیاور) یا او را کاروان عبوری از چاه بیرون آورده و در مصر فروخته (برو دنبال بچه‌ات و او را به کنعان برگردان).

پروردگار عالم گاهی اخباری را بنا به مصلحت یک ملت از یک پیغمبر پنهان می‌کرد؛ مثلاً سی سال به یعقوب خبر نرسید که بچه‌اش کجاست؛ چرا؟ چون پروردگار عالم یوسف را تربیت کرد تا ملت مصر را از بلای هفت سال قحطی و جامعه مشرک مصر را از فرهنگ باطل شرک نجات بدهد.

## گریه دروغ

گریه دروغ چه ارزشی دارد؟ هر ده برادر آن شب به پهنای صورت اشک می‌ریختند؛ این اشک قلبی، منافقانه و فریب‌کاری بود. اشک درستی نبود و هیچ ارزشی نداشت! همان شبی که

۱. یوسف: ۸۴



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



برادرها گفتند بجهات را گرگ پاره کرد ﴿وَجَاؤُا بِأَهْرَاسٍ يَبْكُونَ﴾<sup>۱</sup> و به دروغ گریه می کردند، اگر خدا می گفت: او را در چاه کنعان انداختند، حضرت یعقوب طناب می برد و با کمک همسایه ها یوسف را از چاه درمی آورد و به خانه برمی گرداند. آن وقت در هفت سال قحطی بدنه عظیمی از ملت مصر نابود می شد و در فرهنگ شرک باقی می ماند.

### تدبیر حضرت یوسف برای مصریان

وقتی یوسف از زندان آزاد شد، پادشاه مصر به او گفت: چه می خواهی؟ ﴿إِنَّكَ الْيَوْمَ لَمِنَ الْمَكِينِ﴾<sup>۲</sup> امین! امروز نزد ما از مقام، منزلت و شخصیت برخوردار می؛ ما که تو را نمی شناختیم! بعد از اینکه خواب دو زندانی را تعبیر کردی، فهمیدیم یک دانشمند خبیر آگاه، بدون جرم در زندان افتاده. ما که از وضع تو خبر نداشتیم، حالا چه می خواهی؟ یوسف می توانست بگوید: من اهل کنعانم، پدرم یعقوب، جدم اسحاق و جد اعلاهم ابراهیم است؛ زیرا دنیای خاورمیانه آن روز ابراهیم را می شناختند. اگر می خواهید در حق من کاری کنید، دو اسب تیز، تکرو و سریع با چهار مأمور به من بدهید تا من را به وطنم برگردانند و پدر و مادرم را ببینم؛ ولی این را نگفت! چون براساس خواب شاه می دانست هفت سال دیگر قحطی، خشک سالی و بی آبی شروع می شود و مردم مثل برگ درخت می میرند و روی زمین می ریزند. می دانست قبل از این هفت سال خشک سالی، هفت سال فراوانی است. به کشاورزها گفت: گندم، جو و سایر دانه های نباتی را بکارید، به مقدار نیازتان بخورید و بقیه را بدون اینکه سبز شود، ذخیره کنید. هفت سال مردم را هدایت کرد تا محصولاتشان را در سیلو دپو و ذخیره کنند. فکر می کنم اولین کسی که سیلوی بزرگ را برای حفظ دانه های نباتی به مردم یاد داد، وجود مبارک حضرت یوسف بود. برای هفت سال قحطی که نمی شد گندم را در بغچه و برنج را در سبد بریزند؛ فاسد می شد. ایشان چه کار کرد که حبوبات، دانه های نباتی و غلات آفت نزد؟ سبزشان نکرد، نخشکاند و نگذاشت از بین بروند.



۱. یوسف: ۱۶.

۲. یوسف: ۵۴.

## منشأ رشته‌های علمی

اگر همه رشته‌های علمی امروز را نگاه کنید و به قرآن مراجعه کنید، ریشه آنها دانش انبیای خدا بوده. سدسازی بسیار قوی و ماهرانه را پیغمبری به نام «ذوالقرنین»، شیشه‌ریختن را سلیمان و نرم‌کردن و مفتول کردن آهن را (تا حدی که نازل بشود و با آن زره بافت) داوود به مردم یاد داد. قوی‌ترین درمان دردهای بی‌علاج را مسیح به بازار زندگی آورد. قرآن مجید می‌گوید: خیاطی را ما به ادريس یاد دادیم و او هم به مردم یاد داد. ریشه این تمدن که دست هفت میلیارد نمک‌شناس نمک‌به‌حرام است، در وجود انبیای خدا بوده.

الآن انبیا در اروپا، امریکا و بخشی از افریقا و آسیا چه احترامی دارند؟ مردم سر سفره انبیای خدا نشسته‌اند و لگدپرانی و جسارت می‌کنند و کاریکاتور و فیلم می‌سازند. دانشمندان اروپا می‌گویند: تمدن جدید پیداشده سیصدچهارصدساله اروپا از سر سفره دانشی که پیغمبر ﷺ و مسلمان‌ها گستراندند، به وجود آمده؛ اما الآن خود آنها با همه انبیا مخالف‌اند. این نمک به حرامی و شقاوت است!

## گریه حضرت شعیب از ترس خدا

شعیب دو دختر بیشتر نداشت که یکی همسر موسی ابن‌عمران شد. بچه‌اش گم نشده بود؛ اما این قدر گریه کرد تا کور شد. پروردگار چشمش را به او داد. دوباره گریه کرد و کور شد. خدا باز هم چشمش را به او داد. بار سوم گریه کرد و کور شد. باز هم پروردگار چشمش را به او داد و فرمود: شعیب، اگر از ترس دوزخ گریه می‌کنی (چون بالآخره انسان عاقل باید از عاقبت خودش بترسد. من چه می‌دانم که برابر با عظمت حق، عبادت کرده‌ام یا نه؟ در عبادت مقصرم یا نه؟ کوتاه آمده‌ام یا نه؟ همین‌هایی را هم که انجام داده‌ام، قبول می‌کنند یا نه؟ حتی یقین هم نه، اگر احتمال دهم که ممکن است من را با عذاب درگیر کنند، خود این احتمال هم عالی و گریه‌آور است. گریه می‌کنم برای اینکه پروردگار عالم در قیامت من را از عذاب امنیت بدهد)، من برای جهنم به تو امان می‌دهم. یقین بدان قیامت به دوزخ نمی‌روی و اگر برای رسیدن به بهشت گریه می‌کنی، من بهشت را به تو عطا می‌کنم.

گفت‌وگوی مولا با عبد است. خدا که می‌داند اصول اسرار چیست؛ ولی دوست دارد با بنده‌اش حرف بزند و این‌طور که خودش فرموده، دوست دارد صدای بنده‌اش را بشنود. خدا باب



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



گفت و گو را برای همه بندگان باز کرده. دین به ما می‌گوید: «نماز خواندن» گفت و گوی عبد با رب و «قرآن خواندن» گفتار خدا با عبد است؛ یعنی ما با نماز می‌توانیم با خدا حرف بزنیم، پروردگار هم با قرآن با ما حرف می‌زند. در این گفت و گو اگر آدم هم نماز را بفهمد و هم قرآن را، عاشق و دلباخته طرف گفت و گو می‌شود.

شعیب عرض کرد: خدایا، من نه از ترس دوزخ گریه می‌کنم، نه برای رسیدن به بهشت. من عبد هستم و به جهنم و بهشت کاری ندارم؛ من به خودت کار دارم. اگر قیامت به من بگویی جهنم یا بهشت برو، می‌گویم: چشم. عبد با مولا چون و چرا ندارد؛ به همین دلیل هیچ پیغمبری با خدا چون و چرا نداشت. خدا به انبیا گفت که عبادت مرا کرده و از مالتان هزینه کنید؛ آنها چون و چرا نکردند. وقتی به ابراهیم علیه السلام در نودسالگی گفت که بچه چهارده ساله‌ات را در مسجد الحرام قربانی کن، نگفت چرا! ابراهیم گفت چشم و کارد به گلوی اسماعیل کشید، اما خدا اراده نکرد که ذبح شود. این حُسن همه انبیا بود که اصلاً چون و چرا نداشتند. بی‌چون و چراترین انسان‌ها نسبت به خدا، انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام بودند.

## اعتراض بیجا به حکمت پروردگار

چرا هوا گرم یا سرد است؟ چرا این قدر برف، باران یا سیل می‌آید؟ چرا من را شکل یوسف خلق نکردی؟ چرا ثروت قارون یا صدای داوود را به من ندادی؟ این چون و چراها بی‌ادبی و بی‌تربیتی است. عبد باید تسلیم مولایش باشد. مولا دارای علم، حکمت و رحمت بی‌نهایت است؛ بلد است چه کار کند. چون و چرای من غلط، حرام و اسائه ادب است. خدا می‌توانست قیافه من را مثل یوسف خلق کند، اما نکرد. حتماً به مصلحت من نبوده. این قیافه را به یوسف می‌دهد و می‌داند که یوسف نگاه چپ به زن نامحرم نمی‌کند. اگر به من می‌داد، خدا می‌دانست چه کار می‌کردم! این کارش حکیمانه است. من را کاملاً درست خلق کرده؛ درستِ درست. رنگ، شکل، نُن صداء، قدوقواره و معیشت حلالم درست است. انبیا با پروردگار و چون و چرا ندارند.

گفت: خدایا من از ترس جهنم یا برای رسیدن به بهشت گریه نمی‌کنم؛ به من چه! تو به من گفتی من را عبادت کن. ﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾<sup>۱</sup> می‌خواهی من را به جهنم یا بهشت ببری، اختیار با خودت است؛ من حرفی ندارم. خیلی عجیب است!





## علم امام

امام از گذشته و آینده باخبر است؛ اگر خبر نداشت که امام نبود؛ مثل ما بود. ما الآن از گذشته (به طور مطلق) یا یک ثانیه بعدمان هم خبری نداریم. اگر امام علی علیه السلام هم خبر نداشتند که با ما یکی بود. امام یعنی خبردار از گذشته و آینده: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾<sup>۱</sup> هم پیش رو را می‌دانند، هم پس رو را. شما اگر از امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ حوادث زمان خودش تا حضرت آدم بررسی، همه را برایت می‌گویند. اینکه در آینده چه حوادثی اتفاق می‌افتد، همه را برایت می‌گویند. شما نهج البلاغه را بخوانید؛ از شکل، قیافه و حمله مغول به بغداد و کشتار وسیع آنها خبر داده. کی؟ هفتصد سال قبل از حمله چنگیز به ایران و هلاکوخان به بغداد. شکل و قیافه‌شان را هم گفته! چشم‌ریز با جمجمه خاص و موی کوسه. زمانی که حتی یک مغول در مدینه یا مکه نبود. امیرالمؤمنین علیه السلام یک مغولی در دوره عمرش ندیده بود؛ چون آنها در چین، تبت و مغولستان بودند. هفتصد سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به ایران، آسیای صغیر و بغداد حمله کردند و یک میلیون نفر را کشتند. همه را حضرت خبر داده. اگر امام از آینده و گذشته خبر نداشته باشد که امام نیست؛ کاملاً مثل و هم‌وزن خودمان است. شما ببینید نهج البلاغه چه چیزهایی گفته. اصلاً انسان ماتش می‌برد و شگفت‌زده می‌شود! خلقت مورچه را کامل بیان کرده است. انگار مورچه را زیر میکروسکوپ برده و رگ، پی، جریان خون، مغز، شاخک و کار شاخکش را دیده. خلقت طاووس را به گونه‌ای بیان کرده که هنوز در هیچ کتابی به این شکل بیان نشده.

## بی‌قراری، طبع عشق و عاشقی

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «اسلام» یعنی تسلیم‌بودن به پروردگار و بی‌چون‌وچرا نسبت به حضرت حق، زندگی کردن. گفت: خدایا، من به جهنم یا بهشت کاری ندارم. من عاشق خودت هستم. عشق بی‌قراری می‌آورد.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



من عاشق ز عشقت بی‌قرارم تو چون لیلی و من مجنونم ای گل  
طبع عشق بی‌قراری است. عاشق آرام نیست. عاشق‌های مجازی را دیده‌اید. وقتی که دختر  
و پسر عاشق یکدیگر می‌شوند، خواب و خوراکشان به هم می‌ریزد و بی‌قرارند. وقتی چهار  
بعد از ظهر وعده می‌گذارند که فلان خیابان همدیگر را ببینند، از دوازده ظهر می‌روند  
می‌ایستند؛ چهار ساعت قبل از آمدن قرار! عشق ایجاد بی‌قراری می‌کند.  
شعیب گفت: خدایا، من عاشق تو هستم و تا به لقا و وصال تو (در عالم معنا این لقا و وصال،  
مادی نیست) نرسم، گریه‌ام را دارم. این گریه پُر قیمت است. آن وقت درباره این چند نفر که  
مؤمن شدند، پروردگار به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ  
الْحَقِّ»<sup>۱</sup>. این امضای خدا نسبت به گریه مثبت است. خدا دوست دارد چشم بنده‌اش گریان  
باشد. حبیب من، چشمان این جمعیت لبریز از اشک است؛ به دلیل اینکه حق را خوب شناختند،  
عاشق بی‌قرار شدند.

بنابراین یکی از علامت‌های شقاوت و تیره‌بختی، «خشکی چشم» است؛ یعنی آدم از خوف خدا،  
برای عاقبت خودش، برای مصائب اهل بیت علیهم السلام، برای وجود مبارک ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام و  
شب احیا گریه نکند. به مسیح می‌گوید: وقتی می‌خواهی برای دعا و مناجات پیش من بیایی،  
«هَبْ لِي مِنْ عَيْنَيْكَ الدَّمْعَ»<sup>۲</sup> با گریه بیا. دعای ندبه، کمیل، عرفه و ابو حمزه خشک نخوان.  
لغت‌های عربی را پشت هم بر زبانت قطار نکن. «هَبْ لِي مِنْ عَيْنَيْكَ الدَّمْعَ وَ مِنْ قَلْبِكَ  
الْحُسُوعَ»<sup>۳</sup> با دل شکسته و دردمند پیش من بیا. «وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُسُوعَ»<sup>۴</sup> فروتن پیش من  
بیا؛ گردن کلفت و سینه‌سپر نیا. پس معلوم می‌شود خدا گریه مثبت را قبول و دوست دارد و  
چشمی که خشک است را دوست ندارد.

۱. مائده: ۸۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.



## سه نشانه دیگر «تیره‌بختان» در کلام رسول خدا ﷺ

الف) رسول خدا ﷺ می‌فرماید: علامت دوم تیره‌بختی «قَسْوَةُ الْقَلْبِ»<sup>۱</sup> است. سنگدلی باعث می‌شود که آدم حوادث، بلاها و رنج‌های مردم را ببیند، اما دلش نسوزد؛ برای یتیم، بدهکار، دختر بی‌جهازمانده، بیماری که در بیمارستان بستری است و بی‌پول شده، گرسنه‌وتشنه و برهنه دلش نسوزد. دلی که برای دیگران نمی‌سوزد، سنگ است. این از علائم تیره‌بختی است.

ب) این روایت که امروز می‌دیدم، خیلی جالب است. سومین علامت تیره‌بختی «شدة الحرص فی طلب الدنيا»<sup>۲</sup> است. کسی که تمام وجودش را تا روز مرگش فدای پول‌چیدن روی همدیگر بکند و آرام هم نشود. آقا پولت چقدر شده؟ هزار میلیارد. بس است! هزار میلیارد باید برای من تتمه حساب باشد؛ برای چه بس است؟ کارخانه‌ها چند تا شده؟ هجده تا. مشکل این است که بیشتر اینها پول دسته می‌کنند و کار خیر نمی‌کنند. وگرنه آن کارخانه‌دار تریلیارد می‌تواند به محله‌های نیازمند این شهر بیاید و ده تا مسجد و درمانگاه و بیست تا حسینیه و کتابخانه بسازد. اگر این کارهای عام‌المنفعه را می‌کردند که آدم خوبی بودند؛ ولی اینها ثروتمندان بی‌رحم و حریص هستند و فدای پول می‌شوند تا بمیرند.

ج) علامت چهارم «پافشاری در گناه» است. هر روز، هر شب، هر هفته، هر ماه، هر سال و تا آخر عمر گناه! این علامت تیره‌بختی است.

خدا برای کسی این تیره‌بختی را نیاورد. تیره‌بختی تمام درهای رحمت خدا را به روی آدم قفل می‌کند!

بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را      هرگز نتوان دید جمال احدی را  
جان‌ها فلکی گردد، اگر این تن خاکی      بیرون کند از خود صفت دیو و ددی را  
درویش به صد افسر شاهی نفروشد      یک موی از این کهنه‌کلاه نمدی را

۱. شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۹، ص ۲۷۰.

۲. همان.



یارب، به که این نکته توان گفت که وحدت در کوی صنم یافته راه صمدی را<sup>۱</sup>

### کلام آخر؛ روضه امام حسین علیه السلام

برای آن انسان والایی گریه کنید که همه انبیا، ائمه علیهم السلام و موجودات برایش گریه کرده‌اند. از همه گریان تر، خواهرش زینب کبری علیها السلام بود. انبیا و ائمه علیهم السلام، غیر از امام باقر علیه السلام و امام سجاد علیهما السلام، بدن قطعه قطعه و بی سر ندیده‌اند. بچه‌ها دیدند عمه در یک نقطه‌ای روی خاک نشست و شمشیرشکسته‌ها و نیزه‌شکسته‌ها را کنار می‌زند. خدایا، عمه ما دنبال چه می‌گردد؟ اگر بچه‌ها سؤال می‌کردند عمه دنبال چه می‌گردی، جواب می‌داد:

گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را      به هر گل می‌رسم می‌بویم آن را  
اگر پیدا کنم زیبا گلم را      به آب دیدگان می‌شویم آن را

دیدند عمه دست برد زیر بدن قطعه قطعه و به دامن گذاشت. اول رو به پروردگار کرد و گفت: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ الْقُرْبَانَ»<sup>۲</sup> خدایا، این شهید سربریده را از ما بپذیر. دیدند رو به مدینه کرد: «صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ»<sup>۳</sup> من پنجاه سال منبر رفتم، فقط امسال در یکی از شب‌های احیا این جملات را معنا کردم؛ دیگر هم معنا نمی‌کنم. یا رسول الله، «هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالِدَمَاءِ، ... مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، ... مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَا»<sup>۴</sup> رویش را از مدینه برگرداند و به بدن توجه کرد. حسین من، یک کلمه با خواهرت زینب حرف بزن. حسین من، به من بگو این تیر سه‌شعبه را چه کسی به قلبت زد. حسین من، ای کاش به قلب خواهرت زده بودند، رگ حیات من را قطع می‌کردند تا تو را به این حال نمی‌دیدم.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا اللهم اهلک اعدائنا و اشف مرضانا اید قائدنا و انصر امام زماننا و عجل فی فرجه الشریف و اجعل عاقبة امرنا خیرا»

۱. شاعر: وحدت کرمانشاهی.

۲. کبریة الأحمر، ص ۳۷۶.

۳. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۱۳.

۴. همان.



جلسه نهم

جذب و تربیت باسپان ارزش‌ها

و خوبی‌های دیگران



## آشکار کردن ارزش ها و خوبی های بندگان

وجود مبارک حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: از اخلاق ما اهل بیت علیهم السلام است که ارزش های وجودی کسی را پنهان نمی کنیم؛ عباد خدا، خوبی های عباد خدا و فضایل عباد خدا را - زنده باشند یا مرده - بین مردم پخش می کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: هر وقت چند نفر با همدیگر خوبی های مردم مؤمن را بیان کنند (چه مردم مؤمن در زمان بیان آنها زنده باشند و چه نباشند)، رحمت پروردگار عالم بر آن گویندگان نازل می شود؛ یعنی خداوند متعال دوست دارد که خیر، خوبی و ارزش مردم و خوبی خوبان را مردم اظهار و آشکار کنند. در همین زمینه امام صادق علیه السلام می فرمایند: پنهان کردن خوبی های خوبان و ارزش های ارزش داران کار دشمنان ماست.

### جنایت ظالمانه بنی امیه

حدود نود سال بنی امیه بر ملت اسلام تسلط داشتند. دو کار فرهنگی جنایت بار و بسیار ظالمانه انجام دادند: یکی اینکه جلوی بیان حقایق قرآن و جلسات تفسیر کتاب خدا را (متخصصین برای مردم واقعیات قرآن را بیان و مردم را روشن و بیدار می کردند و به مردم با کمک قرآن بینایی می دادند) گرفتند. یک بار معاویه در مدینه به حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و دید شخص متخصصی حقایق آیات قرآن را برای مردم می گوید. گفت: تعطیلش کن و به



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



حاکم مدینه دستور داد جلوی جلسات تفسیر قرآن را بگیرد، اما جلوی قرائت قرآن را نه! مردم هرچه دلشان می‌خواهد قرآن بخوانند، ولی قرآن را نفهمند؛ چون اگر قرآن بخوانند و نفهمند، اثری در زندگی‌شان ندارد و تغییری در فکر، نیت، عمل و اخلاقشان نمی‌گذارد و تحولی ایجاد نمی‌کند.

می‌گویند: سفیر انگلستان که از طرف وزارت خارجه انگلیس مأمور به بغداد بود، روز اولی که وارد بغداد شد، موقع رفتن او به سفارتخانه با اذان ظهر مصادف شد. از مسجدهای مسیر صدای اذان می‌آمد: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ». به مترجم سفارت گفت: این صداها چیست که خیابان به خیابان به گوش می‌خورد؟ مترجم گفت: اذان نماز است. گفت: اذان برای حکومت انگلیس ضرر ندارد؟ گفت: نه. گفت: این قدر بگویند تا گلویشان پاره شود!

معاویه می‌دانست قرائت خالی قرآن تحولی در فکر، جان و اخلاق مردم ایجاد نمی‌کند. پس ما در این نسل جلوی تفسیر و فهم قرآن را می‌گیریم. اینها که مُردند، نسل بعد کشور نسبت به قرآن نسل جاهل و نفهمی می‌شوند! نه برای امریکا ضرر دارند، نه برای انگلیس و نه برای دیگر گرگان استعمار؛ این تر معاویه بود. الان هم در کشورهای عربی غیرشیعه همین‌طور است. آنجا نه تنها نمی‌گذارند حقایق قرآن مجید گفته شود، بلکه معانی آیات قرآن را هم تحریف می‌کنند و به نفع خودشان به خورد مردم می‌دهند و به اصطلاح معروف شست‌وشوی مغزی می‌دهند. این کار خیلی خطرناکی است. کاری است که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ پایه‌اش ریخته شد و در زمان بنی‌امیه اوج گرفت که جامعه نسبت به قرآن در جهل نگاه داشته شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: بعد از رحلت پیغمبر ﷺ نگذاشتند متخصصین قرآن شرک را برای مردم توضیح دهند و تفسیر کنند؛ به همین دلیل وقتی مردم از فهم قرآن باز ماندند، به‌جای ۳۶۰ بت بی‌جان خانه کعبه، بت وجود بنی‌امیه را نصب کردند و مردم هم این بت‌های زنده را پذیرفتند.





## دلیل سفر امام حسین علیه السلام به عراق

وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام در مسیر مکه به کوفه به فرزدق شاعر برخوردند. فرزدق به حضرت عرض کرد: قصدتان کجاست؟ حضرت فرمودند: «کوفه می‌روم». گفت: یابن رسول الله، برای چه می‌روی؟ حضرت حدود هشت علت برای رفتنشان به عراق بیان کردند؛ یکی از آنها این بود: این ملت «لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ»<sup>۱</sup> پایبند اطاعت از شیطان شده‌اند. منظور حضرت از شیطان بنی‌امیه بود. فرمودند: با مردم کاری کرده‌اند که اطاعت از بنی‌امیه را واجب و لازم می‌دانند؛ «و ترکوا طاعة الرحمن»<sup>۲</sup> اما عبادت، اطاعت و گوش دادن به فرمان‌های پروردگار را ترک و تعطیل کرده‌اند. مردم مطیع هستند، اما مطیع شیطان؛ روگردان هستند، اما روگردان از پروردگار و من برای بیدار کردن، از همه مردم سزاوارترم. من نمی‌توانم سکوت کنم و حرف نزنم. مگر می‌شود بینم ملت به جهنم می‌روند و من چیزی نگویم؟!

این کار فرهنگی بنی‌امیه بود که البته بنی‌امیه هم از قبلی‌هایشان این شست‌وشوی مغزی را یاد گرفته بودند؛ تفسیر قرآن را تعطیل کردند و حرف‌های خودشان را در زندگی مردم ریختند. مردم هم قبول کردند و هر جنایتی که خواستند، در آن نود سال کردند و آب از آب تکان نخورد! ارزش‌های قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله را در جامعه پنهان کردند و به جای ارزش‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله، پستی‌هایی را به ایشان نسبت دادند که به صورت روایت وارد کتاب‌هایشان شد. اگر ادب مجلس اقتضا می‌کرد، من برخی از مطالب یاوه‌ای را که درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله در مهم‌ترین کتاب‌هایشان نوشته‌اند، برایتان می‌گفتم.

## فیلم موهن هالیوودی علیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

شخصی یک فیلم زشت در هالیوود امریکا علیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ساخت و تمام کشورهای اسلامی علیه او تظاهرات کردند. فیلم‌ساز از تظاهرات مسلمان‌های کشورهای غیرشیعه خیلی

۱. وقعة الطف، ص ۱۷۲.

۲. همان.

## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن

بدش آمد. گفت: برای چه علیه من تظاهرات می کنید؟ برای چه می گویند این فیلم مسائل زشت و بی ادبانه‌ای دارد و مناسب شأن پیغمبر ﷺ نیست؟! در تلویزیون آمریکا گفت: تمام مدارک این فیلم‌نامه کتاب‌های مهم خودتان است. من چیزی از خودم اضافه نکردم.

### تهمت ناروا به پیغمبر ﷺ

این مطالب را شما غیرشیعه نوشتید. شما که بعد از پیغمبر ﷺ به جای خانه امیرالمؤمنین ﷺ در خانه دیگران بساطتان را پهن کردید؛ مثلاً یکی از آنها این بود که پیغمبر ﷺ با عایشه در خیابان می رفتند. یک جا شلوغ بود. پیغمبر ﷺ پرسید: چه خبر است؟ گفتند: چند دسته مطرب رقص می زنند، می نوازند و رقصی می کنند. عایشه به پیغمبر ﷺ گفت: شلوغ است و خیلی از این عرب‌ها هم قدشان بلند و من این مطرب‌ها و رقص‌ها را نمی بینم؛ چه کار کنم؟ پیغمبر ﷺ نشست و گفت: بیا روی دوش من سوار شو، من بلندت می کنم که بتوانی تا آخر جلسه نوازندگان، مطرب‌ها و رقص‌ها را ببینی! مسائلی که بنی امیه ساختند، قبلی‌هایشان هم ساختند و ریشه‌اش را گذاشتند که تمام ارزش‌های پیغمبر ﷺ پنهان بماند. امام صادق ﷺ می فرمایند: پنهان کردن ارزش‌ها و خوبی‌های مردم، اخلاق دشمنان ماست؛ مثلاً یکی به من بگوید پنج شب بعد از شما فلان آقا را دعوت کرده ایم. اگر من نسبت به او پنهان کاری بکنم و بگویم عجب! من او را می شناسم، سواد ندارد، درس نخوانده، منبرهای درستی هم ندارد، مردم را منحرف می کند؛ دعوتتان را پس بگیرید! امام صادق ﷺ می گویند: این اخلاق دشمنان ما (بنی امیه، بنی عباس، امریکای خبیث و انگلیس خبیث) است.

### خیانت انگلیس به ایران با مرگ امیر کبیر

در کشور ما انگلیسی‌ها تمام ارزش‌های قائم مقام فراهانی را زیر پوشش بردند و کاری کردند که محمدشاه قاجار خائن، دستور قتل قائم مقام فراهانی را داد. در کتاب‌ها بخوانید: مادر ناصرالدین شاه (مهدعلیای پست خبیث) و میرزا آقاخان نوری و عوامل دربار که زیر بلیت این زن و میرزا آقاخان تحت‌الحمایه انگلیس بودند، تمام ارزش‌های میرزاتقی خان امیر کبیر را پنهان





کردند. از چهره او یک دیو ساختند و حکم قتل امیر را از ناصرالدین شاه گرفتند. سرانجام او را کشتند و مملکت ما را از وجود او محروم کردند. حدود ۱۵۰ سال است امیرکبیر شهید شده. یقین بدانید تا حالا مرگ امیرکبیر در کشور ما جبران نشده. این اخلاق دشمنان ماست. برادران، خوبی‌ها را پنهان کاری نکنید! اگر از شما درباره یک خانواده، شخص یا آخوند می‌پرسند و شما می‌شناسید و می‌دانید ده فضیلت و خوبی و بیست امتیاز دارد، اینها را بیان بکنید.

### کتاب با عظمت امالی شیخ طوسی (ره)

این گفتار امام صادق علیه السلام است که وجود مبارک شیخ طوسی (ره) (علامه حلی (ره) درباره این مرجع کم‌نظیر شیعه نوشته است: من تا زمان خودم در میدان علم و عمل کسی را مانند شیخ طوسی (ره) نمی‌شناسم) در کتاب با عظمت امالی نوشته است. امالی شیخ بین هفتاد جلد کتابی که نوشته، یکی از چشم و چراغ‌های تألیفاتش است. تمام این کتاب منبرهایش است. ایشان با آن عظمت مرجعیت، برای مردم منبر می‌رفت و بعد این منبرها را یادداشت می‌کرده یا یادداشت می‌کرده و بعد منبر می‌رفته. سپس همه مباحث را بخش‌بخش تنظیم کرده و کتاب با عظمت امالی شده است.

### هزینه دولت انگلستان برای بی‌سواد نگه‌داشتن ملت ایران

سفیر انگلستان به نایب‌السلطنه انگلیس در هند (زمانی که هند مستعمره لندن بود)، می‌نویسد: سالی یک لک روپیه که فکر می‌کنم چند میلیون روپیه آن زمان بوده، به سفارتخانه انگلیس در ایران بفرست تا به دست سفیرمان برسد. اسناد همه اینها موجود است. اگر دلتان خواست و گذرتان به موزه بریتیش و کتابخانه وزارت خارجه انگلیس در لندن افتاد، می‌توانید مشاهده کنید. من این اسناد را دیده‌ام.

وزیر خارجه به سفیر انگلیس می‌نویسد: من حواله کرده‌ام تا سالی یک لک روپیه به ایران بفرستند. شما این پول را فقط خرج بی‌سواد نگه‌داشتن ملت ایران بکنید که اینها ارزش‌ها و ارزش‌داران را نشناسند! بنابراین امیرکبیر را می‌کشند، اما آب از آب تکان نمی‌خورد. در



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



روزنامه «وقایع اتفاقیه» نوشته‌اند: امیرکبیر مرضی گرفت که بدنش ورم کرد و خفه شد! درحالی که نه بیمار بود، نه ورم کرد، نه خفه شد! بلکه علی‌خان حاجب‌الدوله ملعون خائن و انگلیسی‌مسلک (ایرانی بود و به ضرر ایران، ملت و دین کار می‌کرد)، در حمام فین کاشان رگ دستش را زد و وقتی دید امیر نمی‌افتد، با لگد محکم امیر را که خون‌آلود بود، کف حمام پرت کرد و ایستاد تا نفس امیر تمام شود. به این صورت ناصرالدین‌شاه با یک لیوان مشروب که خدا حرام کرده، در حال مستی سند ذلت ایران را امضا کرد.

هنوز ۱۵۰ سال است که از گیر انگلیس و حدود دویست سال از گیر امریکا در نیامده‌ایم. چقدر باید هزینه و شهید بدهیم تا آزاد شویم؟ چقدر دیگر باید تهدید بشنویم و مغزهای علمی ما را با گلوله‌های اسرائیل متلاشی کنند تا علم در این مملکت آزاد شود و مردم به کمال آزادی برسند؟ این حرف‌های ائمه ما ساده نیست.

## بیان مستمر ارزش‌ها برای خانواده‌ها

اینکه امام صادق علیه السلام می‌گوید اخلاق ما اهل بیت علیهم السلام، پخش ارزش‌های ارزش‌داران و بیان خوبی‌های خوبان است، این در مردم اثر دارد. وقتی ما ارزش خوبان را بیان کنیم، مردم را محب خوبان کرده‌ایم و اگر خوبان محبوب مردم شوند، جای بدان در دل مردم باز نمی‌شود. چه عیبی دارد ما هر شب ده دقیقه، بیشتر هم نه، برای زن و بچه‌مان ارزش قرآن، حضرت یوسف، ابراهیم و امیرالمؤمنین علیه السلام را بگوییم. با این کار ما دلشان را از ارزش‌های پاکان عالم پر می‌کنیم. دلی که از این ارزش‌ها پر شده، دیگر از محبت فلان ستاره سینمای هالیوودی یا ورزشکار یهودی و مسیحی که در تیمش قهرمان است یا از فلان خواننده کثیف غربی پر نمی‌شود و دیگر جا ندارد که به‌جای این پاکی‌ها، کثافت وارد دل‌ها شود. این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام هم عجیب است که می‌گوید: وقتی دور هم می‌نشینید و حرف خوبان را می‌زنید، رحمت خدا برایتان نازل می‌شود.

## داستان توسل مرد تبریزی به امام رضا علیه السلام

داستان عجیبی برایتان بگویم که خیلی لذت دارد. زمستان ۷۲ یا ۷۳ (یادم نیست) در یکی از شهرهای ایران منبر می‌رفتم. آدم خیلی بزرگوار، بالاد و وزینی هم از تبریز آمده بود. او





به من گفت: شب اول تا پنجم شعبان دوستان ما علاقه دارند شما برای منبر به تبریز بیایید. من هم تا آن وقت تبریز نرفته بودم. گفتم: مانعی ندارد. صحبت‌هایمان که تمام شد، گفت: در تبریز هتل‌های خوبی داریم، برایتان هتل بگیرم؟ گفتم: نه. گفت: چرا؟ گفتم: برایم سخت است هتل بروم، البته گاهی با اجبار وادارم می‌کنند؛ مثلاً در یک شهری می‌گویند جای مناسب نداریم و شما هم صبح تا شب مشغول نوشتن هستید؛ بگذارید برایتان سوئیت بگیریم، کتاب هم بیاوریم تا راحت‌تر باشید. خانه نباشد که رفت‌وآمد و سروصدا باشد. گفتم: نه. به هتل علاقه‌ای ندارم؛ هر جا هم برایم هتل می‌گیرند، دلگیر و ناراحتم؛ پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام می‌دانند که ناراحتم. گفت: کجا برایتان جا بگیریم. گفتم: در قدیمی‌ترین محله تبریز، خانه‌ای که طاق آن چوبی باشد. اصلاً انگار من در ارائه این مسئله از خودم اختیاری نداشتم. اصلاً چنین چیزی در عمر منبرم اتفاق نیفتاده بود که بگویم در پایین‌ترین محل، در کوچه‌ها، خانه‌ای قدیمی و تیرچوبی برایم بگیرید. گفتند: عیبی ندارد.

در تبریز که پیاده شدیم، ماشین دنبالمان آمد. آن آقای که دعوت کرده بود، گفت: همان جایی که گفته بودید، جا گرفته‌ایم. روی زمین‌های تبریز برف نشسته بود. بالا شهر و خیابان‌های خوب را طی کردیم و به محله فقیرنشین تبریز رسیدیم؛ کوچه‌های قدیمی، خانه‌های خستی، گلی و آجرکهنه‌ای. من خبر نداشتم که صاحب‌خانه هم با پیکان کهنه دنبال من آمده و نمی‌دانستم این صاحب‌خانه است؛ ولی بین چند نفری که در ایستگاه دنبالمان آمده بودند، دیدمش. آمد کلید انداخت و در را باز کرد. یک دالان کوچک بود و دست راست پنج‌شش پله داشت. گفت: بفرمایید بالا. آنجا اتاقی سیاه‌پوش بود که چند پرچم «یا ابا عبدالله» هم نصب شده بود. دوستان تبریزی چای و آب خوردند و رفتند. من ماندم و صاحب‌خانه‌ای که فارسی هم سخت حرف می‌زد.

گفت: آقا. گفتم: بله. گفت: فکر کردی که خودت به این خانه آمده‌ای؟ گفتم: چطور؟ گفت: این کار تو نبود که بگویی من را به محله فقیرنشین در خانه کهنه کاهگلی ببرید. این پیشنهاد تو نبود، برای من بود. گفتم: شما از کجا من را می‌شناسی؟ گفت: من شما را نمی‌شناسم. همان سال که از تبریز برای زیارت حضرت رضا علیه‌السلام آمده بودم، اطلاعیه دعای





عرفه را دیدم و پشت سر شما تا آخر دعا نشستیم. من تا آن زمان دعای عرفه را از شما نشنیده بودم. در این دو ساعت ونیم که دعا طول کشید، مردم خیلی گریه کردند، خودم هم گریه کردم. بعد از دعا که چشمم خیس اشک بود، حرم رفتم. شلوغ بود، اما خودم را به ضریح رساندم. شبکه‌های ضریح را گرفتم و به حضرت رضا علیه السلام با زبان ترکی گفتم: اگر زمانی این آقا را تبریز برای منبر دعوت کردند، به خانه من بفرست، نه جای دیگر.

### داستان اتاق سیاهپوش قدیمی

بعد گفت داستان این اتاق را بگویم. طبق گفتار امام صادق علیه السلام این بیان ارزش هاست. حضرت فرمودند: هر کسی خوبی دارد، بگوید؛ فرقی ندارد پدر، مادر، خواهر، داماد، همسایه، رفیق یا پیش‌نماز محله‌ات باشد. همچنین فرمودند: حرف‌هایی نزنید که مردم را می‌شکند؛ چون این حرف‌ها ارزش‌ها را پنهان می‌کند و کار بنی‌امیه، بنی‌عباس و استعمارگران تاریخ است. گفت: شصت سال است سیاه‌پوش‌های این اتاق را جمع نکرده‌ام؛ مگر اینکه گوشه‌ای از آن کهنه شده باشد و با پارچه نو عوض کرده باشیم. من بی‌خبر بودم که از سن سه‌چهارسالگی در این خانه پدرم محبتش را مرتب به من اضافه کرد و الآن می‌فهمم پدرم با رفتارش من را کاملاً رام خودش کرده بود. این قدر من رام و مجذوب پدرم شده بودم که در پنج‌سالگی، یک ساعت مانده به نماز صبح می‌آمد کنار بستر من می‌نشست، خیلی آرام من را صدا می‌زد و به من محبت می‌کرد. چشمم را از خواب باز می‌کردم، اما زود بلند نمی‌کرد. دوسه بار قربان صدقه من می‌رفت، بعد به من می‌گفت: «عزیز دل‌م بلند شو».

امسال هم که تبریز رفتم، به دوستانم پیغام دادم که آن مرد هست؟ گفتند: بله. گفتم: یک وعده صبحانه یا ناهار به او وعده بدهید بروم خانه‌اش. شب احیا هم تهران آمد.

گفت: من را بیدار و محبت می‌کرد و می‌گفت: بلند می‌شوی؟ می‌گفتم: بله. رام بابا شده بودم. بچه‌ها باید رام خانه باشند. اگر رام خانه نباشند، به قول کیوتربازهای تهران اگر جلد خانه نباشند و خانه برایشان تلخ باشد، وقتی دختر یا پسر از خانه بیرون بروند، تا یکی بگوید قربان قیافه‌ات بروم، رفته. تا یک راننده‌ای با محبت بگوید بیا سوار شو می‌رسانمت، می‌برد



## جلسه نهم: جذب و تربیت با بیان ارزش‌ها و خوبی‌های دیگران

و جنایت می‌کند. پدر و مادرهای مملکت ما در این دههٔ اخیر خیلی مقصرند. دادگاه‌های قیامت برای پدر و مادرها خیلی سخت است.

من بلند می‌شدم، می‌نشستم روی تشک، بعد دست من را می‌گرفت با محبت، آن وقت‌ها که لوله‌کشی نبود، ۳۶۵ شب سال (زمستان و تابستان)، یک ساعت مانده به نماز صبح من را لب حوض می‌آورد، وضو می‌گرفت و می‌گفت: عزیزدل، تو هم وضو بگیر تا من کیف کنم. می‌گفتم: چشم. من هم وضو می‌گرفتم. زمستان‌ها در همین اتاق می‌آمدیم و تابستان‌ها روی پشت‌بام. پنج دقیقه دربارهٔ ارزش‌های وجود مقدس حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام برایم می‌گفت. بعد می‌گفت: بابا شنیدی این انسان کیست؟ گفتم: بله. گفت: او را کربلا بین دو نهر آب سرش را بریدند. بچهٔ شش‌ماهه‌اش را کشتند؛ دلم می‌خواهد چهارپنج دقیقه با من برای ابی‌عبدالله علیه‌السلام گریه کنی. پدرم گریه می‌کرد، من هم که خیلی نمی‌فهمیدم اوضاع از چه قرار است، گریه می‌کردم. تا وقتی که ازدواج کردم و بچه‌دار شدم. یک شب مانده بود به مرگش که به من گفت: بنشین بغل رختخواب من تا پنج دقیقه با هم برای ابی‌عبدالله علیه‌السلام گریه کنیم. سحر که می‌شد، پدرم به من می‌گفت: پسر، وقت گریه است. در آن زمان من بزرگ بودم و زن و بچه داشتم. من گریه می‌کردم، او هم گریه می‌کرد. این اشک‌ها روی صورتش بود و از دنیا رفت.

این بیان ارزش‌هاست. می‌گفت: من از پنج‌سالگی عاشق بار آمده‌ام. همین امسال هم که من خانه‌اش مهمانی رفتم، با من حرف می‌زد و گریه می‌کرد. این اخلاق اهل بیت علیهم‌السلام است.

چه خوش است یک شب بکشی هوا را	به خلوص خواهی ز خدا خدا را
به حضور خوانی ورقی ز قرآن	فکنی در آتش کتب ریا را
شود آن که گاهی بدهند راهی	به حضور شاهی چو من گدا را
طلبم رفیقی که دهد بشارت	به وصال یاری دل مبتلا را

### کلام آخر؛ روضهٔ حضرت زینب علیه‌السلام

امام صادق علیه‌السلام هر وقت تا آخر عمرشان شاعر یا هنرمندی که خوب ذکر مصیبت بلد بود، دیدنشان می‌آمد، به شاعر می‌گفتند: برای حسین ما شعر بخوان و به خوانندهٔ مصیبت



## توصیف سعادت و شقاوت در قرآن



می گفتند: برای ما روزه بخوان. آنها می گفتند: چشم «یا بن الرسول الله». حضرت می گفتند: پس شروع نکنید تا بگویم زن، بچه، دخترها، پسرها و مردهایمان هم بیایند. زنانمان پشت پرده بنشینند و شما روزه بخوانید. اگر دکلمه‌ای می خواندند، می فرمودند: خواندنت را قطع کن. این جوروی نمی خواهم روزه بخوانی؛ آن جوروی که بین خودتان دور هم زمزمه می کنید و ناله می زنید، برای من روزه بخوانید.

این روزه را من برای امام صادق علیه السلام می خوانم.

زینب چو دید پیکری اندر میان خون  
از دل کشید ناله به صد درد سوزناک  
کای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن  
احوال ما بین و سپس خواب ناز کن  
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر  
دستی به دستگیری ایشان دراز کن  
سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا  
لب بر گلو رسان و ز جان بی نیاز کن  
ای وارث سریر امامت ز جای خیز  
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن  
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان  
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن  
یا دست ما بگیر و از این دشت پهراس  
بار دگر روانه به سوی حجاز کن  
حسین من، تو، قمر بنی هاشم، اکبر و قاسم هم سفر من بودید؛ اما الآن شمر، خولی و سنان  
هم سفر من هستند.

